

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی

تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی



مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

سال بیست و پنجم، شماره ۹۷- زمستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: محمدحسن شیخ الاسلامی

• سردبیر: محمدعلی کاظم بیگی

• مدیر داخلی: زینب اخیانی

• هیئت تحریریه: داود آقائی استاد دانشگاه تهران، منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته دانشگاه تهران محسن خلیلی استاد

دانشگاه فردوسی مشهد، محمدباقر خرمشاد استاد دانشگاه علامه طباطبائی، محسن رحمتی دانشیار دانشگاه لرستان، سید

محمدکاظم سجادیپور استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، عباس قدیمی قیداری استاد دانشگاه تبریز

محمدعلی کاظم بیگی دانشیار دانشگاه تهران، الهامه مفتاح استادیار بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

احمد نقیب زاده استاد دانشگاه تهران، شهرام یوسفی فر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایید.

● مشاوران این شماره: حمیدرضا بدافی، صفورا برومند، فرهاد حاجری، محمدحسن شیخ‌الاسلامی، خلیل شیرغلامی، عباس قدیمی قیداری، حمیدرضا قمی، محمدعلی کاظم‌بیگی، محسن معصومی، علیرضا ملائی توانی و علاءالدین وحیدغروی

آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اداره تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: www.hfrjournal.ir

ایمیل: journalhistory3@gmail.com

راهنمای تدوین مقالات

○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

۱. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
۲. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مآخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
۳. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
۴. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
۵. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
۶. متن مقاله در محیط Word تایپ، ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس hfrijournal.ir ارسال شود.
۷. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام‌خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

۱. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف و تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
۲. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.
ج) برای اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران: از چپ به راست: سال، کارتن، پوشه و شماره سند (۳-۵-۷-۱۳۲۴ق).

* * *

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و یی‌انگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.

فهرست مطالب

- مرور و ارزیابی عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) ۱۳۵۷-۱۳۲۸ ش.
صفورا برومند..... ۳
- روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی
جهانبخش ثواقب / فریده مروتی / پروین رستمی..... ۲۷
- کنشگری دولت رزم‌آرا در مواجهه با انگلستان و مسئله ملی شدن نفت
محمدجعفر جوادی ارجمند / حسین حقیان کرم‌اله..... ۶۳
- روابط فرهنگی ایران و هند در دوره پادشاهان ساسانی و خلفای عباسی بر مبنای
ترجمه کتاب کلیله و دمنه
محمدامین زمان‌وزیری..... ۸۹
- نقش محمدعلی فروغی در تکوین چندجانبه‌گرایی سیاست خارجی ایران از منظر
تبارشناسی
زهرآ زین‌الدینی..... ۱۰۳
- پیامدهای موضع‌گیری ایران در جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان بر روابط خارجی ایران
و پاکستان در دوران حکومت پهلوی دوم
بهنام شیخی / شجاع‌الدین شیخی..... ۱۳۳

مرور و ارزیابی عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) (۱۳۵۷-۱۳۲۸ش.)

صفورا برومند^۱

چکیده

شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) سازمانی غیردولتی است که در خصوص موزه‌ها و کارگزاران حرفه‌ای آنها با هدف ترویج مزایا و منافع فرهنگی-اجتماعی موزه‌ها، تعریف معیارهای حرفه‌ای و اخلاقی در این حوزه، ایجاد بستر مناسب برای بهره‌برداری از دانش‌های مرتبط، معرفی میراث فرهنگی و برگزاری روز جهانی موزه فعالیت می‌کند. این شورا به‌عنوان زیرمجموعه گروه فرهنگ یونسکو، طی ۷۷ سال با ۵۳۵۷۶ عضو حرفه‌ای در بیش از ۱۲۹ کشور، ۳۴ کمیته بین‌المللی، ۱۲۰ کمیته ملی و ۸ اتحادیه منطقه‌ای به فعالیت ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۲۸ش. کمیسیون ملی یونسکو در ایران به‌منظور بهبود و توسعه موزه‌های کشور، برقراری تعامل با موزه‌های جهان و آموزش نیروهای متخصص، کمیته ملی موزه‌های ایران را تشکیل داد و این کمیته در سال ۱۳۵۰ش. به عضویت ایکوم پذیرفته شد. فعالیت ایکوم تا سال ۱۳۵۷ش. در ایران ادامه داشت تا اینکه پس از وقوع انقلاب اسلامی به علت عدم پرداخت حق عضویت، به مدت ۲۰ سال راکد ماند و از سال ۱۳۷۷ش. دوباره سازماندهی شد. با توجه به تعریف رسمی موزه‌ها به‌عنوان نهادی غیرانتفاعی و جهان‌شمول برای حفاظت، تفسیر و ارائه میراث ملموس و ناملموس و اهمیت ایکوم در ارتقاء این امر، پژوهش حاضر با بررسی مستندات موجود، ضمن مروری مختصر بر پیشینه شورای بین‌المللی موزه‌ها، به بازخوانی عملکرد ایران در ایکوم و ارزیابی نقاط قوت و ضعف آن طی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷ش. می‌پردازد.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، یونسکو، ایکوم، شورای بین‌المللی، موزه‌ها، ارزیابی عملکرد، سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۸ش.

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۲۲

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران- ایران s.borumand@ihcs.ac.ir

مقدمه

پیشینه فعالیت شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم)^۱ به ۷۷ سال پیش بازمی‌گردد. فعالیت این سازمان غیردولتی بر حوزه امور موزه‌ها، کارگزاران این نهادهای فرهنگی و موزه‌داران متمرکز است. از این رو، ایکوم بخشی از زیرمجموعه گروه فرهنگ یونسکو به‌شمار می‌رود و بدین ترتیب در جهان فعال است. ایران از جمله کشورهایی بود که کمی پس از تأسیس ایکوم و زیرنظر یونسکو با این سازمان به همکاری پرداخت و به یکی از مراکز اصلی امور ایکوم در آسیا و خاورمیانه تبدیل شد. به‌رغم پیشینه ایکوم در ایران، از چگونگی امور و سازوکار این سازمان بین‌المللی از زمان شروع فعالیت تا سال ۱۳۵۷ ش. اطلاع دقیق و مکتوبی در دست نیست و به مستندات پراکنده‌ای شامل معدود اسنادی در آرشیو سازمان اسناد ملی، اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه، گزارش‌هایی در یونسکو و خبرنامه‌های داخلی و برخی گزارش‌های شفاهی محدود می‌شود. در حوزه مطالعات داخلی، معدود مقالاتی نیز در دست است که بخشی از آن به فعالیت ایکوم اختصاص دارد. در بیان پیشینه موضوع باید گفت، غلامرضا معصومی (۱۳۵۵) در مقاله‌ای مندرج در نشریه بررسی‌های تاریخی، ضمن اشاره به تاریخچه فعالیت‌های باستان‌شناختی و امور موزه‌ها در ایران، به ایکوم و برگزاری نخستین کنفرانس مجمع موزه‌داران آسیا پرداخته است که در آبان همان سال در ایران برگزار شد. حسین طبیبی (۱۳۵۶) نیز در تبیین گزارش فعالیت‌های مرکز مردم‌شناسی ایران از پاییز ۱۳۵۴ تا زمستان ۱۳۵۶ ش. به حضور نمایندگان ایران در یازدهمین کنفرانس عمومی شورای بین‌المللی موزه‌ها اشاره می‌کند که در سال ۱۹۷۷ م. در لنینگراد و مسکو برگزار شد. یگانه رضوی و جنت مظلوم (۱۳۶۷) در مقاله «اداره کل موزه‌ها پس از انقلاب اسلامی» در بیان مختصری از پیشینه این اداره کل، به عضویت ایران در ایکوم اشاره کرده‌اند.^۲ مقاله «سخنرانی‌های پانزدهمین کنفرانس عمومی شورای بین‌المللی موزه‌ها»، ترجمه کلود کرباسی، یگانه رضوی و عباس فرح‌نیا همدانی (۱۳۶۹) که در شماره ۹ و ۱۰ نشریه موزه‌ها منتشر شده است، به متن سخنرانی‌های این کنفرانس در سال ۱۹۸۹ م. اختصاص دارد که بازه زمانی پس از دوره مورد بحث این مقاله است. ترجمه‌ای از گزارش‌های ایکوم برای هفتمین اجلاس کمیته بین‌الدول در خصوص ترویج و تشویق در بازگرداندن اموال فرهنگی به کشور مبدأ یا استرداد این اموال در مواردی که به طور غیرقانونی تصاحب

^۱. International Council of Museums (ICOM)

^۲. در این مقاله، سال عضویت به اشتباه ۱۳۵۲ ش. درج شده است.

شده‌اند، در نشریه موزه‌ها (پاییز ۱۳۷۰) منتشر شده است. در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (۱۳۷۷)، گزارش مختصری از نخستین همایش «نقش موزه‌ها در توسعه فرهنگی» ارائه شد که به رخدادهای آن در روزهای ۲۵ و ۲۶ آذر ۱۳۷۷ ش. اختصاص دارد و ضرورت تشکیل کمیته ملی ایکوم در ایران از مباحثی است که در این همایش به آن پرداخته شده است. از آخرین مقالات مرتبط با فعالیت ایکوم به مقاله «تحلیلی بر حقوق موزه خصوصی با نگاهی بر اساسنامه ایکوم (مطالعه موردی کنفرانس ایکوم-توکیو ۲۰۰۹ م.)» اثر هایده خمسه و احمدرضا فاطمی صدر می‌توان اشاره کرد که موضوع آن به پس از بازه زمانی مورد بحث این پژوهش اختصاص دارد. در کتاب «بنیاد و گسترش موزه در ایران» (۱۳۵۵) به فعالیت‌های اداره کل موزه‌ها اشاره شده است که بخشی از آن در حوزه تاریخچه امور ایکوم در ایران قلمداد می‌شود.

بخشی از تاریخچه نخستین اقدامات که به شکل‌گیری کمیته ملی موزه‌ها در ایران منجر شد، در اسناد سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۷ ش. مرتبط با روابط ایران و یونسکو موجود است. جلد ۱ و ۲ این مجموعه به کوشش مهشید لطیفی‌نیا (۱۳۸۵) و جلد ۳ توسط وی و محمدرضا سعیدآبادی (۱۳۹۲) گردآوری شده است. در این مجموعه سه‌جلدی، مکاتبات، اساسنامه‌ها و اطلاعات جسته و گریخته، اما مفید درخصوص اعضای ایرانی کمیسیون‌های یونسکو و اقدامات آنها درخصوص کمیته ملی موزه‌ها و با ایکوم موجود است. بدین ترتیب، این مجموعه ۳ جلدی از جمله مستندات اصلی پژوهش حاضر به‌شمار می‌رود. در تارنمای «کمیته ملی موزه‌ها- ایکوم ایران»، پیشینه این نهاد درج نشده است (<https://www.icom-iran.com/about/>)، اما در تارنمای موزه‌های صنعتی ایکوم ایران، خلاصه تاریخچه فعالیت کمیته ملی موزه‌های ایران ارائه شده است (<https://www.icomindy.com/practice-areas/>). برخی مقالات نشریه فرهنگ موزه نیز به مباحث مرتبط با فعالیت ایکوم اختصاص دارند. بدین ترتیب، مروری بر پیشینه جستار حاضر، مبین این نکته است که پژوهش مستقلی در خصوص چرایی و چگونگی شکل‌گیری کمیته ملی موزه‌های ایران و ارزیابی ارتباط آن با ایکوم تا سال ۱۳۵۷ ش. در دست نیست. از این رو، با توجه به حوزه و اهمیت فعالیت ایکوم و نقش آن در ارتقای وضعیت موزه‌ها و معرفی میراث‌فرهنگی ملموس و ناملموس ایران، مرور و بازخوانی پیشینه آن ضروری است و زمینه‌بازنگری و تعمق بیشتر در چگونگی کارنامه این سازمان بین‌المللی در ایران را فراهم می‌کند.

پیشینه شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم)

پس از تشکیل مجمع جامعه ملل^۱ در سال ۱۲۹۹ش. / ۱۹۲۰م.، نهادهای تابع آن از جمله دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی^۲ مستقر در لاهه، سازمان بین‌المللی کار^۳ و کمیته بین‌المللی همکاری فکری^۴ ایجاد شد. مدتی بعد، دولت فرانسه به درخواست جامعه ملل، مؤسسه بین‌المللی همکاری فکری^۵ را در پاریس بنا نهاد که زیر نظر کمیته همکاری فکری اداره می‌شد. یکی از اقدامات این مؤسسه، تشکیل کمیته‌های ملی به عنوان عاملی برای برقراری ارتباط با دولت‌ها بود. تا سال ۱۳۰۵ش. / ۱۹۲۶م. حدود چهل کمیته ایجاد شد. چندین دفتر نیز زیر نظر مؤسسه بین‌المللی همکاری فکری فعالیت داشتند که اداره موزه‌های بین‌المللی^۶ از جمله آنها بود و مجموعه‌ای تک‌نگاری با عنوان *موزه‌گرافی*^۷ و نشریه‌ای با عنوان *موزه‌یون*^۸ را منتشر می‌کرد (Daifuku, January 1988: 9).

مدتی بعد، جامعه ملل از مؤسسه بین‌المللی همکاری فکری و اداره موزه‌های بین‌المللی درخواست کرد تا در خصوص مسئله حفاظت آثار هنری، بناهای تاریخی و هنری و مؤسسات اختصاص یافته به علم، هنر، آموزش و فرهنگ به پژوهش بپردازد. اداره موزه‌های بین‌المللی در سال ۱۳۱۵ش. / ۱۹۳۶م.، پیش‌نویس کنوانسیون بین‌المللی برای حفاظت از آثار تاریخی را تهیه کرد. پژوهش‌های این اداره در دوران جنگ جهانی دوم نیز ادامه یافت و در سال ۱۳۲۵ش. / ۱۹۴۶م. با خاتمه فعالیت جامعه ملل متوقف شد. گزارش‌های مؤسسه بین‌المللی همکاری فکری را به سازمان ملل متحد و یونسکو منتقل کردند و مرکز اسناد اداره موزه‌های بین‌المللی به مبنای بخش موزه‌های یونسکو^۹ تبدیل شد (Daifuku, January 1988: 9).

کمی پیش از این جابجایی، چانسی جی. هاملین^{۱۰} رئیس هیئت امنای موزه علوم در بوفالو ایالات متحده آمریکا در گفتگو با ژرژ سال^{۱۱} مدیر موزه‌های فرانسه، این پیشنهاد را مطرح کرد که شورای بین‌المللی موزه‌ها ایجاد شود. بر این اساس، موزه‌داران متبحر جهان برای شرکت در نشست بین‌المللی در لوور دعوت شدند و این نشست از ۱۶ تا ۲۰ نوامبر

^۱. League of Nations

^۲. Permanent Court of International Justice

^۳. International Labour Organization- ILO

^۴. International Committee on Intellectual Cooperation- ICIC

^۵. International Institute for Intellectual Cooperation

^۶. International Museums Office- IMO

^۷. Muséographie

^۸. Mousseion

^۹. UNESCO's Museums Division

^{۱۰}. Chauncey J. Hamlin

^{۱۱}. Georges Salles

۱۹۴۶ م. برگزار شد. نمایندگانی از ۱۴ کشور^۱ در این کنفرانس شرکت کردند و نامه‌های حمایتی نیز از ۱۴ کشور^۲ مبنی بر امکان تشکیل کمیته‌های ملی دریافت شد. در این کنفرانس، اساس‌نامه، آیین‌نامه و خطوط کلی سیاست‌های شورای بین‌المللی موزه‌ها تصویب شد. آموزش و تبادل کارشناس‌ها و موزه‌داران و ارائه گزارش توسط کمیته‌های ملی در خصوص امکانات آموزشی به‌عنوان اولویت فعالیت این شورا مد نظر قرار گرفت (ICOM, 1946: 1-3). کمیته‌های مصوب این شورا عبارت بودند از: موزه‌های علم و سیاره زمین، موزه‌های هنر و هنرهای کاربردی، موزه‌های تاریخ طبیعی، موزه‌های تاریخ، علم و فناوری، موزه‌های باستان‌شناسی و تاریخ و مکان‌های تاریخی، موزه‌های قوم‌نگاری (شامل هنر و فرهنگ عامیانه)، باغ‌های جانورشناسی، باغ‌های گیاه‌شناسی، پارک‌های ملی و جنگل‌ها و مراکز نگهداری طبیعت.^۳ در همین اوان بود که نخستین اجلاس یونسکو از ۱۹ نوامبر تا ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶ م. در پاریس برگزار شد (https://unesdoc.unesco.org/archives/about-unesco-history-and-mission و شورای بین‌المللی موزه‌ها نیز پیشنهاد الحاق به یونسکو را مطرح کرد که پذیرفته شد. محلی در یونسکو به فعالیت این شورا اختصاص یافت و قراردادی نیز منعقد شد تا از مستندات مرکز اسناد اداره موزه‌های بین‌المللی واگذار شده به یونسکو، بهره‌برداری شود (Daifuku, January 1988: 10).

شورای بین‌المللی موزه‌ها یا ایکوم در سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۸-۱۹۴۷ م. دو نشست در پاریس و مکزیک و پس از آن تا سال ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م. هفت کنفرانس عمومی برگزار کرد. این مرحله از فعالیت ایکوم بر ارتقای ساختار، گسترش حوزه جغرافیایی و ارائه امور حرفه‌ای و منسجم متمرکز بود. نقش آموزشی موزه‌ها و نمایشگاه‌ها، گردش بین‌المللی اموال فرهنگی^۴ و حفظ و احیای آنها از اهداف اصلی ایکوم در این سال‌ها به‌شمار می‌رود

۱. استرالیا، بلژیک، برزیل، کانادا، چکسلواکی، دانمارک، فرانسه، هلند، زلاند نو، نروژ، سوئد، سوئیس، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا.

۲. آرژانتین، برزیل، شیلی، چین، مصر، فنلاند، یونان، هائیتی، هند، نیکاراگوئه، پرو، فیلیپین، آفریقای جنوبی و ترکیه.

۳. برای آگاهی بیشتر نک:

ICOM (1946), *Resolutions Adopted by ICOM's Constitutive Assembly, Musée du Louvre, Paris, France*, 16 to 20 November 1946, 1-2, in <https://www.icomus.org/75th-anniversary-of-icom> (Accessed 6 December 2023)

۴. اموال فرهنگی عبارتند از: دستاوردهای مادی حاصل حفاری‌ها و اکتشافات باستان‌شناختی، عناصری که از تجزیه و تفکیک بناهای تاریخی و مکان‌های باستانی به دست آمده‌اند، اموالی واجد ارزش هنری با قدمت بیش از ۵۰ سال، مکتوبات خطی و کتاب‌های کیمیا، هنری، اموال مهم مربوط به تاریخ از جمله تاریخ فنون، آثاری با ارزش مردم‌شناختی،

(<https://icom.museum/en/about-us/history-of-icom>). در تاریخچه ایکوم از سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۴۷ش. / ۱۹۷۷-۱۹۶۸م. با عنوان «سال‌های بحران و گذار» یاد شده است. این دوره با افزایش بدهی ایکوم آغاز می‌شود و این امر، بازنگری در شیوه عضویت و تعداد اعضاء را به دنبال دارد. از سال ۱۳۵۶ش. / ۱۹۷۷م. و با صدور قطعنامه در کنفرانس مسکو، فعالیت ایکوم بر آموزش کارکنان و مرمت‌گران موزه در کشورهای در حال توسعه آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین متمرکز شد (<https://icom.museum/en/about-us/history-of-icom>). طی سال‌های ۱۳۵۶، ۱۳۵۹، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۵ش. / ۱۹۷۷، ۱۹۸۰، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶م. چهار کنفرانس ایکوم برگزار شد که حاصل آنها سیاستگذاری در حوزه موزه‌ها و توسعه خدمات در جامعه و تصویب منشور اخلاقی و سند مرجع بود. در کارنامه ایکوم، سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۶۸ش. / ۱۹۹۶-۱۹۸۹م. به عنوان دوران کارایی و جهانی‌شدن معرفی شده‌اند. در این دوران به واسطه نیل به وضعیت مالی مناسب، فعالیت ایکوم و شعب آن بیشتر شد و تا سال‌های آغازین قرن بیست و یکم میلادی، اهداف ایکوم بر مبارزه با قاچاق اموال فرهنگی و اشیاء موزه‌ها و پیشگیری از خطرات مرتبط با بلایای طبیعی یا انسانی برای موزه‌ها متمرکز شد. طراحی برنامه اضطراری موزه^۱ و ضرورت مشارکت در شورای بین‌المللی سپر آبی^۲ با هدف حفاظت از میراث فرهنگی جهان در برابر جنگ‌ها و بلایای طبیعی از نتایج این سیاستگذاری بود.^۳

نمونه‌های فسیل‌شناختی، معدن‌شناختی و نمونه‌های گیاهی و حیوانی کمیاب، مجموعه‌های علمی و مهم کتاب‌ها و بایگانی‌ها از جمله بایگانی‌های مصور و بایگانی‌های مرتبط به موسیقی.

^۱. Museum Emergency Program (MEP)

^۲. International Committee of the Blue Shield (ICBS)

^۳. شبکه سپر آبی در سطح جهانی برای حفاظت از میراث فرهنگی در شرایط اضطراری فعالیت می‌کند. سپر آبی یک سازمان غیردولتی، غیرانتفاعی و بین‌المللی و متعهد به حفاظت از میراث فرهنگی در سراسر جهان است که موزه‌ها، بناهای تاریخی، مکان‌های باستان‌شناختی، بایگانی‌ها، کتابخانه‌ها و مواد سمعی و بصری و مناطق طبیعی حائز اهمیت و همچنین میراث ناملموس را شامل می‌شود. کمیته‌های ملی سپر آبی زیر نظر هیئت بین‌المللی به همین نام در سراسر جهان فعالیت دارند. اغلب از سپر آبی با عنوان «صلیب سرخ فرهنگی» یاد می‌شود. این عنوان برگرفته از مصوبات سال ۱۳۳۳ش. / ۱۹۵۴م. کنوانسیون لاهه در باره حفاظت از اموال فرهنگی در رویارویی‌های نظامی است. «شورای بین‌المللی موزه‌ها»، «شورای بین‌المللی آرشیوها»، «شورای بین‌المللی محوطه‌های تاریخی»، «فدراسیون بین‌المللی انجمن‌ها و مؤسسات کتابخانه‌ای» و «شورای هماهنگی انجمن‌های آرشیوهای سمعی و بصری» از اعضای سپر آبی به‌شمار می‌روند. برای آگاهی بیشتر نک: <https://theblueshield.org/>

Patrick J. Boylan (1993), *Review of the Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict (The Hague Convention of 1954)*, London: City University, UNESCO Document Code: CLT.93/WS/12.

از سال‌های آغازین قرن بیست و یکم میلادی و طی بیست سال گذشته، فعالیت ایکوم بیشتر بر مشارکت با سپر آبی متمرکز بود و بر «شناسه اشیاء»^۱ بیش از پیش تأکید شد. بدین ترتیب است که شناسه اشیاء از سال ۱۳۷۶ش. / ۱۹۹۷م. برای جلوگیری از تجارت غیرقانونی و قاچاق میراث فرهنگی به کار می‌رود. از مهم‌ترین فعالیت‌های ایکوم در این دو دهه، به تمرکز بر آسیا و برگزاری نخستین کنفرانس عمومی در این قاره می‌توان اشاره کرد. ایکوم اولین کنفرانس عمومی آسیایی خود را در سال ۱۳۸۳ش. / ۲۰۰۴م. در سئول برگزار کرد و این کنفرانس تأکیدی بر توجه ایکوم برای همکاری بیشتر با آسیا محسوب می‌شد. این استراتژی در سال ۱۳۸۹ش. / ۲۰۱۰م. با حضور ایکوم در نمایشگاه جهانی شانگهای و سازماندهی کنفرانس عمومی آن در این شهر تقویت شد. کنفرانس عمومی ایکوم در ۱۳۹۸ش. / ۲۰۱۹م. در کیوتو نیز در ادامه این رویکرد برگزار شد. شورای بین‌المللی موزه‌ها در حال حاضر به‌عنوان یک سازمان غیردولتی مرتبط با موزه‌ها و بر مبنای حفظ روابط رسمی با یونسکو از موقعیت مشورتی با شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برخوردار است. ایکوم به‌منظور مبارزه با قاچاق میراث فرهنگی، با سازمان جهانی مالکیت معنوی، اینترپل و سازمان جهانی گمرک همکاری می‌کند. طبق آخرین آمار منتشره، ایکوم با ۵۳۵۷۶ عضو حرفه‌ای در بیش از ۱۳۸ کشور، ۳۲ کمیته بین‌المللی، ۱۱۹ کمیته ملی از کشورهای مختلف و ۶ اتحادیه منطقه‌ای شامل آفریقا، آسیا و اقیانوس آرام، آمریکای لاتین و کارائیب، کشورهای عربی و اروپا فعال است.^۲ آخرین تعریف ارائه‌شده در خصوص ایکوم و اهداف آن بدین شرح است: «شورای بین‌المللی موزه‌ها، سازمانی بین‌المللی متشکل از موزه‌ها و متخصصان موزه است که به تحقیق، حفاظت، تداوم و ارتباط با جامعه میراث طبیعی و فرهنگی ملموس و ناملموس حال و آینده جهان متعهد است» (<https://icom.museum/en/about-us/missions-and-objectives/>).

۱. Object ID شناسه مستند بین‌المللی که برای شناسایی، مستندسازی و ثبت اشیاء باستان‌شناختی، فرهنگی و هنری طراحی شده است. این شناسه، بازیابی آثار مفقوده یا به سرقت‌رفته را تسهیل می‌کند و عاملی برای جلوگیری از تجارت غیرقانونی و قاچاق میراث فرهنگی به‌شمار می‌رود. این شناسه بر اساس ۹ طبقه‌بندی شامل نوع شیء، مواد و شیوه، اندازه‌گیری، کتیبه‌ها و نشانه‌ها، ویژگی‌های خاص، عنوان، موضوع، تاریخ یا دوره و سازنده، مشخص و صادر می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک. <https://icom.museum/en/resources/standards-guidelines/objectid/> Accessed 6 December 2023)

۲. برای آگاهی بیشتر نک:

پیشینه و عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم)

با توجه به پراکندگی مستندات موجود، قدیم‌ترین مستندات از پیشینه ایکوم در ایران را در اسناد مرتبط با شکل‌گیری یونسکو و ارتباط ایکوم با این نهاد می‌توان جستجو کرد. آن هنگام که در سال ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲ م. کمیته بین‌المللی همکاری فکری به‌عنوان سازمانی مشورتی در جامعه ملل برای ارتقای تبادلات بین‌المللی بین اندیشمندان، دانشمندان، پژوهشگران، معلمان و هنرمندان ایجاد شد، «کمیسیون ملی تعاون علمی» به‌عنوان زیرمجموعه آن در ایران شروع به کار کرد. ریاست این کمیسیون با دکتر علی‌اصغر حکمت^۱ و دبیری آن برعهده دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی^۲ بود. با انحلال جامعه ملل و پس از امضای منشور ملل متحد، ایجاد نهاد آموزشی، علمی و فرهنگی مرتبط با سازمان ملل متحد مدّ نظر قرار گرفت. بر این اساس، در اول نوامبر ۱۹۴۵ م. کنفرانس سازمان ملل متحد برای ایجاد سازمان آموزشی و فرهنگی^۳ به ریاست وزیر فرهنگ بریتانیا در لندن با عضویت ۴۴ کشور تشکیل شد و تأسیس سازمانی برای آموزش، علوم و فرهنگ بین‌المللی به تصویب رسید (مشیرسلیمی، ۱۳۳۷: ۱-۲). طی این کنفرانس که تا شانزدهم نوامبر ادامه داشت، پیشنهادها و طرح‌ها برای فعالیت این سازمان مطرح گردید و پاریس به‌عنوان مقر آن تعیین شد. بدین ترتیب، این بخش آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، جایگزین کمیته بین‌المللی همکاری فکری جامعه ملل شد. مستندات موجود از مشارکت نمایندگان ایرانی در مذاکرات مرتبط با این بخش آموزشی حکایت می‌کند. با توجه به اینکه ارائه کمک‌ها به کشورهای اشغال‌شده از وظایف این سازمان به‌شمار می‌رفت، نمایندگان ایران بر این نکته تأکید می‌کردند که به علت «خسارات فراوان» در دوران جنگ «در زمینه اقتصادی و فرهنگی»، این کشور نیز «انتظار و تقاضای استفاده از این کمک‌ها را دارد» (گزارش شماره ۳، لندن، ۲۸ آذر ۱۳۲۴ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۷۲/۱). بدین ترتیب بود که ایران به عضویت کمیسیون مقدماتی و کمیته فنی این سازمان درآمد که فعالیت آن تا تشکیل

۱. علی‌اصغر حکمت (۱۳۵۹-۱۲۷۲ ش.) از رجال سیاسی و فرهنگی و وزیر معارف در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۷ ش.،

ایده‌پرداز تأسیس دانشگاه تهران، موزه ایران باستان، موزه مردم‌شناسی، فرهنگستان زبان فارسی و کتابخانه ملی بود.

۲. غلامعلی رعدی آذرخشی (۱۳۷۸-۱۲۸۸ ش.) حقوق‌دان، ادیب، نماینده ایران در کمیسیون مقدماتی یونسکو، نایب‌رئیس یونسکو، وزیرمختار، سفیر کبیر و نماینده دائمی ایران در این سازمان تا سال ۱۳۴۲ ش. و از مؤسسين دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ملی ایران در سال ۱۳۴۷ ش. بود.

۳. United Nations Conference for the Establishment of an Educational and Cultural Organization-ECO/CONF

نخستین جلسه عمومی سازمان ملل متحد پایان می‌یافت (گزارش شماره ۳، لندن، ۲۸ آذر ۱۳۲۴ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۷۳/۱).

دکتر علی‌اصغر حکمت به‌عنوان رئیس کمیسیون ملی تعاون علمی در رأس هیئتی به نمایندگی ایران در این کنفرانس حضور داشت^۱ و از امضاء‌کنندگان اساسنامه آن بود (مشیرسلیمی، ۱۳۳۷: ۲۲). طبق مصوبات کنفرانس لندن، نخستین کنفرانس عمومی یونسکو روز سه‌شنبه ۲۸ آبان ۱۳۲۵ ش. / ۱۹ نوامبر ۱۹۴۶ م. در آمفی‌تئاتر دانشگاه سوربن تشکیل شد و نمایندگان ۴۰ کشور در آن حضور داشتند. در این کنفرانس، برنامه و بودجه سال ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. تعیین و تصویب شد (مشیرسلیمی، ۱۳۳۷: ۲۲). چنانکه گذشت، کمی پیش از برگزاری این کنفرانس، نشست تشکیل شورای بین‌المللی موزه‌ها در پاریس برگزار گردید و در بین اعضای این نشست، نامی از ایران یا نمایندگان آن به چشم نمی‌خورد. اما در کنفرانس عمومی یونسکو که ایران نیز در آن شرکت داشت، موضوع لطمات ناشی از جنگ، بازسازی در حوزه موزه‌ها و بناهای تاریخی، مطرح و مصوباتی مد نظر قرار گرفت. در این بخش از مصوبات است که به شروع همکاری بین یونسکو و شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) اشاره می‌شود. برنامه‌ریزی برای ثبت منابع اطلاعاتی، صدور پرسش‌نامه، ثبت اطلاعات دریافتی، تهیه فهرست مورد نیاز، تولید کتاب‌ها و نشریات، مجموعه کارت‌پستال‌ها و تصاویر از اشیاء موزه‌ای و تجهیزات میکروفیلم حاصل این همکاری بود (*General Conference First Session Held at UNESCO House, 1947: 270*).

نامه مورخ هفتم اردیبهشت ۱۳۲۵ ش. محمدتقی بهار وزیر فرهنگ به نخست‌وزیری مبین این است که نسخه فارسی و فرانسوی اساسنامه یونسکو در ۲۳ دی ماه ۱۳۲۴ ش. برای طرح در مجلس شورای ملی و اعلام قبول آن ارسال شده است، اما تا پایان دوره چهاردهم توسط هیئت وزیران و مجلس بررسی نشده است (محمدتقی بهار وزیر فرهنگ به

۱. در مستندات موجود، اعضای این هیئت و مناصب آنها بدین شرح معرفی شده‌اند: دکتر علی‌اصغر حکمت وزیر اسبق فرهنگ، کشور، پیشه و هنر، بهداری و دادگستری، عضو دائمی فرهنگستان ایران، استاد دانشگاه تهران، دکتر غلامعلی رعدی آذرخی مدیرکل وزارت فرهنگ، عضو دائمی فرهنگستان، استاد دانشگاه تهران، عضو شورای عالی فرهنگ، عضو و سردبیر کمیسیون ملی تعاون علمی، دکتر غلامحسین صدیقی مدیرکل دبیرخانه دانشگاه تهران، استاد دانشگاه و عضو کمیسیون ملی تعاون علمی، دکتر عیسی سیهیدی استاد دانشگاه تهران و عضو کمیسیون ملی تعاون علمی. برای آگاهی بیشتر نک. مکاتبات نخست‌وزیری، وزارت امور خارجه و وزارت فرهنگ در: مهشید لطیفی‌نیا (به کوشش)، ۱۳۸۵، روابط ایران و یونسکو (سازمان جهانی یونسکو ۱۳۵۷-۱۳۲۴ ش.، ۷۱/۱-۶۷ در گزارش کنفرانس عمومی یونسکو سال ۱۹۴۶ م. نیز اسامی این هیئت درج شده است. برای آگاهی بیشتر نک:

General Conference First Session Held at UNESCO House, Paris, from 20 November to 10 December 1946 (1947), Paris: UNESCO, 8.

نخست‌وزیر، شماره ۹۱۳/۳۱۶۷، مورخ ۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۱/۱-۱۲). سرانجام اساسنامه یونسکو در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. به تأیید هیئت‌وزیران و در ۱۶ تیر به تصویب مجلس شورای ملی رسید (نخست‌وزیر به وزارت فرهنگ، شماره ۹۱۸، مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۳/۱-۱۲) و از ۲۴ تیر نیز کمیسیون ملی یونسکو در ایران رسمیت یافت (مشیرسلیمی، ۱۳۳۷: ۲۴-۲۲). در ماده هشتم اساسنامه کمیسیون ملی یونسکو، کتابخانه و موزه از جمله کمیسیون‌های هشت‌گانه آن قلمداد شده‌اند (اساسنامه کمیسیون ملی تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد، مورخ ۴ خرداد ۱۳۲۸ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۶/۲)، همچنین کمیته ملی موزه‌ها از اعضای شورای عالی کمیسیون ملی یونسکو به شمار رفته است (اساسنامه کمیسیون ملی تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد، مورخ ۴ خرداد ۱۳۲۸ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۹/۲)؛ بدین ترتیب از خرداد ۱۳۲۸ ش. کمیسیون کتابخانه و موزه راه‌اندازی شد. اساسنامه کمیته ملی موزه‌ها مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۸ ش. بدین شرح است:

«ماده اول- به‌منظور اجرای مقاصد و مرام یونسکو در تعمیم روابط علمی و فنی موزه‌های کشور با موزه‌های جهان و ایجاد مرکزی برای تحقیقات و اکتشافات باستان‌شناسی و مردم‌شناسی و علوم طبیعی و همچنین سعی در نگهداری و تکمیل اسلوب‌های صنایع ملی، کمیته‌ای مرکب از نمایندگان موزه‌های علمی و صنعتی و تاریخی کشور به معیت سه تن از اساتید فن نقاشی تشکیل می‌گردد.

ماده دوم- وظایف

- ۱) ایجاد روابط و همکاری دائمی بین موزه‌های ایران و مراکز باستان‌شناسی و علمی جهان
- ۲) همکاری و معاونت فکری با بنگاه‌های ملی و دولتی که به وسیله ایجاد نمایشگاه یا فیلم و سخنرانی و انتشار مجلات در صدد شناساندن صنایع و آثار طبیعی ایران برآمده یا در نگهداری آثار ملی و تاریخی کشور کوشش نمایند.
- ۳) همکاری معنوی و فکری در حفظ و صیانت و معرفی آثار و ابنیه تاریخی
- ۴) سعی در توسعه موزه‌های علمی و صنعتی کشور
- ۵) سعی در تکمیل و نگهداری سبک‌های مختلف صنایع ملی به وسیله ایجاد نمایشگاه و تشویق هنرمندان و همکاری معنوی با ادارات هنری کشور
- ۶) بررسی و مطالعه در مسائلی که از طرف دبیرخانه یونسکو مراجعه می‌شود.

مرور و ارزیابی عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) ۱۳۵۷ - ۱۳۲۸ ش. □ ۱۳

ماده سوم- کمیته موزه‌های ایران در فعالیت‌های علمی و فنی شورای بین‌المللی جهان شرکت خواهند نمود.

ماده چهارم- ۱- کمیته موزه‌های ایران دارای یک رئیس و یک نایب‌رئیس و یک نفر منشی خواهد بود که برای مدت دو سال از بین اعضاء انتخاب می‌شوند.

۲- اعضای کمیته از موزه‌داران و هنرمندان کشور و اساتید ذی‌فن تشکیل می‌شود.

۳- رؤسای موزه‌ها در شهرستان‌ها نمایندگان کمیته خواهند بود.

۴- کمیته می‌تواند در صورت لزوم کمیته‌های فرعی از هنرمندان و متخصصین کشور تشکیل دهد.

ماده پنجم- کمیته موزه‌های ایران طی روابط فنی و علمی خود با موزه‌ها و مراکز باستان‌شناسی و علمی جهان آزادی عمل داشته و برای استفاده از مزایای اختیارات یونسکو، پیشنهادات لازم تهیه و به تصویب شورای کمیسیون ملی یونسکو در ایران می‌رساند» (اساسنامه کمیته ملی موزه‌ها، مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۸ ش. در: *لطیفی‌نیا* اساسنامه کمیته ملی موزه‌ها، مورخ ۲۹ آذر ۱۳۲۸ ش. در: *لطیفی‌نیا*، ۱۳۸۵: ۱۴/۲).

در سی و ششمین دوره اجلاس شورای اجرائیه یونسکو که از نهم تا نوزدهم آذر ۱۳۳۲ ش. / سی و یکم نوامبر تا دهم دسامبر ۱۹۵۳ م. برگزار شد، غلامعلی رعدی آذرخشی نماینده دائمی ایران در یونسکو و نماینده شورای اجرایی یونسکو به‌عنوان رئیس کمیته بین‌المللی آثار تاریخی انتخاب شد. اعضای این کمیته عبارت بودند از: مدیرکل شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم)، گروهی از کارشناسان ماهر در امر حفاظت آثار تاریخی و رئیس اداره باستان‌شناسی یونسکو. وظیفه این کمیته، راهنمایی و هدایت کارشناسان در کشورهای مختلف برای طرز حفاظت و حمایت از ابنیه و آثار تاریخی بود (گزارش دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی به وزارت فرهنگ، مورخ ۱۸ آذر ۱۳۳۲ ش. در: *لطیفی‌نیا*، ۱۳۸۵: ۴۱۰/۲-۴۰۹).

در بولتن اخبار ایکوم شماره دسامبر ۱۹۵۷ م. به برنامه‌ریزی برای ایجاد موزه فرهنگ عامه و طراحی آن در ایران بر اساس اصول موزه‌نگاری روز توسط آندره گدار^۱ طی دو سال آینده اشاره شده است. در ادامه این گزارش چنین آمده است که گروهی از کارشناسان موزه فرهنگ عامه به گردآوری اشیاء به‌ویژه از منطقه دریای خزر پرداخته‌اند و هم‌زمان با بررسی موزه‌های اروپا از ایکوم نیز اطلاعات و مشورت دریافت می‌کنند (ICOM News, Décembre 1957: 18). فعالیت

^۱ André Godard، باستان‌شناس، معمار فرانسوی و طراح موزه ایران باستان، حافظیه شیراز، موزه آذربایجان تبریز، مدرسه حکیم نظامی قم و مدرسه ایرانشهر یزد.

دیگر ایران در این گزارش، مرمت اشیاء ساخته شده از عاج به دست آمده از سقز توسط کارشناس اعزامی از یونسکو بود (ICOM News, Décembre 1957: 18).

در سال ۱۳۳۷ش. اصلاحاتی در اساسنامه کمیته ملی موزه‌های ایران اعمال شد. در گزارش سال ۱۳۳۹ش. کمیسیون ملی یونسکو در خصوص اقدامات سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ش. چنین آمده است که «برای بهبود و توسعه موزه‌های کشور و ایجاد ارتباط بین موزه‌های ایران و موزه‌های کشورهای دیگر جهان و استفاده از آخرین مطالعات و تحقیقات مربوط به موزه‌ها، کمیته ملی موزه‌ها تشکیل گردیده و کمیته مذکور از عده‌ای مدیران موزه‌ها و موزه‌داران ترکیب‌یافته و جلسات آن ماهی یکبار تشکیل می‌شود. آقای دکتر عیسی بهنام استاد دانشگاه تهران، دبیر کمیته مذکور هستند» (مقدمه عمومی گزارش کمیسیون ملی تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۶۳/۲). مستندات موجود از سال ۱۳۴۰ش. از پویایی عملکرد کمیته ملی موزه‌ها حکایت می‌کند و آماده‌سازی موزه‌های مردم‌شناسی، موزه قزوین، بهره‌برداری از موزه‌های هنرهای تزئینی و هنرهای ملی از مطالب مندرج در این گزارش است. در گزارش خلاصه فعالیت کمیسیون ملی یونسکو- فاقد تاریخ- که در حدود سال ۱۳۴۱ش. تدوین شده است، چنین می‌خوانیم که با یونسکو قراردادی منعقد شده است که نمونه آثار نقاشی غرب در اندازه کوچک‌تر^۱ را به ایران بفرستند و در کاخ ابيض برای نمایش این آثار و استفاده هنرمندان و علاقه‌مندان، موزه دائمی ایجاد شود. در ادامه این گزارش به عضویت کمیته‌های فرعی کمیسیون ملی یونسکو از جمله کمیته ملی موزه‌ها در مجامع بین‌المللی اشاره شده است (گزارش خلاصه فعالیت‌های کمیسیون ملی یونسکو در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۷۳/۲- ۱۷۲). با تشکیل وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۳ش.، بخش «فرهنگ عامه» از «اداره کل موزه‌ها» تفکیک شد و «اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی» ایجاد شد. طبق گزارش یک‌صد و دهمین جلسه کمیسیون ملی یونسکو، مورخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۴ش.، دکتر عیسی بهنام به‌عنوان رئیس شورای موزه‌ها وابسته به کمیسیون ملی یونسکو در ایران و شورای بین‌المللی موزه‌ها انتخاب شد (گزارش یکصد و دهمین جلسه کمیسیون ملی یونسکو در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۰۳/۲).

در سال ۱۳۴۵ش. کمیته ملی موزه‌های ایران با هماهنگی ایکوم، برگزاری «هفته موزه» از پنجم تا دوازدهم آذر را در دستور کار خود قرار داد (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد

^۱. Réduction

وزارت امور خارجه، ک. ۱۸۲ - پ ۱۳ - س. ۱۹ - ۱۳۴۵ ش.)؛ بدین منظور پیش‌جلساتی در نظر گرفته شد. نخستین جلسه در هجدهم خرداد با شرکت نمایندگان از دبیرخانه یونسکو، وزارت امور خارجه، وزارت آموزش و پرورش و وزارت اطلاعات در اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی در موزه ایران باستان برگزار شد. از آنجا که «هفته موزه» نخستین بار در ایران برگزار می‌شد، آشنایی با تجربیات دیگر کشورها مدّ نظر قرار گرفت (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ک. ۱۸۲ - پ ۱۳ - س. ۱۹ - ۱۳۴۵ ش.). در اسناد موجود مرتبط با این جلسات، چنین می‌خوانیم که به علت برگزاری هفته کتاب در آبان ماه و مراسم دیگری در آذر ماه، برگزاری «هفته موزه» به ششم اسفند موکول شد (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ک. ۱۸۲ - پ ۱۳ - س. ۱۹ - ۱۳۴۵ ش.). در گزارش یکصد و نوزدهمین جلسه کمیسیون ملی یونسکو، مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ ش. چنین آمده است که: «برحسب پیشنهاد کمیته ملی موزه‌ها وابسته به ایکوم و موافقت آقای وزیر فرهنگ و هنر، هفته موزه‌ها به‌منظور جلب توجه عامه نسبت بدین مؤسسات فرهنگی اخیراً ترتیب یافته و نمایشگاه خاصی نیز بدین مناسبت ایجاد شده است. آقای دکتر عیسی بهنام رئیس کمیته مذکور در این مورد توضیحات کافی دادند» (گزارش یکصد و نوزدهمین جلسه کمیسیون ملی یونسکو در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۲/۱۹). از برگزاری این مراسم در سال‌های بعد، اطلاع دقیقی در دست نیست.

اطلاعات پراکنده مبین این است که فعالیت‌هایی برای ارتقای وضعیت موزه‌ها و هماهنگی با شرایط معیار در جریان بوده است. از جمله اینکه با اعلان برگزاری دهمین سمینار «وضع موزه‌ها و مسائل مربوط به آنها» در تئاتر الیزه رُم، ناصر اویسی هنرمند نقاش در اردیبهشت ۱۳۴۶ ش. در این گردهمایی شرکت کرد (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ک. ۷۲ - پ. ۱ - س. ۳ - ۱۳۴۶ ش.) و حاصل این سفر، ارائه گزارش و پیشنهادهایی برای رفع نواقص در امور موزه‌های ایران بود. در این گزارش، چنین آمده است که: «اولین مشکل موزه‌های ایران قلت آنست»، سپس جمعیت ۳ میلیونی رُم با ۶۶ موزه، با جمعیت دو و نیم میلیونی تهران و ۳ یا ۴ موزه آن مقایسه شده است. نکته دیگری که در این گزارش مطرح می‌شود، محدودیت فضای موزه ایران باستان است که آثار تمدن هفت هزار ساله ایران در دو طبقه و به‌صورت فشرده به نمایش درآمده است. هم‌پوشانی آثار موزه هنرهای ملی و موزه هنرهای تزئینی و نگهداری آثار کپی در موزه هنرهای ملی ایران، فقدان موزه‌های اختصاصی برای نقاشی، فرش و سفال، فقدان کاتالوگ و راهنما در موزه‌ها از

ایرادات موزه‌های ایران است که در این گزارش به آنها اشاره شده است. با توجه به اینکه در سمینار رُم، موضوع موقعیت‌سنجی موزه‌ها مدّ نظر قرار گرفته بود، موقعیت مکانی نامناسب موزه‌های تهران، محصور بودن بیشتر آنها بین هفت اداره، مؤسسه دولتی و خصوصی و عبور بازدیدکنندگان از این مکان‌ها برای رسیدن به موزه‌ها، حال آنکه طبق مصوب این سمینار، باید اطراف موزه با فضای سبز و به دور از ترافیک باشد، اینها مواردی است که در گزارش ناصر اویسی به‌عنوان ایرادات موزه‌های ایران مطرح شده است. در ادامه این گزارش چنین آمده است که اکثر موزه‌های ایران از جمله کاخ ابیض که به موزه هنرهای تصویری اختصاص یافته است، در اشغال ادارات دولتی است و پس از گذشت بیش از یک دهه هنوز موزه‌ای در آن تشکیل نشده است یا در کاخ گلستان، اشیاء بدون توجه طبقه‌بندی شده‌اند و راهنمای متخصص در این موزه فعالیت ندارد (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ک. ۷۲- پ. ۱- س. ۳۸، ۱۳۴۶ ش.). نکته درخور توجه این گزارش، اشاره به مشابهت برخی نواقص در موزه‌های تهران و رُم است که نقص در ابزار اطلاع‌رسانی و نابلد بودن راهنمایان موزه، شرایط نامناسب موقعیت مکانی و محدودیت فضای موزه‌ها از آن جمله‌اند (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ک. ۷۲- پ. ۱- س. ۳۸- ۱۳۴۶ ش.).

از بیستم تا بیست و هشتم اکتبر سال ۱۹۷۰م. ژرژ هنری ریویر^۱ موزه‌شناس و ایده‌پرداز فرانسوی در حوزه ایجاد موزه‌های مردم‌شناسی از سوی یونسکو برای بررسی وضعیت موزه‌های ایران و به‌ویژه راه‌اندازی موزه در تخت جمشید به ایران سفر کرد. ریویر که پیش از سفر با مدیر خانه ایران برای برنامه یونسکو، وابسته فرهنگی ایران در پاریس و اعضای ایکوم گفتگو کرده بود، در این سفر با اعضای سازمان ملل مستقر در ایران، وزیر فرهنگ و هنر، مدیرکل امور باستان‌شناسی، مدیر خدمات کاوش‌ها، مدیر مؤسسه باستان‌شناسی تخت جمشید، مدیر موزه ایران باستان و مسئولین مجموعه‌های آن، مسئولین موزه فرش، رئیس بخش گردشگری و فرهنگ، مسئول امور هتل‌ها، وزیر آموزش و پرورش، مدیر موزه جانورشناسی دانشگاه تهران، نمایندگان یونسکو، دیوید استروناخ^۲ مدیر مؤسسه بریتانیایی برای مطالعات ایرانی،^۳ مسئولین امور فرهنگی اصفهان و مسئولین تخت جمشید ملاقات کرد (Rivière, 1972: 3-5). وی در این سفر از موزه ایران باستان، موزه فرش، آزمایشگاه حفاظت و مرمت، موزه جانورشناسی، مؤسسه ایرانی برای مطالعات نقاشی دیواری و حفاظت در

^۱. Georges Henri Rivière

^۲. David Stronach

^۳. British Institute for Persian Studies

اصفهان، موزه تاریخ اصفهان و تخت جمشید بازدید کرد. حاصل این سفر، ارائه گزارش مفصل و پیشنهادهایی برای ارتقای وضعیت موجود بود. از جمله این موارد به پیشنهادهایی برای توسعه فضای موزه ایران باستان، نصب نقشه و اصلاح نورپردازی (Rivière, 1972: 7)، همکاری بین‌المللی بین موزه‌های ایران و مؤسسات یا سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی مرتبط مانند دیپارتمان یونسکو برای حفاظت و معرفی میراث فرهنگی، نشریه موزه یونسکو، تخصیص بورسیه و یارانه برای ایران، ارتباط با مرکز بین‌المللی برای مطالعه و حفاظت و مرمت اموال فرهنگی^۱ در رُم به‌منظور ایجاد آزمایشگاه‌ها و گزارش‌های کتاب‌شناختی، عضویت ایران در مؤسسه حفاظت اشیاء تاریخی و هنری^۲ در لندن می‌توان اشاره کرد (Rivière, 1972: 28)

سرانجام در سال ۱۳۵۰ ش./۱۹۷۱ م. عضویت ایران و کشورهای افغانستان، پاکستان، هند، نپال، سیلان، برمه، تایلند، کامبوج، مالزی، برونئی، ویتنام، سنگاپور، اندونزی، فیلیپین، هنگ‌کنگ، تایوان، کره و ژاپن در شورای بین‌المللی موزه‌ها به رسمیت شناخته شد و بخشی از انتشارات ایکوم به معرفی این کشورها و ویژگی‌های تاریخی و هنری و موزه‌های آنها اختصاص یافت (Museums' Annual, 1971: 26-27). نکته درخور توجه اینکه از این پس تا سال ۱۳۵۳ ش./۱۹۷۴ م. تصویر روی جلد نشریه بین‌المللی ایکوم با عنوان گزارش سالانه موزه که به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی منتشر می‌شد، طرحی از فرش دوره صفوی بود. در مهر ۱۳۵۱ ش. به‌عنوان مقدمه‌ای بر برنامه عمرانی پنجم، شاخه معاونت پژوهش و حفظ میراث فرهنگی در وزارت فرهنگ و هنر در ۴ بخش تشکیل شد که عبارت بودند از: ۱- اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی، ۲- مرکز باستان‌شناسی ایران، ۳- مرکز مردم‌شناسی ایران، ۴- اداره کل موزه‌ها. این ساختار با اهداف مورد نظر ایکوم هم‌سو بود (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵: ۱/ نه-ده). گزارش دیگری از یونسکو در خصوص مشکلات موزه‌داری در ایران و پیشنهادهایی برای اصلاح آن در سال ۱۳۵۱ ش./۱۹۷۲ م. در یونسکو منتشر شد که مبین برنامه‌ریزی ایران برای نیل به معیارهای بین‌المللی است (Battesti, 1973).

در گزارش سال ۱۳۵۲ ش./۱۹۷۳ م. یونسکو با محوریت سیاست فرهنگی ایران، ضمن معرفی وزارت فرهنگ و هنر و اداره‌های کل آن، به اداره کل موزه‌ها و بناهای تاریخی اشاره شده است (Behnam, 1973: 17). در ادامه این گزارش، سه نوع موزه شامل: ۱- موزه‌های باستان‌شناختی از جمله موزه تهران، موزه‌های تخت‌جمشید، شوش، شیراز، قزوین، اصفهان و

¹. International Centre for the Study of the Preservation and Restoration of Cultural Property-ICCROM

². International Institute for Conservation of Historical and Artistic Objects- IIC

آبادان، ۲- موزه‌هایی مرتبط با بقاع متبرکه به‌ویژه در مشهد و قم و ۳- موزه‌های مردم‌شناختی در کاخ گلستان، جواهرات سلطنتی، هنرهای ملی و هنرهای زیبا و در مجموع ۲۲ موزه در ایران معرفی شده است (Behnam, 1973:31-32). به‌موجب اساسنامه ایکوم که در یازدهمین مجمع عمومی آن در کپنهاگ به سال ۱۳۵۳ ش./ ۱۹۷۴ م. بازبینی و تصویب شد، ضمن بازنگری در شیوه عضویت، تمرکز بر اهمیت کمیته‌های ملی بود. این اساسنامه در ایران نیز اجراء شد و فصل پنجم آن، ذیل سازمان‌های ایکوم به عملکرد کمیته‌های ملی می‌پردازد. به‌موجب ماده ۱۹ فصل پنجم، «کمیته‌های ملی از واحدهای اصلی ایکوم» قلمداد شده‌اند. در ماده ۲۴ چنین آمده است که «کمیته ملی عامل اصلی ارتباط بین ایکوم و کلیه اعضای آن مجری اداره عواید ایکوم در کشور خود، سهیم در تقویت مالی سازمان و تحقق برنامه‌های آن و نماینده منافع حرفه مزبور و اعضای ایکوم خواهد بود» (اساسنامه ایکوم مصوب یازدهمین مجمع عمومی ایکوم کپنهاگ در: لطیفی‌نیا و سعیدآبادی، ۱۳۹۲: ۳/ ۲۳۲)

در سمینار منطقه‌ای با عنوان معماری موزه در جنوب شرق آسیا که سال ۱۳۵۴ ش./ ۱۹۷۵ م. در موزه تاریخ طبیعی دهلی نو برگزار شد، ناصر آزمون به نمایندگی از ایران شرکت کرد (Museums' Annual, 1974-75: 55). همچنین در گزارش مهم اقدامات دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در همان سال به برگزاری «مجمع کارشناسان موزه‌ها» به‌منظور «بررسی نقش موزه‌ها در آسیا و تحول هویت ملی، وضع موزه‌ها در قبال برنامه‌های توسعه ملی کشورهای آسیایی و انطباق موزه‌ها در آسیا با نیازهای جهان نو» در توکیو اشاره شده است و جواد قندگر از موزه هفت‌تپه برای شرکت در این مجمع معرفی می‌شود (گزارش مهم اقدامات دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، آبان ۱۳۵۴ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۵۹). در اسفند ۱۳۵۴ ش. نیز موضوع «سمینار منطقه‌ای انطباق موزه‌ها در آسیا با نیازهای دنیای جدید» مدّ نظر قرار گرفته است. در این سمینار که تاریخ برگزاری آن در توکیو از اکتبر ۱۹۷۵ م. به اواخر زمستان موکول شد، بر اساس اقدامات کمیسیون ملی یونسکو و موافقت وزارت فرهنگ و هنر، ماری شیبایی مدیرکل موزه‌ها و جواد قندگر از موزه هفت‌تپه به‌عنوان نمایندگان ایران انتخاب شدند (گزارش مهم اقدامات دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران در اسفند ۱۳۵۴ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۸۰).

ایران در کنفرانس بخش آموزش و اقدام فرهنگی ایکوم نیز نقشی فعال داشت. این کنفرانس با حضور ۸۰ شرکت‌کننده از ۲۸ کشور طی روزهای ۱۹ تا ۲۸ شهریور ۱۳۵۵ ش./

۱۰ تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۷۶ م. در واستربوتن^۱ در شمال سوئد با موضوع «نقش‌های موزه در سیاست غیرمتمرکز فرهنگی» برگزار شد. طی روزهای نخست، هفت نفر از اعضاء به ارائه سخنرانی پرداختند که ماری شیبایی نماینده ایران نیز از آن جمله بود. سخنان ماری شیبایی در این کنفرانس به ایجاد مجموعه‌ای از موزه‌های جامع منطقه‌ای در ایران با تمرکز بر نمایش یافته‌های باستان‌شناختی محلی همراه با صنایع دستی محلی برای تبیین محیط فرهنگی و زیست‌محیطی آنها اختصاص داشت. او همچنین به معرفی برنامه آموزشی عمومی پرداخت که با استفاده از «موزه سی‌تار» شامل یک مینی‌بوس حاوی اشیاء باستان‌شناختی، فیلم‌ها و اسلایدها و کارکنانی متشکل از چهار نفر اجراء می‌شد (Olofsson, 1977: 54). به‌منظور مطالعه اشکال مختلف مشارکت بین موزه‌ها و دیگر مؤسسات، اعضای این کنفرانس سفری ۶ هزار کیلومتری در سوئد را تجربه کردند. بازدید از موزه‌های محلی، مدارس، کتابخانه‌ها، موزه‌های فضای باز و تقسیم اعضاء به هشت کارگروه برای مطالعه تاریخ محلی، هویت فرهنگی و موزه‌ها، نقش هنر و هنرمند در فعالیت‌های غیرمتمرکز، طبیعت و فناوری در موزه‌های منطقه‌ای و محلی از دیگر برنامه‌های این کنفرانس بود. در بازگشت، هر کارگروه نتیجه تجربیات خود را با طراحی یک پوستر ارائه داد. نشست دوره‌ای نیز با کمیته آموزش و اقدام فرهنگی^۲ برگزار شد (ICOM Education, 1977-78: 19-20).

نکته حائز اهمیت در کارنامه کمیته ملی موزه‌ها و شعبه ایکوم در ایران، میزبانی «نخستین کنفرانس مجمع موزه‌داران آسیایی» بود. یک‌سال پیش از برگزاری این کنفرانس، نماینده اعزامی کمیته ملی موزه‌های ایران در سمپوزیومی شرکت کرد که در نمایندگی آسیایی ایکوم واقع در کلکته برگزار شد. پیشنهاد نماینده ایران مبنی بر برگزاری نخستین کنفرانس مجمع موزه‌داران آسیا پذیرفته شد و این مجمع از ۲۲ تا ۲۷ آبان ۱۳۵۵ ش. / ۱۳ تا ۱۸ نوامبر ۱۹۷۶ م. با شرکت رئیس و دبیرکل ایکوم و ۲۵ نماینده از کشورهای آسیایی در تهران برگزار شد. دستور کار این مجمع بدین شرح بود:

۱. بررسی توصیه‌نامه‌ها و گزارش‌های عملکرد نشست‌ها و سمپوزیوم‌های تشکیل شده در آسیا از سال ۱۹۷۱ م.

۲. بررسی و تبادل نظر در باره امکانات و مشکلات وجود موزه‌های آسیا (تضمین و مبادله، تربیت پرسنل، موزه‌های جامع منطقه‌ای)

۳. بررسی برنامه‌های آینده نمایندگی آسیایی ایکوم

^۱. Vasterbottens

^۲. Committee for Education and Cultural Action

۴. وظایف و هدف‌های کمیته‌های ملی موزه‌ها در ارتباط با شورای بین‌المللی موزه‌ها (معصومی، ۱۳۵۵: ۲۴۰-۲۳۸).

در این مجمع، نمایندگان کشورهای حوزه آسیا-اقیانوسیه، مصوبات نهمین کنفرانس عمومی ایکوم که در سال ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۱ م. در پاریس راجع به مسائل مرتبط با حمایت مالی برگزار شد و برنامه‌های ایکوم برای آسیا و مصوبات دهمین کنفرانس عمومی در ۱۹۷۴ م. دانمارک را بررسی کردند. بازدید از موزه‌های تهران، اماکن تاریخی و فرهنگی در اصفهان، شیراز و کاشان از دیگر برنامه‌های این مجمع بود و برگزاری این مجمع در ایران از تثبیت جایگاه آن در ساختار ایکوم حکایت می‌کند (Report of the first Asian Regional Assembly in Tehran, November 13 - 18, 1976). برپایی موزه‌های منطقه‌ای، بازسازی خانه‌های قدیمی، بهسازی و نوسازی موزه‌ها برای نیل به تبدیل آنها به موزه‌های منطقه‌ای، ایجاد موزه سیار و سفر آن به ۳۶ شهر، برنامه‌ریزی برای ایجاد موزه‌های مجهز در مراکز استان و شهرستان‌ها در قالب موزه‌های درجه یک در ۱۷ شهر و موزه‌های درجه دو در ۳۴ شهر، برپایی نمایشگاه‌های سیار موقت و دائمی برای معرفی آثار موزه‌ای، تکمیل و تجهیز موزه‌ها از نظر امکانات فنی، اداری و نیروی انسانی، ایجاد موزه‌های اختصاصی از جمله موزه پاسارگاد، موزه سنگ قبر گرگان و آموزش ضمن خدمت موزه‌داران از فعالیت‌هایی است که از سال ۱۳۵۵ ش. و منطبق بر برنامه‌های ایکوم در دستور کار قرار گرفت (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵: ۱۲/۱-۱).

در خرداد ۱۳۵۶ ش. / مه ۱۹۷۷ م. نماینده ایران در یازدهمین مجمع عمومی ایکوم شرکت کرد که در خصوص «موزه‌ها و مبادلات فرهنگی» در لنینگراد و مسکو برگزار شد. در این مجمع، برنامه‌های متعدد و کاربردی جهت ارتقاء عملکرد موزه‌ها در حوزه امور فرهنگی و آموزشی مد نظر قرار گرفت (ICOM, 1977: 9-10) و هجدهم ماه مه هر سال به عنوان «روز جهانی موزه» انتخاب شد (ICOM, 1977:8). ایران در دسامبر همان سال در سمپوزیوم آسیایی ایکوم با موضوع «موزه و ارتباط آن با فرهنگ سنتی عشایری و روستایی در مناطق آسیایی» در سریلانکا نیز شرکت کرد. (طیباتی، ۱۳۵۶: ۱۰۳). در بهمن ۱۳۵۶ ش. / فوریه ۱۹۷۸ م. به منظور گردآوری اطلاعات در خصوص موزه و آموزش برای یونسکو از نقاط مختلف جهان، از ۲۰ عضو ایکوم و کمیته آموزش و اقدام فرهنگی^۱ که با عملکرد آموزشی موزه‌ها در کشورشان آشنا بودند، دعوت شد تا در پژوهشی در خصوص موزه‌ها به‌عنوان ابزار آموزشی، مشارکت کنند. گزارش نهایی این برنامه با مشارکت ۱۳ کشور تهیه شد که ایران

^۱. Committee for Education and Cultural Action (CECA)

مرور و ارزیابی عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) ۱۳۵۷ - ۱۳۲۸ ش. □ ۲۱

نیز از جمله آنها بود (ICOM, 1978: 170) و در این گزارش به فعالیت موزه‌های سیار در ایران پرداخته شده است (ICOM, 1978:9).

به گزارش ایکوم، نخستین مراسم روز جهانی موزه در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ ش. / ۱۸ مه ۱۹۷۸ م. با استقبال جهانی برگزار شد و در ایران نیز بازدید از بیشتر موزه‌ها رایگان بود (The 1st International Museum Day on 18 May 1978, 1978: 12-15). مستندات موجود از سال ۱۳۵۷ ش. مبین این است که جلسات کمیته ملی موزه‌ها در خرداد برگزار شده است (گزارش اقدامات دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، خرداد ۱۳۵۷ ش. در: لطیفی‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۱۶/۲)؛ این جلسات به احتمال زیاد در ماه‌های بعد برقرار بوده است. از ۲ آبان تا ۷ آذر ۱۳۵۷ ش. / ۲۴ اکتبر تا ۲۸ نوامبر ۱۹۷۸ م. نیز نمایندگی ثابت ایران در یونسکو به همراه هیئت پنج نفره اعزامی از ایران در بیستمین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو که در پاریس برگزار شد، شرکت کردند (گزارش بیستمین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو دوم آبان تا هفتم آذر ۱۳۵۷ ش. در: لطیفی‌نیا و سعیدآبادی، ۱۳۹۲: ۱/۳). در این اجلاس، فریدون اردلان به‌عنوان نایب‌رئیس یونسکو انتخاب شد (گزارش بیستمین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو دوم آبان تا هفتم آذر ۱۳۵۷ ش. در: لطیفی‌نیا و سعیدآبادی، ۱۳۹۲: ۲/۳)، اما از فعالیت ایران در ایکوم طی این دوران اطلاعی در دست نیست. بر اساس مستندات موجود، تا سال ۱۳۵۷ ش. ۲۸ نفر ایرانی در دوره‌های مختلف ایکوم آموزش دیدند (گزارش هیئت اعزامی ایران به رم از اجلاس عمومی ایکروم - مرکز بین‌المللی مطالعه، حفاظت و مرمت آثار تاریخی فرهنگی ICCROM - ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ در: لطیفی‌نیا و سعیدآبادی، ۱۳۹۲: ۲۵۶/۳). فعالیت مستمر کمیته ملی موزه‌های ایران تا پایان سال ۱۳۵۷ ش. ادامه داشت، اما از سال ۱۳۵۸ ش. به علت عدم پرداخت حق عضویت متوقف شد. با توجه به اینکه ایران یکی از اعضای فعال ایکوم در آسیا به‌شمار می‌رفت، غیبت طولانی نمایندگان آن در اجلاس ایکوم محسوس بود (گزارش هیئت اعزامی ایران به رم از اجلاس عمومی ایکروم - مرکز بین‌المللی مطالعه، حفاظت و مرمت آثار تاریخی فرهنگی ICCROM - ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ در: لطیفی‌نیا و سعیدآبادی، ۱۳۹۲: ۲۵۴/۳). اگر چه مجوز پرداخت حق عضویت در سال ۱۳۶۷ ش. صادر شد، اما به علت به حد نصاب نرسیدن تعداد اعضاء (حداقل سه عضو)، کمیته ملی تشکیل نشد. سرانجام در بهمن ۱۳۷۶ ش. پس از ۲۰ سال، نخستین نشست در خصوص چگونگی تشکیل مجدد کمیته ملی موزه‌ها برگزار شد. در شهریور سال ۱۳۷۷ ش. اعضای کمیته انتخاب شدند و مستندات جهت تأیید شورای بین‌المللی موزه‌ها ارسال و پذیرفته شد (<https://www.icomindy.com/practice-areas/>).

نتیجه‌گیری

حدود یک دهه پیش از ایجاد یونسکو، بخشی از سیاست‌های فرهنگی ایران به‌عنوان کشوری با پیشینه و میراث تاریخی غنی، بر حفاظت و احیای آثار باستانی تاریخی و میراث فرهنگی متمرکز شده بود. مشارکت ایران در شکل‌گیری یونسکو و هم‌زمانی شروع به کار این سازمان و شورای بین‌المللی موزه‌ها، فرصت مناسبی برای ایران قلمداد می‌شد تا به‌رغم آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از جنگ جهانی، با حمایت بین‌المللی به تقویت برنامه‌های فرهنگی آتی بپردازد. ایران در سال‌های پایانی دهه ۱۳۲۰ ش. و آن هنگام که کمیسیون ملی یونسکو ایجاد شد، در مقایسه با دیگر کشورهای حوزه جنوب غرب آسیا از متقدمین در ایجاد موزه به‌شمار می‌رفت. تشکیل کمیته ملی موزه‌ها و تعیین اهداف آن طبق اساسنامه این کمیسیون در سال ۱۳۲۸ ش. نیز گامی در جهت انطباق با معیارهای بین‌المللی برای پیوستن به ایکوم بود. در سال‌های بعد، عضویت یا نمایندگی اعضای ایرانی در شوراهای اجرایی یونسکو و ریاست کمیته بین‌المللی آثار تاریخی که ایکوم نیز از اعضای آن محسوب می‌شد، زمینه همکاری بیشتر ایران با ایکوم را فراهم کرد. اعمال اصلاحات در اساسنامه کمیته ملی موزه‌های ایران در اواخر دهه ۱۳۳۰ ش.، تلاش برای به‌روزرسانی وضعیت موزه‌ها همگام با معیارهای بین‌المللی در این زمینه و ارتباط مداوم و برگزاری فعالیت‌های هم‌سو و مشترک این کمیته با یونسکو و ایکوم در دهه ۱۳۴۰ ش.، به رسمیت شناخته‌شدن ایران در ایکوم در سال ۱۳۵۰ ش. را به دنبال داشت. از این پس، ایران بعد از هند، از اعضای فعال حوزه آسیا-اقیانوسیه ایکوم به‌شمار می‌رفت. میزبانی «نخستین مجمع موزه‌داران آسیایی» در سال ۱۳۵۵ ش. و انتخاب ایران به‌عنوان یکی از اعضاء برای بررسی «نقش موزه‌ها در آموزش» در سال ۱۳۵۷ ش. مبین شناسایی ایران به‌عنوان عضوی تأثیرگذار بود. بدین ترتیب، مرور عملکرد ایران در ارتباط با شورای بین‌المللی موزه‌ها یا ایکوم از برنامه‌ریزی هدفمند برای رفع نواقص و محدودیت‌ها و اقدامات اجرایی منطبق بر شرایط بالقوه داخلی و هم‌سو با برنامه‌های جهانی ایکوم حکایت می‌کند. با توجه به همکاری مداوم ایران با یونسکو و نقش محسوس ایران در حوزه آسیا-اقیانوسیه ایکوم، گردآوری اسناد، مستندات مکتوب، دیداری و شنیداری و بایگانی تاریخ شفاهی مرتبط با عملکرد ایران در شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) امری ضروری است و بی‌توجهی به آن، فراموشی بخشی مهم از تاریخ فعالیت فرهنگی ایران در عرصه نهادهای بین‌المللی را به دنبال خواهد داشت.

IRAN

Restauration d'ivoires

Les ivoires demeurés enfouis depuis 2.600 ans à Sakiz (Iran) viennent d'être restaurés par un spécialiste envoyé par l'Unesco. Les pièces furent d'abord traitées à l'acide carbonique liquide puis recollées à l'aide d'un amalgame à base de cellulose, ensuite recouvertes d'une couche de paraffine.

(D'après *Die Weltkunst*, München, n° 15, 1957)

Musée des arts et traditions populaires

La direction des Beaux-arts de l'Iran vient de décider la création d'un musée des arts et traditions populaires. Le plan d'organisation du musée a été réalisé par M. A. Godard. Sa construction, basée sur les principes muséographiques les plus récents est en cours et doit être terminée dans deux ans. Dès maintenant des équipes de spécialistes sont chargées de la collecte des objets et recueillent les traditions locales, notamment dans les territoires du Nord de la Caspienne.

D'autre part les organisateurs du musée accomplissent en Europe et particulièrement à Paris, un voyage d'information et d'études. Ils ont pris contact avec le Directeur de l'Icom.

(Document communiqué par Dr. Benham, Téhéran)



اعضای نخستین کنفرانس مجمع موزه‌داران آسیا، آبان ۱۳۵۵ش، تهران



بازدید اعضای نخستین کنفرانس مجمع موزه‌داران آسیا از تخت جمشید، آبان ۱۳۵۵ش.

منابع و مآخذ

اسناد:

وزارت امور خارجه، آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد، ک. ۱۸۲- پ. ۱۳- س. ۱۹- ۱۳۴۵ش.
-----، ک. ۷۲- پ. ۱- س. ۳۸- ۱۳۴۶ش.

کتاب‌ها:

مشیر سلیمی، علی‌اکبر، ۱۳۳۷، کمیسیون ملی یونسکو در ایران و خدمات فرهنگی آن، تهران: شرکت چاپخانه فردوسی.
لطیفی‌نیا، مهشید (به‌کوشش)، ۱۳۸۵، روابط ایران و یونسکو (سازمان جهانی یونسکو) ۱۳۲۴-۱۳۵۷ش، جلد ۱ و ۲، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
لطیفی‌نیا، مهشید و محمد رضا سعیدآبادی (به‌کوشش)، ۱۳۹۲، روابط ایران و یونسکو (سازمان جهانی یونسکو) ۱۳۲۴-۱۳۵۷ش، جلد ۳، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، بنیاد و گسترش موزه در ایران، جلد ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل موزه‌ها.

نشریات:

حاجی حسن، حسین (مترجم)، «نقش ایکوم در بازگشت و استرداد اموال فرهنگی»، موزه‌ها، پاییز ۱۳۷۰، ش. ۶۲-۶۷، ۱۱.
خمسه، هایده و احمدرضا فاطمی صدر، «تحلیلی بر حقوق موزه خصوصی با نگاهی بر اساسنامه ایکوم (مطالعه موردی کنفرانس ایکوم-توکیو ۲۰۰۹)»، پژوهش در فقه و حقوق، زمستان ۱۳۹۵، س. ۱، ش. ۲، ۷-۱.
رضوی، یگانه و جنت مظلوم، «اداره کل موزه‌ها پس از انقلاب اسلامی»، موزه‌ها، ۱۳۶۷، ش. ۸، ۶۴-۵۸.
طیباتی، حسین، «گزارش فعالیت‌های مرکز مردم‌شناسی ایران پاییز ۲۵۳۴ تا زمستان ۲۵۳۶»، مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، زمستان ۱۳۵۶، ش. ۳، ۱۱۴-۱۰۱.
کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، «همایش نقش موزه‌ها در توسعه فرهنگی»، آذر ۱۳۷۷، ش. ۱۴، ۳۶.
کرباسی، کلود؛ یگانه رضوی و عباس فرح‌نیا همدانی (مترجمین)، «سخنرانی‌های پانزدهمین کنفرانس عمومی شورای بین‌المللی موزه‌ها»، موزه‌ها، شهریور ۱۳۶۹، ش. ۹ و ۱۰، ۳۷-۱۹.
کریمی، اصغر، «طرح تشکیل و راه‌اندازی موزه سیّار»، موزه‌ها، بهار و تابستان ۱۳۷۲، ش. ۱۳ و ۱۴، ۳۹-۳۵.
معصومی، غلامرضا، «شمه‌ای از پیشینه باستان‌شناسی ایران و اقدامات انجام‌شده در پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی»، بررسی‌های تاریخی، بهمن و اسفند ۱۳۵۵، س. ۱۱، ش. ۶، ۲۴۰-۱۷۱.

لاتین

Battesti, Teresa, 1973, *Iran Problems d'un Consultant de L'Unesco, Octobre 1972*, Paris: UNESCO.

- Behnam, Djamchid, 1973, *Cultural Policy in Iran*, Paris: UNESCO.
- Boylan, Patrick J., 1993, *Review of the Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict (The Hague Convention of 1954)*, London: City University, UNESCO Document Code: CLT.93/WS/12.
- Daifuku, Hiroshi, "Museums and Monuments: UNESCO's Pioneering Role", in *Museum International: Fiftieth Anniversary Issue* (UNESCO, Paris), January 1998, No. 197, Vol. 50, No. 1, 9-19.
- General Conference First Session Held at UNESCO House, Paris, from 20 November to 10 December 1946*, 1947, Paris: UNESCO.
- ICOM, May 1977, *Draft Resolutions 12th General Assembly*, Moscow: ICOM.
- ICOM, January 1978, *Museums as Educational Instruments: A Study for UNESCO on Museums as Out-of-School Activity*, ICOM.
- ICOM, 1946, *Resolutions Adopted by ICOM's Constitutive Assembly, Musée du Louvre*, Paris, France, 16 to 20 November 1946, in <https://www.icomus.org/75th-anniversary-of-icom> (Accessed 6 December 2023)
- ICOM Education, "Museums and Decentralization", 1977-78, No. 8, 19-23.
- ICOM News, "Museum of Folk Art Traditions", Décembre 1957, Vol. 10 (6), 18.
- ICOM News, "Reconstruction of Ivories", Décembre 1957, Vol. 10 (6), 18.
- Museums' Annual, "India: Regional Seminar on Museum Architecture in South-East Asia", 1974-75, No. 6 Education Cultural Action, 55-56.
- Museums' Annual, "Museums in Sought, Sought-East, and East Asia", 1971, No. 3, Education Cultural Action.
- Olofsson, Ullah Keding, "The Role of Museums in a Decentralized Cultural Policy: Meeting of the International Committee of ICOM for Education and Cultural Action, Umeå, 1976", *Museum*, 1977, Vol. XXIX, No. 1, 52-57.
- Report of the first Asian Regional Assembly in Tehran*, November 13 - 18, 1976, Iran National Committee for ICOM.
- Rivière, Georges Henri, 1972, *Iran Organisation des Musées Décembre 1970*, Paris: UNESCO, Document Code: 2597/RMO.RD/CLP
- "The 1st International Museum Day on 18 May 1978", 1978, Vol. 31 (1-4), 12-15.
- <https://icom.museum/en/about-us/history-of-icom/> (Accessed 6 December 2023).
- <https://icom.museum/en/about-us/missions-and-objectives/> (Accessed 6 December 2023).
- <https://icom.museum/en/network/committees-directory/> (Accessed 6 December 2023).
- <https://icom.museum/en/resources/standards-guidelines/objectid/> (Accessed 6 December 2023).
- <https://www.icomindy.com/practice-areas/> (Accessed 6 December 2023).
- <https://theblueshield.org/>(Accessed 6 December 2023).
- <https://unesdoc.unesco.org/archives/about-unesco-history-and-mission> (Accessed 6 December 2023).

روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی

جهانبخش ثواقب^۱

فریده مروّتی^۲

پروین رستمی^۳

چکیده

روابط صفویه با همسایگان خود در دوره زمامداری شاه صفی، دوره‌ای از درگیری‌های نظامی و ناآرامی‌های مرزی را تجربه کرد که گرچه تهاجمات اوزبکان به خراسان، سرانجام دستاوردی برای آنان نداشت، اما دولت عثمانی، بغداد را از ایران جدا کرد و قندهار نیز به دست گورکانیان افتاد. بروز این وقایع، نشانه‌ای از ضعف و ناکارآمدی شاه صفی در اداره کشور بود که همسایگان را به تکاپو انداخت تا از فرصت پیش آمده پس از مرگ شاه عباس اول، اهداف خود را در خصوص نواحی مورد اختلاف به اجراء گذارند. جدا شدن قندهار، فصل دیگری از روابط ایران و هند را بر سر این ایالت رقم زد و مناسبات صفویه و گورکانیان را بار دیگر متشنج گردانید، هر چند که به بحرانی جدی در روابط طرفین نیجامید. در این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی، روابط صفویه و گورکانیان در زمان شاه صفی و شاه جهان، علل و زمینه‌ها به‌ویژه کشمکش بر سر قندهار و پیامدهای آن بررسی و تحلیل می‌شود. یافته پژوهش نشان می‌دهد که قندهار همچون گذشته عامل اصلی در صورت‌بندی مناسبات دوجانبه بوده و اقدامات شاه جهان برای تصرف این ایالت، روابط دو دولت را شکننده ساخت؛ اما به قطع روابط کامل یا اقدام نظامی هند برضد ایران منجر نشد.

واژگان کلیدی:

ایران، هند، صفویه، شاه صفی، گورکانیان، روابط سیاسی.

درجه مقاله: علمی- ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

^۱. استاد دانشکده تاریخ دانشگاه ادیان و مذاهب، قم- ایران (نویسنده مسئول) jahan_savagheb@yahoo.com

^۲. دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد- ایران morovati.fa@gmail.com

^۳. عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی، کرمانشاه- ایران parvin.rostami@yahoo.com

مقدمه

دولت صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ق. / ۱۷۲۲-۱۵۰۱م.) از آغاز تأسیس با همسایگان خود مناسباتی برقرار کرد که گرچه وجه غالب آن با عثمانیان و اوزبکان، درگیری‌های نظامی و اختلاف و ستیزه بود، اما با گورکانیان هندوستان تا حدودی متفاوت بود. دو دولت صفویه و گورکانیان هند از ابتدای تشکیل که تا حدودی هم‌زمان هستند، به مدتی حدود دو سده روابط سیاسی را در اشکال دوستی و سازش و گاهی رقابت و خصومت، همچنان حفظ کردند. عوامل گوناگونی بر روی مناسبات فی‌مابین تأثیر داشت که گاه مناسبات را دوستانه و گاهی نیز روابط حسنه را به برخوردهای نظامی و خصومت تبدیل می‌کرد. مسائل فرهنگی و روابط فرهنگی بین دو کشور، حضور تعداد زیادی ایرانی در دربار هند در رشته‌های گوناگون، علاقه‌مندی امپراطوران گورکانی هند به فرهنگ و تمدن ایرانی، علاقه‌مندی دو کشور به اتحاد در برابر تهاجمات اوزبکان و همسایگی قدرتمند هر دو دولت از جمله عواملی بود که مناسبات دوستانه دو دولت را تشکیل می‌داد. عواملی نیز وجود داشت که موجب برخورد میان صفویه و گورکانیان هند می‌شد و روابط دو دولت را گاه به تیرگی می‌کشاند. اختلافات فرقه‌ای و مذهبی، مسئله قندهار، فوشنج، ناحیه کیچ مکران و ایالت دکن از جمله این عوامل اختلاف به‌شمار می‌آمدند. در سلطنت شاه صفی رابطه دوستانه گورکانیان و صفویه که به‌صورت دیپلماتیک همچنان ادامه داشت، بار دیگر بر سر قندهار که نیروهای شاه جهان (حک ۱۰۶۸-۱۰۳۷ق. / ۱۶۵۸-۱۶۲۸م.) آن را از حوزه حاکمیتی صفویه جدا کردند، شکنده شد، هر چند به قطع رابطه سیاسی نیانجامید. در این دوره، حمایت ایران از حکومت‌های دکن نیز ناخرسندی گورکانیان را دامن می‌زد و تلاش آنها را برای تغییر این سیاست برمی‌انگیخت.

این مقاله کوششی است برای بررسی مناسبات سیاسی و نظامی شاه صفی صفوی با شاه جهان گورکانی (مغولی یا تیموری هند) و در آن، افزون بر طرح عوامل اختلاف بین طرفین و اعزام سفارت‌های دوجانبه، سیاست‌های شاه صفی و شاه جهان در این ارتباط بررسی و تحلیل شده است. بی‌گمان، بررسی و شناخت عوامل هم‌گرایی یا واگرایی میان دولت‌های همسایه در برهه‌های تاریخی، ضمن اینکه از ضرورت‌های پژوهش تاریخی است، در شرایط کنونی نیز به‌منظور پرهیز از آسیب‌ها و تقویت مبانی استحکام پیوند دولت‌ها دارای اهمیت است. اساس پژوهش بر طرح این پرسش قرار دارد که عامل اصلی در صورت‌بندی مناسبات صفویه و گورکانیان در دوره سلطنت شاه صفی و شاه جهان چه بوده است و چرا برای دست‌یافتن به پاسخی مناسب و ادامه روند پژوهش، این فرضیه را می‌توان به‌کار بست که ایالت قندهار به

سبب موقعیت راهبردی (نظامی، ارتباطی و اقتصادی) عامل کانونی در صورت‌بندی رابطه صفویه و گورکانی در این دوره بوده است؟ پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های تاریخی است که آگاهی‌های آن از منابع تاریخی به‌روش کتابخانه‌ای فراهم آمده و با رویکرد توصیفی-تحلیلی ساماندهی شده است.

پیشینه پژوهش

در ذکر پیشینه موضوع بر مبنای همان گزارش‌های مورخان رسمی صفویه و گورکانی در این باره، نویسندگان صفویه پژوه معاصر نظیر ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳)، عبدالحسین نوایی (۱۳۷۷)، خانبابا بیانی (۱۳۷۹) و دیگران نیز روابط کلی صفویه و گورکانیان را و سوکمار رای (۱۳۸۳) آمدن و برگشتن همایون به ایران را به‌شیوه‌ای توصیفی در نوشته‌های خود بیان کرده‌اند. در قالب مقاله‌پژوهی نیز به مواردی می‌توان اشاره کرد که تکرار همان گفته‌ها است، نظیر هوشنگ جباری (۱۳۸۴) که به نقش قندهار در روابط میان ایران و هندوستان پرداخته است، حسین رئیس‌السادات (۱۳۸۴) تصرف قندهار در دوره شاه عباس دوم را مطرح نموده و حسن هاشمی زرج‌آباد و علی زارعی (۱۳۸۴) به تعاملات تاریخی ایران و هند در عصر صفوی توجه کرده‌اند. محمد منصوری مقدم و همکاران (۱۴۰۰) اهمیت استراتژیک قندهار و تأثیر آن بر روابط صفویان و گورکانیان هند (دوره سلطنت شاه عباس اول) را بررسی کرده‌اند. اما دو مقاله جهانبخش ثواقب (۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) به ترتیب در باره شورش علیمردان خان زیک و شورش شیرخان افغان، بخش‌هایی از آنها با موضوع این مقاله ارتباط دارند. مقاله حاضر، به‌طور ویژه مناسبات صفویه و گورکانیان را در عصر شاه صفی با ذکر زمینه‌های تاریخی، عوامل و پیامدها مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

زمینه تاریخی مناسبات

روابط سیاسی صفویان با گورکانیان هند به همان آغاز تشکیل دولت صفویه در ایران یعنی اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی و رابطه دوستانه شاه اسماعیل صفوی (حک ۹۳۰-۹۰۷ق./ ۱۵۲۴-۱۵۰۱م.) و ظهیرالدین محمد بابر گورکانی (حک ۹۳۶-۹۳۲ق./ ۱۵۳۰-۱۵۲۶م.) پسر عمر شیخ، نواده امیر تیمور و مؤسس سلطنت تیموری هند برمی‌گردد. پس از آن، روابط دوستانه دو کشور همچنان استوار بود و در عصر پادشاهان بعدی صفویه: شاه طهماسب (حک ۹۸۴-۹۳۰ق./ ۱۵۷۶-۱۵۲۴م.)، اسماعیل دوم (حک ۹۸۵-۹۸۴ق./ ۱۵۷۷-

(۱۵۷۶)، محمد خدابنده (حک ۹۹۵-۹۸۵ ق. / ۱۵۸۷-۱۵۷۷ م.)، شاه عباس اول و سلاطین گورکانی: نصیرالدین محمد همایون (حک ۹۶۲-۹۳۷ ق. / ۱۵۵۶-۱۵۳۰ م.)^۱، جلال‌الدین محمد اکبر (حک ۱۰۱۴-۹۶۳ ق. / ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م.) و جهانگیر (حک ۱۰۳۷-۱۰۱۴ ق. / ۱۶۲۸-۱۶۰۵ م.)، تا عصر شاه صفی و شاه جهان به‌رغم برخی تنش‌ها بر سر قندهار و برخی نواحی دیگر، تداوم یافت.

عامل اصلی برخورد بین دو دولت پیش از هر چیز قندهار بود که گاه روابط آن دولت‌ها را به سردی می‌کشاند؛ اما به قطع رابطه و کشمکشی طولانی و تهدیدکننده نمی‌انجامید. با تصرف قندهار توسط هر کدام، باز با مدارا روابط دوستانه را ادامه می‌دادند. در دوره شاه صفی، از عوامل تنش‌زا بین ایران و هند، ناحیه کیچ مکران از توابع سند پیش‌تر توسط شاه عباس اول در ۱۰۱۸ ق. / ۱۶۰۹ م. اندکی پس از مرگ اکبر شاه گورکانی به‌طور قطعی به ایران منضم شده بود (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۲۲/۲-۱۴۲۱ و ۱۵۸۵/۳-۱۵۸۴). فوشنج نیز در قلمرو صفویه و توسط حاکم صفوی اداره می‌شد. قندهار نیز که از زمان شاه عباس اول از دست گورکانیان خارج شده بود، در زمره ایالات صفویه قرار داشت. با این وجود، نقشه شاه جهان برای تصرف قندهار عاملی مهم در مناسبات شاه صفی و شاه جهان را در این دوره شکل داد که لازم است به تحولات قندهار و اهمیت آن در این مناسبات پرداخته شود.

موقعیت قندهار

ایالت قندهار از ولایات سرحدی صفویه و حد فاصل میان قلمرو این دولت و هندوستان قرار داشت (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۱). به لحاظ تقسیمات کشوری و جغرافیای سیاسی ایران در عهد صفویه یکی از بیگلربیگی‌ها به‌شمار می‌آمده و مناطقی چون شال، مستنگ (مستان یا مستانک)، زمین‌داور، بُست، فوشنج، قلات غلزه، قلات بنچاره بلوچ، کرشک تا سرحد فراه و اسفزار از توابع آن برشمرده می‌شده است (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴؛ مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۲۶۳-۲۶۱). در نوشته‌های اداری اواخر صفویه، امرای تابین (تابع) بیگلربیگی قندهار بدین‌صورت آمده است: حاکم زمین‌داور و غوریان، حاکم بست و کوشک (کرشک)، حاکم ایل کری و یکه (لوکه) بادغیس و تیموری و علی‌خواجه و میرعارف بلوچ، حاکم ایل ابدالی، حاکم ایل هودجلی و غلج‌های و ناصری سکنه قندهار و قلات ترمک و حاکم الکای سیستان (میرزا

^۱ همایون بخشی از این ایام را سلطنت نداشته است.

سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲؛ نصیری، ۱۳۷۱: ۷۳-۷۲).^۱ پس قندهار در جنوب‌غربی و غرب با سیستان، فراه و اسفزار هم‌مرز بود و ناحیه‌ای را که در کنار قسمت پایین رود هیرمند (هلمند) واقع بود و به گرمسیر قندهار شهرت داشت و ناحیه زمین‌داور را با قلعه‌ای به‌همین نام شامل می‌شد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۲/۷۵۳، ۷۵۲؛ ربورن، ۱۳۸۳: ۲۰-۱۸). از سویی، قندهار در ملتقای راه‌های منتهی به کابل و هرات واقع شده و بر تمام افغانستان غربی تسلط داشت و دارای موقعیت راهبردی بود، به سهولت قابل دفاع بود و به‌راحتی به آب دسترسی داشت که این خود عاملی مهم در جنگ‌های آن زمان بود. تملک قندهار برای امنیت کابل و نیز خراسان ضروری بود. در نتیجه، این شهر به‌طور اجتناب‌ناپذیر، اساس رقابت و مجادله بین گورکانیان هند و صفویان درآمد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۴؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۶۱۶-۶۱۲). شهرت، ملاحظات راهبردی و علائق اقتصادی و مالی از عواملی بود که در رقابت بر سر قندهار مطرح می‌شد. در این میان، به‌گمان ریاض‌الاسلام، ویژگی اصلی رقابت ایران و هند بر سر قندهار، کسب شهرت بود که برای پادشاهان آسیایی امری حیاتی تلقی می‌شد؛ زیرا پیروزی ایران یا هند در قندهار موجب می‌شد که همسایه‌ها به‌ویژه اوزبکان، رابطه دوستانه‌ای با ایشان برقرار کنند و از تهدیدات مرزی دست بردارند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۵).

بنابراین، قندهار در سده‌های ۱۲-۱۰ هجری/ ۱۶-۱۸ میلادی به لحاظ اهمیت دفاعی-راهبردی، اقتصادی-تجاری و ارتباطی، جایگاه مهم و ممتازی در منطقه آسیا پیدا کرد. منازعه بر سر قلعه قندهار در اغلب اوقات موضوع عمده‌ای بود که موجبات کدورت بین سلاطین گورکانی و صفوی را فراهم می‌نمود. هرکدام از دو دولت صفویان و گورکانیان هند سعی می‌کردند این ناحیه را در اختیار خود داشته باشند. از این رو، قندهار بارها بین دو دولت دست‌به‌دست می‌شد. این شهر تا زمان شاه عباس دوم گاهی متعلق به ایران و زمانی به هندوستان تعلق داشت، اما از آن پس تا پایان صفویه به‌طور قطع جزء ایران شد و تلاش‌های دولت هند برای تصرف آن به جایی نرسید. گورکانیان از تصرف قندهار چند هدف را دنبال می‌کردند: ۱. تسلط بر افغانستان غربی و کنترل بر قبایل افغان و بلوچ و قوم اوزبک که گهگاه با سرکشی‌های خود در دسرهای بزرگی را برای گورکانیان ایجاد می‌کردند؛ ۲. نگهداری و حفاظت از مرزهای غربی هندوستان در مقابل تهاجمات بیگانگان، چرا که هیچ موانع طبیعی قابل دفاعی به مستحکمی قلعه قندهار وجود نداشت. صفویان نیز از لحاظ دفاعی، حراستی و اقتصادی به قندهار نظر داشتند، چنانکه با تسلط بر این قلعه می‌توانستند بر تحرکات اوزبکان

۱. در باره توابع قندهار و قلاع آن همچنین، ر.ک: حبیبی، ۲۰۱۰/۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۰۲.

و سایر اقوام نظارت کامل داشته باشند و مرزهای شرقی و ایالت های مهم از جمله هرات را از دستبرد و غارت آنها درامان نگهدارند.

اهمیت نظامی قندهار

قندهار دارای قلعه‌ای مستحکم و راهبردی بود که از جنبه نظامی بر اهمیت این شهر می‌افزود. مورخان ایرانی و هندی در عظمت، استحکام، استواری و متعلقات این قلعه به‌شگفتی سخن گفته‌اند. به گزارش نصیری، قلعه قندهار در استحکام و استواری نظیری در ایران نداشت و تصرف آن از طریق جنگ دشوار بود و پادشاهان اغلب بدون درگیری آبا و اجدادی از سوی حاکمان قندهار به یکی از طرفین درگیری آن را تسخیر می‌کردند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۱). همین جدال بر سر قلعه قندهار و دست به دست گشتن آن بین صفویه و گورکانیان موجب شده بود که پادشاهان هر دو کشور در استحکام آن بکوشند تا جایی که به تدریج چنان شد که «به استحکام قلعه قندهار در بلاد مشهوره عالم قلعه‌ای نبود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۱). شرح حصارهای وسیع هفتگانه قلعه، دروازه‌ها، برج‌ها و امکانات موجود در هر کدام از قلعه‌ها که نشان از عظمت و اهمیت قندهار در این دوره داشته، در گزارش‌های موجود به تفصیل آمده است.^۱ شاید به دلیل همین اهمیت بوده که قندهار در دوره صفویه عنوان «دارالقرار» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۵؛ نصیری، ۱۳۷۱: ۱۲۱؛ منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۷۳۳؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۸۸) داشته است.

برخی مورخان، قلعه قندهار را از «حصون منیعه» دانسته‌اند که در استواری مورد ضرب‌المثل بوده است (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۳۸) و یا آن را از قلاع مشهور ذکر کرده‌اند که به‌متانت و دشوارگشایی شهرت خاصی داشته است (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۳۷۴) و جهانگردی معروف، این شهر را از حیث استحکامات نظامی، نخستین قلعه ایران ذکر کرده است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). قندهار، شهربندی (حصاری) استوار داشت و چون لشکری شهر را محاصره می‌کرد، بلندی آن حصار از حد تصور آنها بسیار بالاتر بود (رازی، ۱۳۸۹: ۱/۳۲۶). از این توصیفات برمی‌آید که قلعه قندهار بسیار مستحکم و تصرف آن به‌آسانی ممکن نبود و برجسته‌ترین پادشاهان نیز در تسخیر آن با دشواری مواجه می‌شدند. نیرویی اندک و برخوردار از یک فرمانده کاردان می‌توانست شهر را برای مدت طولانی در اختیار خود نگه دارد. همین

^۱ در این زمینه بنگرید به: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۰؛ زمجی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۴۰؛ مستوفی بافقی، ۱۳۹۰:

تسخیرناپذیری و موقعیت راهبردی قلعه با ویژگی‌های دیگر باعث می‌شد که سه قدرت آن زمان: صفویان، گورکانیان و اوزبکان برای تصاحب این قلعه تلاش خود را انجام داده و از هیچ اقدامی فروگذاری نکنند.

پس از اینکه کابل و غزنه و قسمتی از بلوچستان در امپراطوری گورکانی قرار گرفت، سیطره بر قلعه قندهار برای گورکانیان اهمیتی اساسی یافت. خط کابل-غزنه-قندهار، مرزی راهبردی و مهم را تشکیل می‌داد و آن سوی کابل و خیبر هیچ خط دفاعی طبیعی وجود نداشت؛ افزون بر این، تصاحب قندهار کنترل قبایل افغان و بلوچ را آسان می‌ساخت و صفویان به‌عنوان جانشینان پادشاهی هرات، قندهار را میراث خود می‌دانستند. به هر حال، قندهار برای ایران نه تنها اهمیت حراستی و حفاظتی داشت و مهم تلقی می‌شد، بلکه پایگاهی اساسی در یک نظام دفاعی به‌شمار می‌آمد. از لحاظ دفاع راهبردی، نیاز گورکانیان به قندهار ضروری‌تر از نیاز ایران بود؛ اما ملاحظات دیگری قلعه را برای صفویان مطلوب‌تر ساخته بود تا گورکانیان (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۵-۲۶۴)؛ از این رو، صفویان به حفظ و حراست قندهار توجه ویژه‌ای داشتند. به دستور شاهان صفوی، هر ساله جمعی از طوایف قزلباش در پادگان آن ولایت تعیین می‌شدند که به حراست قلعه قندهار و دفع دشمنان اقدام نموده و در آنجا محافظ باشند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲). متون دیوانی، آمار ملا زمان حاکم قندهار را ۱۱۲۳ نفر ذکر کرده‌اند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲).

اهمیت اقتصادی قندهار

افزون بر اهمیت نظامی، قندهار از آنجا که پیوسته محل عبور و مرور تجار هندی و ایرانی بود، از نظر اقتصادی و تجاری نیز برای دو کشور هند و ایران حائز اهمیت بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). قندهار نظر به موقعیت جغرافیایی خود یک راه ترانزیت و مرز مهم تجاری بین هند و ایران و کشورهای غربی بود و کالاهای این دو کشور از قندهار به ترتیب به غرب و شرق انتقال می‌یافت و هر دولتی که بر این قلعه تسلط داشت، از حق عبور کاروان‌ها و اقامت آنها در این شهر سود سرشاری را نصیب خود می‌ساخت. این موقعیت، شهر قندهار را به‌مثابه نقطه اساسی تجارت زمینی بین ایران و هند درآورد که این دو کشور بر سر تصاحب آن مدت دو قرن کشمکش داشتند. اجناس و کالاهایی که وارد بندرعباس می‌شد، از یک‌سمت یا به‌طرف شمال شرق از طریق جیرفت، بم، کرمان، یزد و اردکان ارسال می‌گشت و در اینجا به طرف جاده مرز شرقی به موازات دشت کویر تا طبس، بیرجند، فراه و قندهار تا هند می‌رفت و یا

اینکه به سمت شرقی از راه بم به سیستان و دره هیرمند تا قندهار ارسال می‌شد. در قندهار دو راه وجود داشت که یکی به شمال از طریق غزنه و کابل تا آسیای مرکزی می‌رفت و دیگری به شرق تا مولتان^۱ و لاهور کشیده می‌شد (فریر، ۱۳۸۰: ۲۶۶، ۲۶۵). راهی نیز از اصفهان از طریق گرگان و خراسان به قندهار می‌رسید که تاورنیه جزئیات این مسیر را (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۵-۶۹۶) به تفصیل و با ذکر ارقام مسافت بین منازل راه بیان کرده است.

کاروان‌های عرب، هندی، ایرانی و بازرگانان یهودی و ارمنی در این راه‌ها به قندهار رفت‌وآمد می‌کردند. این کاروان‌ها، کالاهای ارزشمند و گران‌بهای هندی نظیر ادویه‌جات، شکر، عاج و جواهرآلات را به قندهار می‌آوردند و اقلام عمده تجارتنی نظیر قالی، پوست، اسب، قاطر و انواع میوه‌ها نیز از افغانستان و از طریق قندهار به هند می‌رفت (غوئی، ۱۳۵۴: ۱۱۷؛ ثواقب، ۱۳۸۳: ۵۳). روناس، شوره، مروارید، گلاب و سایر عطریات و عرق‌های گیاهی، ابریشم و منسوجات، تنباکو و توتون، پسته و انواع خشکبار، ترشیجات، آلوبخارا، مرباجات، خرما، شراب، اسب و قاطر، چینی‌آلات، انقوزه، چرم ساغری و تیماج از کالاهایی بود که از ایران به هند می‌رفت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۰۳-۶۰۱؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۲/۹۰۳؛ جملی‌کارری، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۷۷). مس، آهن، فولاد، پارچه (منسوجات)، شکر، قند، انواع خشکبار، زعفران، نیل، قهوه، ادویه، صمغ و دیگر کالاها از هند به ایران وارد می‌شد (فریر، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۳۸). یکی از مسیرهایی که این کالاها را تبادل می‌کرد، از راه خشکی از قندهار می‌گذشت و حقوق گمرکی زیادی را برای شاه ایران زمانی که قندهار را در دست داشت، حاصل می‌کرد؛ زیرا جز از راه سبند، راه دیگری وجود نداشت که از راه زمینی، هند را از قسمت شمالی مولتان و سایر نواحی به ایران متصل سازد؛ بنا بر این، کاروان‌های زیادی در این مسیر بین ایران و هند در رفت‌وآمد بودند و فقط در زمان جنگ بر سر قندهار این رفت‌وآمدها کاهش می‌یافت (فریر، ۱۳۸۰: ۲۶۵). یکی از وظایف اصلی حاکم قندهار تأمین امنیت، جلوگیری از دستبردهای قبایل غارتگر و محافظت مسافران و بازرگانان بود. بعضی مواقع حکام قندهار از عبور یا توقف کاروان‌ها در شهر قندهار، درآمد هنگفتی به دست می‌آوردند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۸).

در این دوره، تجار زیادی از ایران به هند می‌رفتند و تجار هندی نیز که به ایران می‌آمدند، در گسترش روابط اقتصادی میان صفویان و گورکانیان مؤثر بودند. تجار هندی که به «بانیان» معروف بودند، یکی از گروه‌های مهم خارجی مقیم اصفهان بودند و مکان‌های تجاری مخصوصی را به خود اختصاص داده بودند. آمار تا حدی اغراق‌آمیز ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر

۱. شهری میان قندهار و لاهور از ولایت سند

از آنان که بیشتر به صرافی می‌پرداختند، گزارش شده است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۰۹؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۱/۲، ۵۴۵). این تاجران محصولات متنوعی را از ایران صادر می‌کردند و با تقدیم هدایای فراوانی به شاه صفی توانستند نظر او را برای اقامت در ایران و انجام امور تجاری کسب کنند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۳). کاروان‌های بانیان یا هندی‌های گجراتی از راه خشکی قندهار رفت‌وآمد می‌کردند و در حوزه خلیج فارس نیز از فعالان تجاری بودند که شبکه ارتباطی آنها از سمت غرب تا دریای سرخ امتداد می‌یافت. تعداد زیادی از آنها در شهرهای بندری جنوب ایران به‌ویژه بندرعباس زندگی می‌کردند (متی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). غیر از هندوهای بانیانی، گروه دیگری از سنی‌های هند که «صادقیان» خوانده می‌شدند، مشغول تجارت زمینی از مسیر قندهار بودند (متی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). مشارکت آرامنه نیز در تجارت با هند نیز افزون بر راه‌های دریایی، راه‌های زمینی را هم دربرمی‌گرفت. مسیر زمینی قندهار یکی از این راه‌ها بود که بیشتر تجارت پارچه این مسیر در دست آرامنه بود و حضور آرامنه ایرانی در هند، فعالیت تجاری آنها را از طریق خلیج فارس نیز تسهیل می‌کرد. یکی دیگر از حوزه‌های مهم که تجار آرامنه در آن نقش فعالی داشتند، حمل مقدار زیادی شمش طلا و سکه ایران به هند بود (متی، ۱۳۸۷: ۱۱۷). خلاصه اینکه تجارت میان ایران و هند به‌شکل گسترده‌ای از مسیر خشکی و دریا جریان داشت. عواملی چون امنیت و آبادانی راه‌ها، کاروانسراهای مناسب بین‌راهی و حمایت پادشاهان صفویه از تجارت در رشد این روابط تجاری تأثیر داشت. بعضی از پادشاهان صفوی، بیشتر از طریق حکام منصوب خود در قندهار، عوارض گمرکی را به‌عنوان حق عبور (ترانزیت) از کالاها می‌گرفتند.

در خصوص اهمیت اقتصادی قندهار طی گزارشی آمده که این شهر ۵۲۷ تومان نقد و ۳۵۱۲۰ خورار غله مالیات می‌داده است (بیانی، ۱۳۷۹: ۶۱۶). به گزارش اولئاریوس (۱۳۶۹: ۷۴۴/۲)، در زمان شاه صفی، قندهار به تنهایی سالانه یک میلیون تالر به عنوان مالیات و حقوق گمرکی به خزانه شاه می‌پرداخته است. نصیری در رساله‌ای که اواخر تسلط افغان‌ها بر ایران نوشته، مداخل قندهار را بدین صورت برآورد کرده است: «موجودی آن مبلغ شانزده‌هزار و هفتصد و نود و نه تومان و کسری و یک‌هزار و نهصد و سی و شش تومان و یک‌هزار دینار و کسری نقصان آن است و مبلغی دیگر از بابت انقوزه چینی و غیره، وجوهات هوایی که مبلغ آن معین نیست و بلامبلغ است، تخمیناً بیست و دو هزار تومان می‌شود و در زمان علیمردان خان که از این اوجاق روگردان شده به هندوستان رفت، سالی مداخل آن سی‌هزار تومان و مساوی آن هوایی نیز مداخل داشت» (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲-۷۱).

زمینه‌های تاریخی کشمکش صفویه و گورکانی بر سر قندهار

در آغاز دولت صفوی (اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی) ولایت قندهار با ممالک خراسان، مرو، خوارزم و سیستان تا حدود کابل و بدخشان در دست سلطان حسین میرزای بایقرا از نوادگان امیر تیمور گورکان بود. در این زمان قندهار اگر چه بخشی از امپراطوری تیموریان هرات بود، اما به دست حکومت نیمه‌مستقل امیر ذنون (ذوالنون) ارغون اداره می‌شد. در نتیجه حوادثی که پس از مرگ ذوالنون (۹۱۳ق./ ۱۵۰۷م.) و حکومت پسرش شاه شجاع بیگ در قندهار پدید آمد، سرگرمی شاه اسماعیل به مرزهای غربی و درگیری با عثمانی و آنگاه شکست در چالدران و تلاش‌هایی که بابر برای تصرف قندهار به کار بست، سرانجام او توانست این شهر را در ۹۲۸ق./ ۱۵۲۸م. به تصرف درآورد. از این تاریخ، ولایات قندهار و زمین‌داور و نواحی کناره رود هیرمند، ضمیمه متصرفات بابر در هندوستان گردید و او حکومت این ولایات را به یکی از پسران خود به نام کامران میرزا سپرد که سیاستی ضد صفویه در پیش گرفت (بکری، ۱۳۸۲: ۱۰۳-۸۰، فرشته، ۱۳۸۸: ۳۱/۲؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۹۰-۵۹۱؛ [بی‌نا]، ۱۳۶۳: ۴۱۰-۳۴۹؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱۴۹-۱۴۸). در سال ۹۴۱ق./ ۱۵۳۵م. سام میرزا برادر شاه طهماسب که نایب‌السلطنه خراسان بود، همراه با لاله‌اش اغزیور خان شاملو تصمیم به فتح قندهار گرفتند که با مقاومت نیروهای کامران میرزا با شکست مواجه شد (روملو، ۱۳۸۴: ۳/۱۲۳۳-۱۲۳۰؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱۰۳-۱۰۲؛ مبارک، ۱۳۷۲: ۱/۲۱۰). از این رو، در سال ۹۴۳ق./ ۱۵۳۷م. شاه طهماسب به قندهار لشکر کشید و آن را تصرف کرد؛ اما پس از بازگشت وی به قزوین، کامران میرزا توانست آن را بازپس گیرد (مبارک، ۱۳۷۲: ۱/۲۱۱؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۱/۲۳۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/۱۲۵۰؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۳۵؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱۵۱-۱۴۸؛ رازی، ۱۳۸۹: ۱/۴۵۱-۴۵۰).

شاه طهماسب بار دیگر مصمم شد که به قندهار حمله برد، اما تنش در مرزهای غربی و سرگرم شدن در جنگ با سلیمان خان قانونی، سلطان عثمانی به او چنین فرصتی را نداد. قندهار به طور کامل در دست کامران میرزا باقی ماند تا اینکه در سال ۹۵۲ق./ ۱۵۴۵م. توسط همایون و به کمک نیروهای صفویه از چنگ او خارج شد (بداونی، ۱۳۸۰: ۱/۲۴۵؛ رای، ۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۱۳؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۴۵-۴۴). با اینکه همایون طبق توافق با شاه طهماسب، قندهار را در اختیار نیروهای ایرانی گذاشت، اما حوادثی رخ داد که او ناگزیر قلعه را متصرف شد و حاکمی برای قندهار برگزید (روملو، ۱۳۸۴: ۳/۱۲۹۴-۱۲۸۹؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۲۲۰-۲۱۴؛ فرشته، ۱۳۸۸: ۸۲/۲-۸۱، ۱۳۲-۱۲۷؛ بیات، ۱۳۸۲: ۵۹-۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۵، ۹۴-

۹۳، ۱۴۹-۱۴۸؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۳؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۲-۱۴۶). پس از مرگ همایون (۹۶۲ق./ ۱۵۵۵م.) و جلوس پسرش جلال‌الدین محمد اکبر، شاه طهماسب با اعزام نیرو توانست قندهار را در سال ۹۶۲ق./ ۱۵۵۵م. بار دیگر به تصرف ایران درآورد (فرشته، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۵۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۳۹۵-۱۳۹۴، ۱۴۰۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۷-۳۹۶).

پس از مرگ شاه طهماسب تا روی کار آمدن شاه عباس اول، اوضاع داخلی صفویه دچار آشفتگی گشت. اختلاف بین سران قزلباش بر سر جانشینی که به جنگ داخلی و هرج و مرج انجامید و سپس دوران کوتاه خونین پادشاهی اسماعیل دوم و ضعف و بی‌کفایتی شاه محمد خدابنده، آشفتگی داخلی و تجاوز عثمانیان و اوزبکان به مرزهای غربی و شرقی کشور را در پی داشت. از این رو، در آغاز پادشاهی شاه عباس اول، هنگامی که خراسان هنوز میدان تاخت‌وتاز اوزبکان بود، با پناهنده شدن دو تن از شاهزادگان صفوی که بر قندهار و ولایات کنار هیرمند حکومت داشتند، به جلال‌الدین محمد اکبر امپراطور هند، قندهار را با نواحی تابع آن تقدیم وی کردند و از این تاریخ یعنی سال ۱۰۰۰ق./ ۱۵۹۲م. بار دیگر این ولایات ضمیمه متصرفات امپراطوری تیموری هند گردید (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۶۹-۷۵۲؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۸۲؛ فرشته، ۱۳۸۸: ۲/ ۲۱۸؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۲/ ۲۸۱، ۲۷۲، ۱۵۰).

شاه عباس پس از اینکه مخالفان و سرکشان داخلی را از میان برداشت و در سال ۱۰۰۷ق./ ۱۵۹۸م. اوزبکان را شکست داد و خراسان را از دست آنان خلاص کرد،^۱ در صدد استرداد قندهار از هند از طریق تلاش‌های دیپلماتیک و با اعزام سفرا برآمد. چون جلال‌الدین اکبر و پس از وی نورالدین جهانگیر از پس دادن قندهار خودداری کردند و سفارت‌ها نیز نتیجه نبخشید، سرانجام شاه عباس توانست با توسل به نیروی نظامی، قندهار را بازپس گیرد. اختلاف بین شاهزاده خرم و نورجهان بیگم و یاغی شدن شاهزاده بر پدر موجب شد که جهانگیر نتواند به موقع از قندهار دفاع کند و این وضع به نفع شاه عباس تمام شد. شاه صفوی پس از فتح قندهار، در آنجا سکه به نام خود زد و فرمان داد تا در مساجد خطبه به اسم او خواندند و خبر این فتح را به سراسر ایران رساند (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۶۱۳-۱۶۰۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۸۲-۸۷۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۲۷-۴۲۴؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۱۹-۲۱۸).

۱. در این باره، ر.ک. سیاقی نظام، ۱۳۹۳: ۱۸۶-۸۹.

تداوم مناسبات در دوره شاه صفی و شاه جهان (سفارت‌های دوجانبه)

مرگ شاه عباس اول (جمادی‌الاولی ۱۰۳۸/ ژانویه ۱۶۲۹) پس از تقریباً چهار دهه سلطنت، ایران را در موقعیت آشفته‌ای قرار داد. جانشین او شاه صفی، حاکم جوان و بی‌تجربه‌ای که به دلیل محصور بودن در اندرونی از هر نوع تجربه اداره کشور محروم بود، با شخصیتی جاه‌طلب در امپراطوری هند که از رهبری مقتدری برخوردار بود، یعنی شاه جهان مقارن گشت. تحولاتی که پس از مرگ جهانگیر و شاه عباس در دو کشور بروز یافت، تغییراتی را در روابط هند و ایران به دنبال داشت. شاه جهان امپراطور گورکانی هند که سودای بازپس‌گیری قندهار را از ایران در سر می‌پروراند، از همان آغاز باب روابط دیپلماتیک را با شاه جدید ایران باز کرد^۱ و این فرصت مناسب را سفارت بحری بیگ مامویی برای او فراهم کرد. بحری بیگ در سال ۱۰۳۸ ق. / ۱۶۲۸ م. از جانب شاه عباس (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۱) برای تسلیت مرگ جهانگیر و ابراز شادباش جلوس شاه جهان به دربار امپراطور جدید هند اعزام شد و در واقع مأموریت داشت تا اطلاعات دست‌اولی از اوضاع هند کسب کند و به شاه گزارش دهد (نویسی، ۱۳۷۷: ۶۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۳)، لیکن این سفیر هنوز در راه بود که شاه عباس درگذشت. هنگام بازگشت این سفیر از هند در ۱۰۳۹ ق. / ۱۶۲۹ م.، شاه جهان سفیری مجرب به نام میربرکه را به دربار شاه صفی اعزام کرد. سفارت او از جنبه‌های بسیار به سفارت بحری بیگ شباهت داشت. از وی خواسته شده بود که با گزارشی از اوضاع ایران سریعاً بازگردد، ضمناً قرار بود هیأت سفارت بزرگی به‌هنگام بازگشت او اعزام ایران شود. میربرکه در دوازده ربیع‌الاول ۱۰۳۹ / ۱۶۲۹ م. به‌اتفاق بحری بیگ عازم ایران گردید. او با تشریفات مقتضی در دربار شاه صفی پذیرفته شد^۲ و پس از چهار یا پنج ماه به‌نحوه شایسته مرخص گردید (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۳-۷۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵، ۱۲۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۷۸-۷۷؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۵-۱۵۳). شاه جهان در نامه‌ای که همراه میربرکه برای شاه صفی فرستاد، ضمن تبریک جلوس او به تخت سلطنت ایران، شاه صفی را مثل پسرش مورد خطاب قرار داد و با یادآوری رابطه دوستی دیرینه بین دو حکومت، پیشنهاد نمود که در

۱. در باره شاهزاده خرم معروف به شاه جهان و چگونگی به قدرت رسیدن او، ر.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۷۷۸-۱۷۷۷؛ در

باره نامه‌های ارسالی او و شاه عباس اول صفوی، ر.ک. ایوانلی، [بی‌تا]: ۴۴۱-۴۳۷.

۲. تفرشی بدون ذکر نام سفرای هند نوشته است: «در این روز [احتمالاً چهارشنبه، دوم ذی‌حجه‌الحرام ۱۰۳۹] ایلچیان فرمانفرمای هندوستان به سعادت زمین‌بوس استسعاد پذیرفته، تحف و هدایا که آورده بودند با کتابت محبت‌آیت به نظر مبارک درآورده کامیاب عنایت شدند و وکلای دیوان، منازل و علوفه جهت ایشان تعیین نموده به‌غایت‌العایه مشمول عواطف ظل‌اللهی شده گرانبار امید گشتند» (تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۹).

صورت نیاز از هر نوع کمکی به منظور تحکیم قدرت وی خودداری ننماید و شاه صفی را به عدالت و ملایمت توصیه کرد،^۱ شاه صفی نیز نامه‌ای به شاه جهان نوشت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۸) و در آن، ضمن تعزیت درگذشت جهانگیر، جلوس شاه جهان را به تخت سلطنت گرامی داشت. همچنین بر تداوم پیوند دوستی بین دو کشور تأکید نموده و اعلام می‌کند که محمدعلی بیگ را به رسم سفارت به هند اعزام کرده است و خواستار بازگشت زودتر او شده است. همچنین اعلام می‌کند که میربرکه فرستاده شاه جهان را پس از مراسم ملاقات روانه هند ساخته است.^۲

تحركات اوزبکان در شمال شرق و فعالیت‌های ترکان عثمانی در نواحی غرب و شمال غرب ایران که هر دو از دشمنان قدیمی این کشور بودند، از عوامل مؤثر در تمایل شاه صفی به داشتن روابط دوستانه با شاه جهان بود. شاه صفی مدتی پیش از عزیمت میربرکه به کشور خود، هیأت سفارتی به ریاست محمدعلی بیگ افشار (اصفهانی گرک‌یراق) به هند گسیل داشت که در ذی‌قعدة ۱۰۳۹/۱۶۳۰م. به لاهور رسید. سفارت وی نخستین هیأت اعزامی شاه جدید ایران بود که در هند مورد احترام زیاد واقع شد تا جایی که حاکم یک ایالت مأمور شد او را تا برهانپور در دکن، یعنی محل اردوی امپراطور همراهی کند. شاه جهان این سفیر را با مهربانی پذیرفت و هدایای زیادی نیز به او داد و سرانجام با تشریفات ویژه‌ای در ۱۰۴۲ق./ ۱۶۳۲م. مرخص گردید (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱، ۷۶، ۶۴؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۷، ۲۲۷-۲۲۶؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۵). شاه صفی همراه این سفیر نامه‌ای برای سلطان خرم (شاه جهان) در باب تعزیت درگذشت پدرش و تهنیت جلوس وی ارسال داشته و خواستار تداوم ارسال رسل و رسائل شد.^۳ در سال ۱۰۴۴ق./ ۱۶۳۵م. ششمین سال جلوس شاه صفی، میرهمای سفیر شاه جهان برای خرید و بردن اسبان تازی نژاد به حضور شاه ایران رسید و پس از شرکت در جشن نوروزی شاه در تبریز، با هدایایی شامل اسبان تازی به هند بازگشت (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۸۸؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۵).

شاه جهان سفیر دیگری به نام صفدر خان را در رأس هیأتی بزرگ و همراه با تحفه‌هایی ارزنده برای شاه صفی رهسپار ایران کرد. نامه شاه جهان که سفیر حامل آن بود، حاوی

۱. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۵-۴۸۷.

۲. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۸-۴۸۷ و ۴۴۲-۴۴۱.

۳. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۸-۴۸۹.

عبارات رسمی در تمجید از نامه شاه صفی که توسط محمدعلی بیگ ارسال شده بود و از سلطنت شاه جهان اظهار مسرت کرده بود و همچنین در آن می‌گوید: «از گزارش‌های اوضاع ایران چنین برمی‌آید که از مشاورین عاقل شاه عباس مرحوم کسی زنده نمانده است تا توافق عمیق بین دو سلسله را برای شما توضیح دهد». نامه، سپس به تفصیل به نصیحت شاه جوان در امر حکومت می‌پردازد و او را به مهربانی و بخشش و مذموم دانستن قساوت و خشونت ترغیب می‌کند (ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۶-۴۹۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/ ۴۸۷-۴۸۶).

صفدرخان پس از ورود به ایران تقریباً یک‌سال و نیم منتظر اجازه برای حضور در دربار شاه ماند، زیرا شاه صفی در مرزهای شمال‌غربی کشور مشغول جنگ بود. شاه صفی پس از بازپس گرفتن ایروان از دست ترکان عثمانی (۱۰۴۵ق./ ۱۶۳۶م.) و بازگشت به پایتخت، صفدرخان را به حضور پذیرفت و در جشن‌ها و مهمانی‌ها، او را نسبت به دیگر سفرا مقدم می‌شمرد. شاه صفی هنگام مرخص نمودن این سفیر، یادگار بیک را مأمور کرد که تا هند او را همراهی نماید و به نشانه توجه خاص، شاه شخصاً در خانه سکونت سفیر با او دیدار کرد و با تقدیم حدود «پنج‌هزار تومان تبریزی نقد همراه با انعام جیقه و شمشیر و خنجر مرصع و اسب تازی مزین به زین طلای تهنشان فیروزه و لجام طلای گران‌بها و خلاع فاخره»، با وی وداع گفت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۵۴-۲۵۱؛ اصفهانی، ۲۵۰: ۱۳۶۸-۱۳۶۲ و ۱۹۰، ۱۹۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۸۸، ۲۸۷؛ ایواغلی، [بی‌تا]: ۲۹۲).

هنگام رفتن این سفیر، یک درگیری بین نیروهای سفارت هند و اعضای سفارت دوک هلشتاین در ایران رخ داد که با اسلحه گرم به روی یکدیگر شلیک کردند. در اثر آن، پنج اروپایی و بیست‌و‌چهار هندی کشته شدند و سفارت هلشتاین به‌علت غارت، متحمل بیش از ۴۰۰۰ کرون ضرر گردید. نزاع به‌زودی با دخالت مأموران ایرانی فرو خوابید (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴-۲۵۳؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۴؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۵۳۸-۵۴۳). سرانجام سفیر هند در اوایل ۱۰۴۷ق./ اواسط ۱۶۳۷م. از ایران راهی شد و در اواخر همان سال وارد قندهار شد؛ در این موقع گورکانیان این شهر را تصرف کرده بودند.

موقعی که صفدر خان هنوز در دربار ایران بود، شاه جهان سفیر دیگری را به نام میرحسین در ذی‌الحجه ۱۰۴۶/ مه ۱۶۳۷ با نامه‌ای حاوی گزارش تسلیم عادل شاه و قطب شاه به ایران فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۳، ۲۵۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۹. متن تفصیلی نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۹-۴۹۶). هدف واقعی از اعزام او به ایران در این موقعیت ویژه،

حفظ ارتباط با امور ایران پس از بازگشت صفدر خان بود. سفیر هدایایی شامل «یک قبضه شمشیر، یک عدد کمر مرصع، قدری عطر جهانگیری و بعضی تحف و هدایا» را به شاه صفی تقدیم کرد. شاه ایران نیز او را بسیار گرامی داشت و هنگام بازگشت، او را «به خلاع فاخره و انعامات و تشریفات باهره» مفتخر ساخت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۰؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱، ۷۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۵؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۸). از قرار معلوم، این سفیر پیش از ورود قشون گورکانیان به قندهار مرخص گردید، زیرا در نامه‌ای که شاه توسط وی فرستاده، اشاره‌ای به قندهار نشده و محتوای آن کاملاً دوستانه است (ایواغلی، [بی‌تا]: ۲۹۲-۲۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۰).

پس از آن، شاه صفی یادگار بیگ ناظر دواب را برای انجام یک مأموریت فوری تحقیقی که بی‌ارتباط با مقاصد گورکانیان در باره قندهار نبود، همراه با نامه‌ای برای شاه جهان به هند اعزام کرد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۷۶، ۲۴۷؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۵؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۴۱). شاه صفی در این نامه، گزارشی از فتح قلعه ایروان از نیروهای عثمانی را برای پادشاه هند نوشته و اشاره می‌کند که یادگار بیگ را برای تداوم دوستی به هند اعزام کرده است (ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۰-۴۸۹). ورود او به دربار هند تقریباً یک‌ماه پس از تصرف قندهار توسط سپاه هند بود. وی در ۱۰۴۹ق. / ۱۶۳۹م. به ایران بازگشت و نامه شاه جهان را که مبتنی بر تحکیم پیوند دوستی بین دو کشور بود، به شاه صفی رساند. در این نامه تأکید شده بود که تصرف قندهار خللی در ارکان دوستی طرفین ایجاد نخواهد کرد و به اندازه مداخل قندهار، از هر محلی از محال هندوستان که پادشاه صفوی درخواست نماید، برای وی اجناس مرغوب خواهند فرستاد. پادشاه هند همراه این سفیر هدایایی شامل: یک عدد صراحی مرصع به یاقوت و زمرد، یک عدد پیاله با سرپوش مرصع به الماس، چند قبضه تفنگ و بعضی اجناس و اقمشه گران‌بها به عنوان سوغات برای شاه صفی فرستاده بود (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۷؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۵؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۹-۵۸).

اقدام نظامی شاه جهان در جدایی قندهار از ایران

یکی از مسائل مهم در روابط ایران و هند در دوره شاه صفی، تصرف قندهار توسط نیروهای شاه جهان و جدایی این ایالت از ایران بود. جدا شدن قندهار یکی دیگر از نشانه‌های ضعف نظامی و سیاست متزلزل شاه صفی در اداره حکومت بود. او نتوانست در برابر دیپلماسی فعال شاه جهان و اقدامات شدید نظامی او برای تثبیت قدرت خویش و فراهم نمودن زمینه حمله

به قندهار، یک سیاست نیرومند اتخاذ کند و از اوضاع و احوال سیاسی به نفع خویش سود جوید. شاه جهان از همان آغاز تصمیم گرفته بود که قندهار را بازپس گیرد و از همه فرصت‌ها در جهت تحقق هدف خود بهره می‌جست و تنها منتظر لحظه مناسب بود تا تهاجم خود را آغاز کند؛ اما پیش از تهاجم نظامی، اقداماتی را به کار بست.

۱. طرح اتحاد سه‌گانه علیه صفویه

یکی از سیاست‌های شاه جهان همراه نمودن سلطان عثمانی و خوانین اوزبک با خود علیه ایران بود. او قدرت‌های پیرامونی را که به لحاظ سیاسی و مذهبی نه تنها هم‌گرایی با صفویه نداشتند، بلکه در یک واگرایی توأم با ستیزه و منازعات طولانی بودند، به تحرک واداشت تا گرفتاری شاه صفی دوجندان گردد. شاه جهان در سال ۱۰۴۶ق/۱۶۳۶م. تصمیم خود مبنی بر استرداد قندهار را طی نامه‌ای به سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی نوشت و حمله سه‌جانبه‌ای را توسط اوزبکان، هند و عثمانی علیه ایران پیشنهاد کرد. او در این نامه آشکارا با دولت صفوی ابراز دشمنی می‌کند و زمامداران ایران را «قزلباش اوباش مذهب تراش» خوانده است. وی به سلطان عثمانی متذکر می‌شود که در صدد تسخیر خراسان برآمده است؛ زیرا «دفع این جماعت اهل بدعت و ضلالت بر پادشاهان اسلام که مروج شریعت غرّاً و مؤید ملت بیضاند واجب و لازمست و استخلاص عراق عرب خصوصاً بغداد ... واجب‌تر و لازم‌تر». وی اظهار امیدواری می‌کند که قزلباشان یا به تعبیر او «طایفه ضاله» مقهور گردند و نواحی عراق عرب از تصرف آنها خارج و مراقد بزرگان دین «از لوٹ وجود آن مبتدعین لعین بی‌باک پاک گردد». همچنین بیان می‌کند که نیروهای او برای تصرف قندهار و سپس خراسان راهی شده‌اند و والی ماوراءالنهر و حاکم بلخ نیز از آن طرف حرکت خواهند کرد و در خور قوت و قدرت خود هر چه بتوانند انجام خواهند داد» (فریدون بک، ۱۲۷۴: ۲/ ۶۹-۶۷؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۸۸-۱۸۴).

اختلاف مذهبی و رقابت‌های سیاسی صفویان و گورکانیان و تنش بر سر قندهار در تباری شاه جهان با عثمانی و اوزبکان مؤثر بود. او در فعالیت‌های دیپلماتیک خود توانسته بود که تفاهماتی را با عثمانی حاصل نماید. شاه جهان پیش از تصرف قندهار تلاش کرد روابط دوستانه خود را با اوزبکان حفظ نماید و حتی در صدد اجرای طرح اتحاد با اوزبکان و تحریک آنها علیه ایران بود. وی با بخشش‌هایی که به برخی از اوزبکان می‌نمود، سعی داشت تا طرفدارانی برای هدف خود در میان اوزبکان فراهم سازد. اگر چه یکی از اهداف نهایی شاه

جهان بقرار کردن قدرت دربار خود بر سرزمین‌های اجدادی‌اش بود که اینک در تصرف اوزبکان قرار داشت؛ اما در این ایام، سیاست دوستی را تعقیب می‌کرد تا بتواند به اهداف خویش نائل گردد. در روزهای آغازین سلطنت او، به علت جاه‌طلبی ندرمحمد خان حاکم بلخ، حمله ناموفقی به کابل صورت گرفت؛ اما شاه جهان به‌رغم این مسأله، هیأتی را به ریاست عبدالرحیم خواجه پیش امامقلی خان در بخارا فرستاد و از این مأموریت سود برد. پس از این واقعه، هیأت‌های زیادی بین شاه جهان و امامقلی خان و همینطور برادر او ندرمحمد خان مبادله شدند (منشی، ۱۳۸۰: ۱۵۳-۱۵۰؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۳۱، ۲۴۳، ۱/۲۱۶-۲۰۶، ۲/۹۳-۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۶). در این مبادلات دیپلماتیک، تأکید بیشتر بر وحدت و انسجام سنیان علیه شیعیان ایران بود. با دیدار شاه جهان از کابل و قصد علنی او برای حمله به سرزمین اوزبکان، خوانین اوزبک خطر را دریافتند و تلاش کردند با کمک به عملیات جنگی علیه ایران به‌منظور استرداد قندهار، آن را مرتفع نمایند. هرج و مرجی که به‌دنبال مرگ شاه عباس اول بر ایران حاکم گردید، فرصت مغتنمی را برای جاه‌طلبی ندرمحمد خان فراهم ساخت تا از این وضعیت آشفته سود برد، مشروط بر اینکه بتواند از مرزهای خود در طرف هند آسوده باشد. در نتیجه مبادلات دیپلماتیک، تفاهماتی در باره جبهه مشترک علیه ایران بین شاه جهان و دو خان اوزبک در حدود سال ۱۰۴۴ق. / ۱۶۳۵م. به‌دست آمد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۷۲-۴۶۵، ۴۳۱، ۳۱۸، ۱/۲۳۶-۲۳۵؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۷).

۲. تحریک و پذیرش حکام ناراضی صفویه

اقدام دیگر شاه جهان، پذیرش حکام ناراضی صفویه در نواحی قندهار بود که با اغوای آنان سعی داشت بر قندهار مسلط شود. نام دو تن، شیرخان و علیمردان‌خان، در این قضایا برجسته است.

الف) شیرخان افغان

شیرخان فرزند حسن خان بن عبدالقادر افغان تریبی بود که پدرش در سال ۱۰۱۱ق. / ۱۶۰۲م. با بستگان خود به خراسان آمد و در زمره ملازمان شاه عباس اول قرار گرفت و در ولایت فراه استقرار یافت. پس از درگذشت حسن خان، پسرش شیرخان در خردسالی در پرتو توجه شاه عباس نشوونما یافت و پس از فتح قندهار در سال ۱۰۳۱ق. / ۱۶۲۲م.، ناحیه فوشنج به وی داده شد و در آن ولایت مستقر و دارای موقعیت شد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۳؛ واله

اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۹-۸۸). فوشنج^۱ در پنج منزلی قندهار (نصیری، ۱۳۷۱: ۱۲۱) شهرکی از توابع آن بود که گروهی از افغانه موسوم به کاکری در آن مسکن داشتند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص. ۵، ۴) و حکمرانی آن در دست شیر خان افغان بود. جایگاه اصلی افغانه شیرخانی در «ترین»^۲ بود. ترین هم به ناحیه‌ای که مسکن گروهی از افغانان بوده و هم به جماعتی از افغانان اطلاق شده که شیر خان از آنان بود.

گزارش‌های مورخان عصر صفویه حاکی از آن است که چون علیمردان خان زیگ در سال ۱۰۳۵ ق. / ۱۶۲۶ م. به حکومت قندهار رسید، شیر خان از روی غرور و مقام‌خواهی و با اعتماد به عنایات گوناگونی که شاه عباس به وی می‌کرد، خودرأیی و زیاده‌روی پیش گرفت و از طریق سلوک خارج شد. در پی آن، شروع به تجاوز، غارت و باج‌گرفتن از کاروان‌های تجارتهای هندوستان نمود که از ناحیه قندهار و اطراف آن عبور می‌کردند. تجار از بدسلوکی و درخواست‌های زیاده‌او ناراضی بودند. شیر خان همچنین به آزار و اذیت سایر افغانانی که مطیع دولت صفوی و تابع بیگ‌بگی قندهار بودند، به‌ویژه طایفه ابدالی که خودشان امیر جداگانه داشتند، پرداخت و با همه تذکراهای حاکم قندهار، او از کار خود دست برنمی‌داشت. به همین دلیل، بین او و علیمردان خان کدورت پدید آمد. شاه عباس تلاش نمود بین آن دو آشتی برقرار نماید و تذکراهای لازم را نیز به شیر خان داد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۹، ۹۰؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۹۰/۳)؛ اما روح سرکش و فزون‌خواه شیر خان آرام نشد و با مرگ شاه عباس مجدداً رویه گذشته خود را پیش گرفت و بدسلوکی او بیشتر شد. در سال ۱۰۴۰ ق. / ۱۶۳۱ م. او از سر بلندپروازی و قدرت‌طلبی تصمیم گرفت به قلمرو پادشاه گورکانی هند تجاوز کند. علیمردان خان که از نقشه او آگاه شد، اعلام کرد که بین پادشاه ایران و پادشاه هند رابطه دوستی و مسالمت برقرار است و با توجه به اینکه ایلچی (سفیر) آن دولت به نام سیدبرکه در دربار شاه صفی است و محمد بیک ایلچی صفوی نیز در هندوستان است، این اقدام موجب تیرگی روابط و دشمنی خواهد شد. از این‌رو، او را از این تصمیم منع کرد. نکته دیگر اینکه در همین زمان، کاروان بزرگی از قافله‌های تجاری هندوستان از مولتان راهی شده بود و در حوالی قندهار اخباری از اقدامات و حملات شیر خان شنیده بودند، از ترس ستم و تجاوز و تعرض وی متوقف شده و جرأت پیشروی نداشتند. این کاروانیان نیز ناچار از علیمردان خان استمداد طلبیدند. افزون‌بر این، حکام نواحی هندوستان نیز شکوایه‌هایی مبنی

۱. برای اشکال مختلف این نام در منابع، رک: ثواقب، ۱۳۸۴: ۱۰۷.

۲. Tarin، قزوینی (۱۳۶۷: ۵۱) آن را «تربتی» قید کرده است.

بر دست‌اندازی و تجاوزات شیر خان به نواحی تحت حاکمیت آنها برای علیمردان خان فرستادند و از شیر خان شکایت کردند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵-۷۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۰).

علیمردان خان به این دلایل و از ترس آنکه مبادا به واسطه عدم برخورد با شیر خان مورد اعتراض شاه صفی قرار گیرد، در رأس لشکری به‌سوی فوشنج رفت و با شیر خان درگیر شد. در جنگ سختی که بین طرفین روی داد، شیر خان شکست خورد و بسیاری از نیروهای افغانی‌اش تلف شدند و خود به جانب حجه فرار کرد؛ حاکم حجه او را به قلعه راه نداد. وی مدتی در آن حوالی به سر برد، سپس برخی از نزدیکان خود را نزد حاکم مولتان فرستاد و اظهار دولت‌خواهی پادشاه گورکانی هندوستان را کرد و نقشه‌هایی را نیز در باره قندهار در سر می‌پروراند. به‌ویژه با پیام‌هایی پادشاه هند را ترغیب به تصرف این شهر می‌کرد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۱).

علیمردان خان پس از شکست دادن شیر خان چند اقدام را به‌کار بست: ابتدا جمعی از نیروهای قزلباش را برای نگرهبانی و محافظت از کاروان تجارتهی هندوستان معین کرد و این محافظان، کاروان را به سلامت به قندهار رساندند. سپس به فوشنج حمله کرد و قلعه آنجا را به‌دست آورد و سایر اموال و اسباب شیر خان را متصرف شد. بستگان و اقوام شیر خان را دستگیر و به قندهار فرستاد و تعدادی از سرکردگان افغان را که مایه فساد و سرکشی بودند، از میان برداشت. آنگاه جمعی از نیروهای قزلباش را در فوشنج جهت قلعه‌داری و حفظ آن گماشت و خود به قندهار بازگشت (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶-۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳؛ سوانحنکار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۰).

شیر خان نیز که در تلاش برای جلب حمایت پادشاه هند بود و این سیاست را از طریق ترغیب او به تصرف قندهار تعقیب می‌کرد، پس از مأیوس شدن از حمایت مؤثر، از حجه بیرون آمد و تصمیم گرفت شخصاً دست به یک عملیات نظامی بزند. از این رو، با وعده و فریب، گروه زیادی از افغانان را گرد آورد و در محلی در حوالی فوشنج به نام موره موضع گرفت و بار دیگر به فتنه و فساد پرداخت و باعث ناامنی راه‌ها و خوف و هراس مردم آن دیار شد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۲). بازگشت شیر خان موجب نگرانی قزلباشانی که در فوشنج به حفظ و حراست آن مأمور بودند، گردید و رفت و آمد کاروان‌های تجاری نیز در آن راه بار دیگر دشوار گشت. علیمردان خان ناگزیر در رأس لشکری از قندهار راهی فوشنج شد و در نتیجه، شیرخان که یارای جنگیدن در خود ندید، با تعداد اندکی از مردان خود از جماعت‌ترینی فرار کرد و به طرف هزاره‌جات مابین بلخ و کابل رفت و در آنجا

بی‌سروسامان به سر برد. علیمردان خان قلعه فوشنج را مستحکم کرد، امور سرحد را نسق و نظام داد و امنیت راه رفت و آمد کاروان‌های تجاری نواحی مابین هندوستان و قندهار را برقرار کرد. تلاش بعدی افغانان وابسته به شیر خان در قندهار با گروهی از هندوها و شاهزاده فراری گورکانی، نبدی‌میرزا^۱ برای تصرف قلعه قندهار به جایی نرسید و حاکم قندهار توانست این شورش را نیز سرکوب کند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶-۷۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۱؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

بنا بر برخی گزارش‌ها، پس از اینکه شاه صفی، شیر خان را به اطاعت خویش خواند و او احساس ناامنی کرد و از طرفی چون دریافت که حاکم قندهار (علیمردان خان) به دنبال قتل اوست، در جستجوی حمایت گورکانیان برآمد. حتی او در این مرحله خود را با رفتن به سوی گورکانیان گرفتار نکرد. وقتی ایرانیان به فوشنج حمله کرده و بستگان شیر خان را با خود بردند، کوشش‌های شیر خان برای نجات آنان به جایی نرسید و او به سوی هند روی آورده، به خدمت گورکانیان درآمد (۱۰۴۱ ق.) و در استرداد قندهار با آنها همراهی نمود. شاه صفی نامه‌ای برای او فرستاد، به این مضمون که وی را عامل مخفی خود در هند نماید. محتوای نامه چنانکه انتظار می‌رفت، به نظر شاه جهان رسید و او بی‌درنگ شیر خان را از زمره جاگیران خود محروم و از منصبش عزل کرد و اندکی بعد شیر خان درگذشت (بهکری: ۵۰۴-۵۰۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۴۲۱-۴۱۹؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۶). در شورش شیر خان، شاه جهان از این فرصت به سود خویش بهره گرفت؛ طبیعی است که پذیرش شیر خان فراری توسط شاه جهان از نظر شاه صفی یک عمل خصمانه تلقی می‌شد.

ب) علیمردان خان زیک

علیمردان خان فرزند گنجعلی خان بود که از طایفه زیک از عشایر گُرد و از رجال برجسته عصر شاه عباس اول به‌شمار می‌رفت. گنجعلی خان که در اثر خدمات و رشادت‌هایش در جنگ‌های زمان شاه عباس به رتبه خانی و لقب معتبر بابایی (= پدری) نائل شد، حدود ۳۰ سال حاکم دارالامان کرمان بود و از ۱۰۳۱ ق. / ۱۶۲۲ م. که قندهار از گورکانیان گرفته شد، اداره آن ایالت به وی سپرده شد. پس از درگذشت او در ۱۰۳۵ ق. / ۱۶۲۶ م.، پسرش علیمردان خان مورد الطاف شاه عباس قرار گرفت و به رتبه خانی و بیگلربیگی قندهار مفتخر گردید و به

۱. نام این پسر به صورت‌های گوناگون: «نبدی‌میرزا» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵، ۹۳-۹۲)، «نبدی‌میرزا» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲)، «هندی‌میرزا» و «بندی‌میرزا» (قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴، ۵۱) آمده است.

«بابای ثانی» ملقب شد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۰۸۶/۳، ۱۰۴۱، ۹۷۷). او این منصب را پس از مرگ شاه عباس، در سلطنت شاه صفی نیز تا هنگام پیوستن به شاه جهان برعهده داشت و به خوبی از عهده برقراری امنیت قندهار برآمده، موفق شد شورش شیر خان افغان را که موجب ناامنی در آن ناحیه شده بود، سرکوب نماید. به لحاظ اهمیت سوق الجیشی و موقعیت اقتصادی مهم ایالت قندهار که محل عبور و مرور کاروان‌های تجاری به‌ویژه از شهرهای مختلف هندوستان بود، علیمردان خان در حکومت قندهار توانست به شوکت و اعتبار و ثروت هنگفتی دست یابد و جزء امرای قدرتمند به‌شمار آید (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۸). جمع شدن سرمایه اقتصادی (ثروت) همراه با موقعیت سیاسی (قدرت) در دست علیمردان خان، گرچه او را در زمره یکی از حکام برجسته و صاحب‌قدرت درآورد، اما می‌توانست هستی او را در صحنه رقابت داخلی بر باد دهد و این خطر با روی کار آمدن شاه صفی، علیمردان خان را تهدید می‌کرد. حفظ این ثروت هنگفت یکی از تلاش‌های علیمردان خان بود و این امر خود مستلزم حفظ قدرت به هر طریق ممکن بود.

آنگونه که از گزارش‌های واقعه‌نگاران آن عصر برمی‌آید، مداخل قندهار برای علیمردان خان هر ساله به مبلغ پنجاه هزار تومان می‌رسید و او از این راه ثروت انبوهی از زر و سیم و جواهرات دیگر و سایر اسباب و اجناس گران‌بها، فراتر از قارون فراهم آورده بود (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۰). در گزارشی دیگر، در زمان علیمردان خان مداخل قندهار سالی ۳۰ هزار تومان بوده و به همین میزان نیز مداخل هوایی داشته است (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲). به نقل تاورنیه، از کثرت تمول و ثروت، شهرت علیمردان خان در هندوستان پیچیده بود. تمام ظروف او طلا بود، قصر و عمارتش از قصور سلطنتی بسی عالی‌تر و باتجمل‌تر می‌نمود و این خود سبب بخل و حسد شاه صفی شده بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۱). بنا بر این، ثروت، شهرت و قدرت علیمردان خان موجب رقابت مخالفان او در دربار و آشفته شدن ذهن شاه صفی نسبت به او گردید. نخبگان جدید دولت شاه صفی که برآمده او بودند، به‌ویژه صدراعظم ساروتقی، برای ارتقای موقعیت خویش با بزرگ‌نمایی اقدامات علیمردان خان در قندهار و انجام دسیسه و شایعه، شاه را به کنار زدن او تشویق می‌نمودند.

ساروتقی با هدف متمرکز کردن امور در دست خود و رقابت با حکام توانمند کوشید تا به نحوی علیمردان خان را از صحنه قدرت برکنار نماید. ثروت فراهم شده در دستان علیمردان خان انگیزه دیگری بود که اعتمادالدوله را به تصاحب آن وسوسه می‌کرد. ساروتقی سپس

می‌توانست با اهدای آن ثروت به خزانه شاه صفی، توجه شاه را هر چه بیشتر به خود جلب نماید (ثواقب، ۱۳۸۳: ۶۱).

در این اوضاع، شاه جهان پادشاه گورکانی هند که از اختلاف علیمردان خان با دربار شاه صفی باخبر شده بود، پیش از توسل به نیروی نظامی برای تصرف قندهار، تلاش کرد با جدا کردن حاکم قندهار از صفویه به مقصود خود برسد. او از طریق حاکم کابل سفیری نزد علیمردان خان فرستاد تا از همکاری حاکم قندهار با گورکانیان آگاهی پیدا کند. او در این دیدار با مطرح نمودن ثروت هنگفت و عظمت امپراطوری گورکانی به علیمردان خان نوید داد که موقعیت اجتماعی مناسب و مواجب زیادی در انتظار او است، اگر به گورکانیان بپیوندد. نکته دیگری که فرستاده هند مطرح کرد، حاوی این تهدید بود که در صورت خودداری علیمردان خان از تسلیم مسالمت‌آمیز، شاه جهان ناگزیر قندهار را فتح خواهد کرد. با اینکه علیمردان خان این سفیر را با احترام مرخص کرد؛ اما طی نامه‌ای، قاطعانه پیشنهاد گورکانیان را رد نمود (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۵۱/۱-۲۴۱؛ خافی‌خان، ۱۹۰۹: ۵۵۷/۱-۵۵۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۹/۲-۲۸؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۱). چنان می‌نماید که تا این زمان هنوز علیمردان خان قصد نداشت که تسلیم مغولان شود و فرستادن اعضای خانواده خود (یکی از زنان عقدی و مادر و پسر خود) به دربار شاه صفی می‌تواند نشانه عدم تمایل حاکم قندهار در رفتن به دربار گورکانی باشد. او با امید به حمایت دربار صفوی، به دربار دهلی جواب منفی داد؛ اما آنگاه که یقین حاصل کرد هدف شاه از اعزام به دربار، قتل او هست، از رفتن خودداری کرد و در صدد برآمد که خود را تسلیم شاه جهان نماید و قندهار را به گورکانیان واگذار نماید.

شاه جهان پس از امتناع علیمردان خان تصمیم گرفت اقدام نظامی خود را به مرحله اجراء گذارد و علیمردان خان ناگزیر حالت تدافع گرفت و سنگر محکم تازه‌ای در قلعه قندهار ساخت؛ اما اوضاع به‌زودی به نفع شاه جهان تغییر کرد. زیرا حاکم قندهار در این اوقات همچنان با دربار شاه صفی مشکلات خاص خود را داشت. تدارکات دفاعی علیمردان خان علیه گورکانیان، شاه را مظنون ساخت که او قصد افزایش قدرت و سرانجام دعوی استقلال دارد. منابع ایرانی این دوره معتقدند که علیمردان خان ارگ جدید را به خاطر ترس از خشم شاه ساخته است (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۶۴؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۷)؛ بی‌تدبیری شاه صفی در چنین موقعیت خطیری اوضاع را بیشتر به زیان او تمام کرد. تأثیر رقبای علیمردان خان بر ذهن شاه، او را به اعمال فشار و شدت گرفتن بر علیمردان خان واداشت که نتیجه‌اش توجه حاکم قندهار به شاه جهان برای حفظ جان خود بود. یقیناً

دشمنان علیمردان خان در دربار بیش از دوستانش بودند و وزیر مقتدر جدید ساروتقی با او دشمنی می‌ورزید و ذهن شاه را علیه او مسموم می‌ساخت. اخبار ارسالی مأموران مخفی در کابل به طریقی که علیه علیمردان خان باشد، به اطلاع شاه رسانده می‌شد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۱). سرانجام اصرار شاه بر درخواست خود مبنی بر حضور شخص علیمردان خان در دربار و اعزام سیاوش بیگ قوللرآقاسی با نیروی زیاد به سوی قندهار برای اجرای خواست خود (دستگیری و یا قتل علیمردان خان و به‌دست‌گیری قندهار)، اوضاع را پیچیده‌تر کرد. سرانجام با سیاست شاه جهان و مأموران او در نزدیکی به حاکم قندهار و تشویق او به پیوستن به دربار هند، علیمردان خان به گورکانیان پیوست، خطبه به نام شاه جهان خواند و سکه به نام وی ضرب کرد. سپس قلعه قندهار را به فرماندهان و سربازان گورکانی که وارد شهر شده بودند، تسلیم نمود و با اسباب و اموال و خانواده و قشون به هند رفت. تلاش‌های فرمانده نظامی اعزامی شاه صفی و نیروهای قزلباش در برابر سپاه شاه جهان برای تصرف قندهار به دلیل عدم توازن قوا و خسته بودن و تحلیل رفتن نیروهای صفوی و نرسیدن نیروی کمکی به آنان به نتیجه‌ای نرسید. علیمردان خان پیش از ترک قندهار دست به کشتار مردم زد و برخی از بزرگان و طرفداران صفویه را در قندهار کشت (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۴-۲۶۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۷-۲۵۳؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۰/۲-۳۰؛ کنبو، ۱۹۶۸: ۳۰۳-۳۰۲، ۲۳۲/۲-۲۲۲؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۸۸؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۲۵۳/۱-۲۴۹؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۸-۲۸۵).

شاه جهان چون از اهمیت قلعه قندهار آگاه بود و احتمال داشت شاه صفی با سپاهیان خود به قندهار لشکرکشی کند، یک اقدام احتیاط‌آمیز نیز انجام داد. او سپاهی را به سرکردگی فرزندش محمد شاه شجاع بهادر روانه قندهار کرد. وی چنین پیش‌بینی کرده بود که اگر شاه صفی خود به قندهار آید، محمد شاه شجاع به قندهار رفته و با سربازان خود مقابله نماید و اگر لشکر بفرستد و خود عازم آنجا نشود، سپاهی را به فرماندهی خان بهادر راهی قندهار نماید (کنبو، ۱۹۶۸: ۲۳۲/۲، ۲۲۹؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۷۷/۲).

پیامدهای فتح قندهار

الحاق قندهار به امپراطوری گورکانی هند، برای شاه صفی در لحظه‌ای کاملاً نامنتظره به‌وقوع پیوست. اخبار نارضایتی علیمردان خان و پیشروی ترکان به طرف بغداد تقریباً در یک زمان به دربار او رسید. شاه در موقعیتی نبود که نیروهای تقویتی مورد نیاز را به کمک سیاوش بیگ بفرستد تا بر نیروهای هندی غلبه نماید. سپاهیان شاه جهان به‌زودی بُست و زمین‌داور را هم

به تصرف درآوردند و حاکم صفوی، محراب سلطان نتوانست در برابر نیروهای سعید خان مقاومت نماید (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۷-۲۵۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۵؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۲؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۲۵۳/۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۸). ترکان عثمانی نیز دو ماه بعد (۱۰۴۷ ق. / ۱۶۳۸ م.) بغداد را تصرف کردند. بدین ترتیب، حمله عثمانی به ایران و سرگرمی شاه صفی به دفع ترکان، موقعیت نظامی او را در مرزهای همجوار با گورکانیان تضعیف کرد و سیاست خشن و رقابت قدرت در دربار او موجب رویگردانی حاکم قندهار از صفویه و در نتیجه جدا شدن این ایالت از کشور شد. علیمردان خان به پاس این خدمت در دربار گورکانیان مورد تکریم زیاد واقع شد و پاداش مناسبی دریافت کرد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). او با گرفتن خلعت و جیقه^۱ مرصع و یک منصب بالای نظامی (۷۰۰۰ ذات و ۷۰۰۰ سوار) ارتقاء یافت و به حکومت پنجاب و کشمیر منصوب شد (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۶۲، ۲۵۸) و سپس حکومت مهم‌تر کابل به او داده شد (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۸۰). پس از مرگ آصف خان پدروزن شاه جهان (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۸۹)، علیمردان خان به مقام مهم امیرالامرای ارتقاء یافت (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۳۱۴) و بارها به‌وجه شایسته‌ای خلعت و انواع پاداش دریافت کرد (کنبو، ۱۹۶۸: ۳۱۴، ۲۸۰، ۲۶۲، ۲/۲۵۷، ۲۵۳).

شاه جهان نیز پس از تصرف قندهار و قلاع دیگر، توسط یادگار بیگ نامه‌ای به شاه صفی فرستاد و اظهار امیدواری کرد که حوادث اخیر بر روابط متقابل تأثیری نداشته باشد و پیشنهاد نمود که سالانه مبلغی معادل درآمد قندهار به او بپردازد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۷). صفدر خان که از ایران وارد قندهار گردید، اخباری آورد مبنی بر اینکه شاه صفی تصمیم به بازپس گرفتن قندهار دارد. شاه جهان از ترس حرکت سریع ایران دستور داد تدارکات دفاعی ضروری را فراهم کنند و اقدامات احتیاطی را در کابل و قندهار به عمل آورند. از طرفی، نگرانی‌های شاه صفی در باره مرزهای غربی کشور، او را از حرکت سریع به طرف قندهار بازداشت؛ اما وقتی در جمادالاولی ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹ م. به‌بهای از دست‌دادن بغداد با ترکان عثمانی صلح کرد (معاهده صلح زهاب)، بلافاصله دستور داد تدارکات کافی به منظور لشکرکشی به قندهار را فراهم سازند. پس از دو سال تدارکات، او از اصفهان عازم گردید، اما در طول راه مریض شد و در ۱۲ صفر ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ م. در کاشان درگذشت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۰۶-۳۰۵، ۳۱۰-۳۱۳؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۲۶۰/۱-۲۵۸؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۵؛ کنبو، ۱۹۸۶: ۲/۲۳۳؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۳). شاه جهان از مرگ او اظهار خوشحالی کرد و دفاع از قندهار را به پسر خود داراشکوه سپرد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۲/۲۹۷-۲۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۵).

^۱ هر چیز تاج‌مانند که به کلاه نصب کنند، زیوری که سلاطین و امرا بر سر می‌زدند.

پناهنده شدن شاهزادگان هندی به ایران

در ایام سلطنت شاه صفی، چند تن از شاهزادگان گورکانی به ایران پناهنده شدند که گاه موضوع گفتگوی سفیران اعزامی هند نیز بوده است. یکی از این پناهندگان، داوری بخش معروف به سلطان بلاغی (بولاغی) نواده شاه سلیم (جهانگیر) پسر خسرو سلطان و ولیعهد او بود. پس از درگذشت جهانگیر، چون پسر بزرگ وی، سلطان خرم ملقب به شاه جهان، پیش‌تر بر پدر شوریده بود^۱ و در ایالت دکن در آوارگی به سر می‌برد، ارکان دولت بنا بر وصیت پادشاه، سلطان بلاغی را بر تخت سلطنت هندوستان نشانند، خطبه و سکه به نام او کردند و او را شیر شاه لقب دادند؛ اما شاهزاده شهریار پسر کوچکتر جهانگیر در مخالفت با تصمیم اولیای دولت توانست بر لاهور و خزانه آن دست یابد و به کمک اشراف و اعیان لاهور خطبه و سکه به نام خود کرد و به جنگ بلاغی رفت. در این مصاف، بلاغی توانست لاهور را تصرف و شهریار را دستگیر و کور نموده و به دولت کم‌دوام وی پایان دهد. اندکی بعد، سلطان خرم با فراهم ساختن لشکری انبوه به مقابله سلطان بلاغی شتافت. به دلیل همراهی بسیاری از مردم و بزرگان با سلطان خرم که پسر صلبی پادشاه بود و با توطئه آصف خان وزیر، او توانست بر بلاغی پیروز شده و بر تخت سلطنت هند جلوس نماید. سلطان خرم که خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامید، آصف خان را بر امور سلطنت حاکم کرد و مهابت خان از بزرگان دولت را سپهدار و صاحب‌اختیار لشکر قرار داد و به قتل سلطان بلاغی و سایر شاهزادگان گورکانی دستور داد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۸۲/۳-۱۷۷۸). با این وجود، در آشوب پدیدآمده بر سر جانشینی، آصف خان اشتباهی یکی از غلامان را که شباهت به بلاغی داشت، به قتل رساند و بلاغی توانست از هند بگریزد و از طریق دریا به بندرعباس وارد شود. با گزارش امامقلی خان به دربار صفویه، شاه صفی دستور داد که او را با احترام و اکرام به اصفهان اعزام نمایند. در اصفهان از وی استقبال باشکوهی به عمل آمد و بزرگان سیاسی و نظامی دولت به استقبال او رفتند. سپس بلاغی را در خانه‌ای که برایش در نظر گرفته بودند، سکنا داده و یک رأس اسب با زین و لجام طلا برای وی فرستادند. پس از استقرار و رفع خستگی سفر، شاه صفی، شاهزاده بلاغی را در مجلسی که به خاطر وی آراسته بودند، به حضور پذیرفت و در کنار خود جای داد. او از آن پس مورد توجه و عنایت شاه صفی قرار داشت و سالیان درازی در ایران ماند. از طرف

^۱ در یکی از مأموریت‌های سلطان خرم به دکن از طرف پدر، وی درخواست کرد که برادر بزرگترش سلطان خسرو نابینا (پدر بلاغی) را به وی بسپارد که نگه دارد. وقتی این درخواست انجام شد، او بدون رضایت پدر، سلطان خسرو را به قتل رساند و این موجب اختلاف بین پدر و پسر شد و درگیری‌هایی بین آنها رخ داد. شاهزاده خرم که کار به جایی نبرد، در نواحی دکن به تلاش‌هایی ناموفق دست زد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۸۰/۳-۱۷۷۹).

شاه صفی مبلغ دوهزار و پانصد تومان عراقی از وجوهات گیلان همه‌ساله برای مخارج وی تعیین شد و همانند یک پادشاه او را اکرام می‌کرد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۲-۲۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۳، ۱۴۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۷۵-۲۷۴؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱-۷۸، ۲۰۰).^۱ رابطه شاه صفی با بلاغی چنان نزدیک و صمیمانه بود که هر مراسمی، از سیر و شکار و جشن و سرور، ترتیب می‌داد، این شاهزاده هندی را دعوت می‌کرد و در کنار خود می‌نشاند و با وی ندیم و هم‌پیاله بود. در گزارش‌های مورخان بارها به این هم‌نشینی و باده‌گساری‌ها در مجالس بزم و نشاط و چراغانی در شهرهای مختلف اشاره شده است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۸-۲۹۷، ۲۹۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۹۸، ۲۹۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۵، ۲۸۵، ۲۸۱).

شاه صفی حتی در برابر درخواست شاه جهان مبنی بر استرداد بلاغی به هند که از سوی سفیر وی صفدر خان مطرح شد، مقاومت کرد. با اینکه شاه التفات زیادی به سفیر هند داشت؛ اما اولتاریوس رفتار شاه را با صفدر خان پس از واقعه درگیری نیروهای وی با هلندی‌ها و نیز درخواست‌های او برای استرداد سلطان بلاغی و نیز بردن تعدادی اسب^۲ از ایران، تند توصیف می‌کند؛ زیرا وی علت اصلی این سفارت را از سوی شاه جهان تقاضای تحویل‌دادن سلطان بلاغی که دشمن او بوده، دانسته که شاه صفی این درخواست را رد کرد. شاه گفت بلاغی به‌عنوان یک دوست و میهمان وارد ایران شده و به او پناهندگی اعطاء شده و رفتار خلافی نیز از او سر نزده است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۵۴۴).

در واقع بلاغی با این هدف به ایران آمد و به دربار صفویه پناه آورد که بتواند با حمایت نظامی پادشاه صفویه بر قلمرویی که به او رسیده بود و مدتی هم در آنجا پادشاهی کرده بود، دست یابد. شاه صفی نیز شاید می‌خواست از وجود این شاهزاده هندی در برابر شاه جهان در موقع مقتضی بهره‌برداری نماید؛ اما اشتغالات وی به درگیری با عثمانی فرصت مناسب را از او گرفت. پس از معاهده صلح زهاب و پایان گرفتن دوره ۱۰ ساله این جنگ‌ها، لشکرکشی او به

^۱ سوانح‌نگار تفرشی اشاره دارد که برای سلطان بلاغی «هر روزه خرج مقرری و شیلان تعیین ساختند» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۰) و در جای دیگر نوشته است: «هر روز مبلغ یک تومان تبریزی به‌جهت خرج مقرر داشته‌اند و هر ساله مبلغی وافر از خزانه عامه عنایت می‌شود» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۰۰).

^۲ به نوشته اولتاریوس، سفیر هند پیش از حرکت خود، محرمانه چند رأس اسب اصیل ایرانی را خریداری کرده و به هندوستان فرستاد، اما ایرانی‌ها به حاکم هرات دستور دادند که از خروج این اسب‌ها جلوگیری کند. تلاش سفیر به جایی نرسید، زیرا حاکم هرات این کار سفیر را نوعی تجارت دانست که با مأموریت او ارتباطی نداشت و سفیر ناچار شد اسب‌ها را در داخل ایران بفروشد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۵۴۴-۵۴۴).

قندهار که مایه امیدی برای بلاغی بود نیز با مرگ شاه ناتمام ماند. در گزارشی اشاره شده که در این لشکرکشی، بلاغی نیز حضور پیدا کرد و همراه سپهسالار ایران جلودار لشکر بود (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). در واقع اقامت طولانی بلاغی در ایران بیشتر به وقت‌گذرانی سپری شد و پادشاه صفوی با نزدیک ساختن وی به خود، او را سرگرم ساخت.

شاهزاده دیگری که در این ایام سر از ایران درآورد، نبیدی میرزا بود. وی پسر سلطان خسرو (پسر شاه سلیم پسر جلال‌الدین محمد اکبر) و برادر سلطان بلاغی بود. به نقلی، این پسر را جمعی از افغانان از ترس مجازات سلطان خرم (شاه جهان) عموی او، دزدیده و به افغانستان آورده بودند. این پسر به دست شیر خان افغان حاکم صفویه در فوشنج افتاد. او در ابتدا به دلیل اینکه سخن افغانان در باره پسر حقیقت ندارد، نام شهزادگی را از وی سلب و او را شرابدار خود کرد؛ اما بعد که دریافت آن پسر از شاهزادگان گورکانی است، او را تحت تربیت خود گرفت. وقتی که علیمردان خان به دلیل خودسری‌های شیر خان و مختل کردن اوضاع قندهار و کاروان‌های تجاری در مسیر قندهار به فوشنج تاخت، افغانان حکایت آن پسر را بدو گفتند و او توانست که نبیدی میرزا را با خود به قندهار ببرد. در سال ۱۰۴۱ق. / ۱۶۳۲م. در ایام غیبت علیمردان خان در قندهار، برخی از افغانان اقوام شیر خان که در این شهر بودند (همان‌ها که توسط علیمردان خان پس از غلبه بر شیر خان افغان اسیر و به قندهار آورده شده بودند)، با گروهی از هندوها به قصد تصرف قلعه قندهار با نبیدی میرزا متفق شدند و آشوبی در شهر برپا کردند. نگهبانان قلعه از آشوب و مهمهمه افغانان و ازدحام هندوها در شهر خبردار شده و به‌دفع آنها مصمم شدند. نبیدی میرزا با تعدادی، خود را از برج و باره قلعه به‌زیر انداخته، فرار کردند و خود را به حوالی «ترین» محل افغانان شیرخانی رسانیدند. در آنجا داروغه باخبر شد و آن پسر را با همراهانش که او را فراری داده بودند، دستگیر کرده و به قندهار بازگرداند. علیمردان خان تمام عاملین فتنه و همراهان آن پسر را به قتل آورد و پسر را که عنوان پادشاه‌زادگی داشت، به درگاه شاه صفی فرستاد^۱ که آنچه مصلحت می‌داند، نسبت به او رفتار کند. از آنجا که حقیقت صدق و کذب ادعای او معلوم نبود، این شخص را به وزیر اصفهان سپردند که در قلعه طبرک نگاه دارد تا حقیقت حال او معلوم شود و سپس در باره‌اش تصمیم گیرند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۷-۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۲؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴، ۵۱). پس از چندین سال که نبیدی میرزا در قلعه طبرک زندانی بود، شاه صفی دستور داد او را از زندان آزاد و با بلاغی روبه‌رو نمایند تا دعوی شاهزادگی او

^۱ استرآبادی (۱۳۷۸: ۲۴۲) می‌گوید که علیمردان خان، نبیدی میرزا و شیر خان هر دو را گرفته و به پایه سریر اعلی فرستاد.

اثبات شود. سرانجام با گواهی بلاغی، حقیقت موضوع آشکار شد و به دستور شاه در کنار برادر به سر برد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۵).

سلطان بایسنغر نیز از دیگر شاهزاده‌های فراری هند بود که به دربار شاه صفی راه یافت. وی پسر دانیال بن جلال‌الدین اکبر (پسرزاده شاه سلیم = جهانگیر) بود که در لاهور در جنگ با سلطان بلاغی شکست خورده و به ماوراءالنهر نزد ندرمحمد خان اوزبک رفته بود. سپس آنجا را ترک کرد و از راه قندهار به حضور شاه صفی رسید و مورد اکرام قرار گرفت؛ اما به دلیل اختلال مزاج به درگیری با سلطان بلاغی و انکار شاهزادگی وی پرداخت و حرکات ناشایستی از خود نشان داد؛ شاه صفی نیز او را از حضور در مجالس شاهی منع کرد. او ناگزیر به بهانه زیارت بیت‌الله‌الحرام از شاه صفی اجازه گرفت و روانه شد و به امید دریافت کمک از سلاطین دکن روی به آن‌سو نهاد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۷-۱۳۶؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۳؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴).

نقش دکن در مناسبات شاه صفی و شاه جهان

افزون بر قندهار و نواحی مرزی، دکن منطقه دیگری بود که در آنجا منافع ایران و هند با هم برخورد پیدا می‌کرد، کشمکشی که هم جنبه سیاسی داشت و هم جنبه مذهبی. این مسأله در خلال دوره صفویه ادامه داشت و در زمان شاه صفی نیز یکی از عوامل تأثیرگذار در مناسبات دو دولت بود؛ فرمانروایان دکن به اشکال مختلف با ایران پیوند داشتند.

حکومت‌های دکن از زمان اکبر شاه جزء اهداف داخلی گورکانیان به‌شمار می‌آمدند. این حکومت‌ها در پی کسب حامی، ایران را نزدیک‌ترین قدرت بزرگی یافتند که می‌توانست فشار دائم گورکانیان را بر آنها خنثی کند. عامل دیگر که آنان را به صفویان ارتباط می‌داد، مذهب آنها بود. عادل‌شاهیان بیجاپور و قطب‌شاهیان گلکنده پیش از ورود جغتائیان به هند، شیعه بودند و با الهام از ایران صفوی، تشیع را مذهب حکومتی قرار داده بودند. نظام‌شاهیان احمدنگر نیز در سال ۹۴۴ق. / ۱۵۳۸م. تقریباً نیم سده پیش از اینکه اکبر شاه سیاست تهاجم به دکن را راه اندازد، مذهب شیعه را پذیرفتند. تبلیغات یکی از مبلغان برجسته ایرانی به نام شاه طاهر حسینی در جنوب هند نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش تشیع در این ناحیه داشت و حتی نظام شاه توسط او به مذهب شیعه درآمد. شاه طاهر همچنین ارتباط فعالی با دربار صفویه برقرار کرد (بداونی، ۱۳۸۰: ۳۳۰/۱-۳۲۹؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ۲۳۷/۲-۲۳۴؛ صفوی، [بی‌تا]: ۴۳؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۴۳-۴۲؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۷-۱۴۶). گورکانیان به هر نوع

رابطه بین حکومت‌های دکن و صفویان با سوءظن و ناخشنودی می‌نگریستند و به ذکر اسامی سلاطین صفوی در خطبه نماز در گلکنده اعتراض داشتند، زیرا قطب شاه بلافاصله پس از ظهور شاه اسماعیل این عمل را در حکومت خود معمول کرده بود.

روابط دیپلماتیک بین صفویان و حکام دکن به دوره حکومت شاه اسماعیل اول برمی‌گردد و شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم این روابط را ادامه دادند. شاه عباس اول با مبادله سفرای زیاد این روابط را هر چه بیشتر تقویت کرد. او همچنین اتحادی سببی با خانواده قطب شاه برقرار نمود.^۱ مورخ عصر شاه عباس، گزارشی در باره سفرا و هدایای حکام دکن و روابط دوستانه آنها با صفویه در دوره شاه طهماسب و دوره شاه عباس به دلیل اظهار تشیع و نیز در باره ابراهیم عادل شاه و محمد قطب شاه به‌دست داده است (منشی، ۱۳۷۷: ۱۹۱/۱، ۱۴۵۷/۲، ۱۵۹۶/۳، ۱۵۷۲، ۱۵۵۵). عبدالله قطب شاه فرمانروای گلکنده (۱۰۸۳-۱۰۲۰ ق. ۱۶۷۲-۱۶۲۶ م.) که از اعقاب شیعی یکی از فراریان آق‌قویونلو بود، به‌دلایل مذهبی به شاه عباس اول پیوست و از آن زمان نام شاه ایران را در خطبه و سکه ذکر می‌کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۹۱/۱، ۲۳۲؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

ایرانیان برای دربارهای دکن احترام زیادی قائل بودند و برخی از آنان در شوراهای سلطنتی این حکومت‌ها صاحب نفوذ زیادی گردیدند. این تماس‌های فزاینده و نزدیک بین صفویان و دکن برای امپراطوری گورکانی ناخوشایند بود. با پادشاهی شاه جهان، سیاست قاطع‌تری نسبت به دکن دنبال شد و حکومت‌های دکن برای کسب حمایت و پشتیبانی سیاسی علیه تجاوز گورکانی همچنان چشم به‌سوی ایران داشتند. عبدالله قطب شاه، یکی از اشراف سرشناس متولد ایران به نام خیرات خان را به‌عنوان سفیر به ایران فرستاد؛ اما خیرات خان و همراهانش وقتی به ایران رسیدند که شاه عباس اول درگذشته بود. شاه صفی از این سفیر و همراهان با شکوه زیادی پذیرایی کرد و شرح کامل این پذیرایی در منابع عصر صفوی آمده است (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۱، ۲۹-۲۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۱۲۱، ۳۸). او چند سال بعد مرخص شد و امامقلی بیگ شاملو یساول صحبت به‌عنوان سفیر ولایت دکن برای همراهی وی تعیین گردید. شاه صفی همراه این سفیر، نامه‌ای و هدایای زیادی برای عبدالله قطب شاه فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۲؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۲، ۱۰۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱، ۷۸؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۵). هر دو سفیر در ۱۰۴۳ ق. ۱۶۳۴ م. در راه بازگشت، شاه جهان را دیدار کردند و نامه شاه صفی را

۱. برای نامه‌های شاه عباس اول به حکام دکن، ر.ک. ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۴۴-۴۴۲.

به او تحویل دادند. سرانجام آن‌ها رهسپار گلکنده شده و پس از ورود، سفیر ایران با شکوه زیادی پذیرایی شد.

یکی از اهداف سفارت قطب‌شاهی در ایران، کسب حمایت علیه تجاوز گورکانیان بود؛ اما در این زمان، حکومت شاه صفی سیاست خارجی نیرومندی نداشت و او نتوانست همانند شاه عباس از حکومت‌های دکن حمایت کند. گورکانیان در سال ۱۰۴۲ ق. / ۱۶۳۳ م. حکومت احمدنگر را منقرض ساختند و این واقعه، دو حکومت دیگر دکن یعنی بیجاپور و گلکنده را تضعیف کرد. شاه جهان استقلال این دو حکومت را بر نمی‌تافت و خصوصاً به گنج‌انیدن نام شاه ایران در خطبه که در گلکنده به سبک شیعه خوانده می‌شد، معترض بود. شاه جهان پس از تدارکی وسیع به طرف جنوب حرکت کرد و فرمان‌هایی که جنبه اولتیماتوم داشتند را برای قطب شاه و عادل شاه فرستاد. او از قطب شاه می‌خواست که در خطبه به جای نام شاه ایران، نام شاه جهان را ذکر کند و خطبه را به سبک تسنن بخواند. در گلکنده به دلیل ضعف قدرت، خوشگذرانی و فساد و وجود دسیسه در دربار و ضعف رجال، خطبه برای نخستین بار به روش تسنن خوانده شد و نام شاه جهان جایگزین نام شاه ایران گردید. محمدعادل شاه تا حدودی مقاومت به‌خرج داد، اما گورکانیان خسارات زیادی وارد آورده و بخش‌های وسیعی از بیجاپور را ویران کردند. با پیمان‌های صلح دو حکومت با گورکانیان، استقلال آنها به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و به‌صورت دولت‌های تابع و خراج‌گزار درآمدند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۸۱-۱۷۹؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۳۷۷؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۷۷-۷۵). اخبار این فتوحات با نامه شاه جهان به طور کامل به شاه صفی گزارش شد،^۱ اما او نتوانست سیاست فعالی در دفاع از حکومت‌های دکن اعمال کند؛ با این وجود، روابط دیپلماتیک بین صفویان و حکومت‌های دکن ادامه پیدا کرد. هر دو طرف دلایل زیادی برای ترس از گسترش توسعه‌طلبی شاه جهان داشتند. امپراطور گورکانی وقتی مسأله دکن را تا حدودی آرام کرد، متوجه مرزهای شمال غرب هند شد و تصمیم به تصرف قندهار گرفت.

شاه صفی در ادامه روابط دیپلماتیک خود با دکن در اواخر ۱۰۴۶ ق. / اوایل ۱۶۳۷ م. احمد بیگ قورچی را در رأس هیأتی به دربار عادل شاه فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۷). شاه ایران همچنین به رحیم‌محمد سفیر عادل شاه خیلی زود اجازه مرخصی داد و نامه‌ای به وی سپرد. در سال ۱۰۴۹ ق. / ۱۶۳۹ م. عمه عبدالله قطب شاه و چند نفر از بانوان دیگر به قزوین وارد شدند و به حضور شاه بار یافتند (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۹۱؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۷). حکیم‌الملک فرستاده دیگر قطب شاه در سال ۱۰۵۱ ق. /

^۱ متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۹-۴۹۶.

۱۶۴۱م. به اتفاق امامقلی بیک سفیر ایران که از دکن بازمی‌گشت، به ایران وارد شد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۰۸؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۲-۲۹۱). شاه صفی همچنین بازرگانانی برای خریدهای سلطنتی به گلکنده فرستاد و به اتفاق آنان نامه‌هایی خطاب به عبدالله قطب شاه ارسال داشت. اولیای امور دولت گورکانی به این روابط دیپلماتیک مظنون شدند و در نتیجه به اعزام سفارت حکیم‌الملک قویاً اعتراض کردند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۸۲؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۷۷)؛ به همین علت، برای چند سال سفیر دیگری به ایران فرستاده نشد. بدین ترتیب، هیچ‌کدام از قدرت‌های دکن نتوانستند هنگام جلوس شاه عباس دوم، سفیری برای عرض تبریک گسیل دارند. با این وجود، با فتح قندهار توسط شاه عباس دوم موقعیت بهتری برای حمایت از حکومت‌های دکن و اعزام سفیر به دربار آنها در ایران فراهم شد.

نتیجه‌گیری

شاه صفی در ایام سلطنت خود با سه دولت همسایه بر سر مسائل ریشه‌دار تاریخی وارد منازعات و کشمکش‌هایی شد که ضمن آشکار شدن ضعف نظامی او، به از دست دادن ایالاتی از کشور نیز منجر شد. مناسبات صفویه و گورکانیان در این دوره به‌رغم تداوم روابط سیاسی و ارسال سفیر و مکتوبات، دوباره بر سر قندهار به تنش میان دو کشور انجامید. شاه جهان پادشاه گورکانی هند که در صدد توسعه قلمرو حکومتی خود بود، سیاست فعالی را پیشه کرد تا بتواند قندهار را از ایران جدا کند. نگرانی وی از ارتباط صفویه با حکومت‌های دکن و پناه گرفتن برخی از شاهزادگان ناراضی به دربار ایران، شاه جهان را هر چه بیشتر تحریک کرد تا از آشفتگی اوضاع صفویه در این برهه به سود خویش بهره‌گیرد. تلاش‌های وی مبنی بر اتحاد سه‌جانبه بین اوزبکان، هند و عثمانی علیه ایران، دوستی با اوزبکان و تحریک آنان علیه صفویه، پذیرش شیر خان افغان، تلاش در فریفتن علیمردان خان حاکم قندهار و توسل به نیروی نظامی برای تصرف قندهار، نمونه‌هایی از سیاست شاه جهان است که شاه صفی نتوانست تدبیر مناسبی را در برابر آن پیشه سازد. درگیر شدن شاه صفی به جنگی طولانی با عثمانی و تهاجمات مکرر اوزبکان به خراسان از عواملی بود که مانع اتخاذ سیاستی مناسب از سوی او در برابر شاه جهان گردید؛ اما آنچه موقعیت را به نفع شاه جهان کاملاً تغییر داد، تنش داخلی و رقابت قدرت بین نخبگان حکومتی و سیاست‌خشن شاه صفی در براندازی رجال توانمند عصر شاه عباس اول از اریکه قدرت بود که در ایالت مهمی چون قندهار به فرار حاکم صفوی و واگذاری این ایالت به گورکانیان انجامید؛ در حالی که شاه صفی نتوانست از وجود شاهزاده‌ای چون سلطان بلاغی در برابر رقیب خود بهره‌گیرد.

منابع و مأخذ

فارسی

- استرآبادی، حسن بن مرتضی حسینی، ۱۳۶۶، *از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی*، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: علمی.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، ۱۳۶۸، *خلاصه السیر*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: علمی.
- اولناریوس، آدام، ۱۳۶۹، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ترجمه: حسین کردبچه، ج ۲، [بی جا]: کتاب برای همه.
- ایواغلی، حیدر بن ابوالقاسم، [بی تا]، *مجمع الانشاء؛ جامعه مراسلات اولوالالباب*، نسخه خطی، شماره ۱۰۷۱، تهران: کتابخانه ملی.
- بداونی، عبدالقادر، ۱۳۸۰، *منتخب التواریخ*، به تصحیح: مولوی احمدعلی صاحب، با مقدمه و توضیحات: توفیق ه. سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بکری، محمد معصوم، ۱۳۸۲، *تاریخ سند المعروف به تاریخ معصومی*، به تصحیح: عمر بن محمد داؤدپوته، تهران: اساطیر.
- بهکری، شیخ فرید، [بی تا]، *ذخیره الخوانین*، نسخه خطی، کراچی: حسام الدین رشدی.
- بیات، بایزید، ۱۳۸۲، *تذکره همایون و اکبر*، به تصحیح: محمد هدایت حسین، تهران: اساطیر.
- بیانی، خانبابا، ۱۳۷۹، *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، ویرایش ۲، تهران: طلوع قلم.
- [بی نام]، ۱۳۳۴، *خلاصه التواریخ (همراه با تاریخ ملا کمال)*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: مطبعه فروردین.
- [بی نام]، ۱۳۶۳، *عالم‌رای صفوی*، به کوشش: یدالله شکری، ج ۲، تهران: اطلاعات.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۹، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، به تصحیح: حمید شیرانی، ج ۴، [بی جا]: سنایی و تأیید.
- ترکمان، اسکندریک، ۱۳۱۷، *ذیل تاریخ عالم‌رای عباسی*، به تصحیح: سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- تفرشی، میر محمدحسین الحسینی، ۱۳۸۸، *مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)*، ضمیمه *تاریخ شاه صفی*، تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- ثواقب، جهانبخش، ۱۳۸۳، «بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری شورش علیمردان خان زیگ در قندهار (۱۰۴۷ق.)»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، ش ۳ و ۴، بهار و تابستان، صص ۷۵-۴۷.
- ، ۱۳۸۴، «نگرشی بر شورش شیرخان افغان در عصر شاه صفی»، *مجله مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، ش ۴۰، بهار، صص ۸۹-۱۰۸.
- جباری، هوشنگ، ۱۳۸۴، «قندهار و نقش آن در روابط پرفراز و نشیب میان ایران و هندوستان»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین*، به اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۲۲۸-۲۱۹.
- جملی کارری، جووانی فرانچسکو، ۱۳۸۳، *سفرنامه کارری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.

جنابدی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، *روضه‌الصفویه*، به‌اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

خافی خان نظام‌الملکی، محمد هاشم، ۱۹۰۹، *منتخب‌اللیاب*، کلکته: بیبلوتیکا ایندیکا.
خواندامیر، امیر محمود، ۱۳۷۰، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به‌تصحیح: محمدعلی جراحی، تهران: گستره.

خواندمیر، غیاث‌الدین، ۱۳۵۳، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح: محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
حبیبی، عبدالحی، ۲۰۱۰/۱۳۸۹، *تاریخ افغانستان در عصر گورکانیان هند*، به‌تصحیح علامه رشاد، قندهار: ریاست اطلاعات و فرهنگ.

الحسینی، خورشاه‌بن قباد، ۱۳۷۹، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، به‌تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

رازی، امین احمد، ۱۳۸۹، *تذکره هفت اقلیم*، به‌تصحیح: محمدرضا طاهری «حسرت»، ج ۲، تهران: سروش.

رای، سوکمار، ۱۳۸۳، *همایون در ایران*، ترجمه: کیوان فروزنده شهرکی، تهران: آرون.
رربورن، کلاوس میثائیل، ۱۳۸۳، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه: کیکاووس جهان‌داری، تهران: علمی و فرهنگی.

روملو، حسن بیگ، ۱۳۸۴، *احسن‌التواریخ*، به‌تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
رویمر، هانس روبرت، ۱۳۸۰، *ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰*، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.

ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر.

رئیس‌السادات، حسین، ۱۳۸۴، «تصرف قندهار در دوره شاه عباس دوم»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین*، به‌اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۴۶۲-۴۴۵.
زمجی اسفزاری، معین‌الدوله محمد، ۱۳۳۸، *روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به‌تصحیح: محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.

سیاقی نظام، نظام‌الدین علی شیرازی، ۱۳۹۳، *فتوحات همایون*، به‌تصحیح و تحقیق: حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ اصفهان: قطب علمی مطالعات فرهنگ و تمدن شیعه در عصر صفویه.

سوانخ‌نگار تفرشی، ابوالمفاخرین فضل‌الله الحسینی، ۱۳۸۸، *تاریخ شاه صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق)*، به‌تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

شاردن، جان، ۱۳۷۴، *سفرنامه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
شاملو، ولی قلی، ۱۳۷۱، *قصص‌الخاقانی*، به‌تصحیح: حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شوشتری، قاضی نورالله، ۱۳۷۷، *مجالس المؤمنین*، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
شیرازی نویدی، عبدی بیگ، ۱۳۶۹، *تکمله‌الاخبار*، به‌تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: نی.
صفوی، سام میرزا، [بی‌تا]، *تذکره تحفه سامی*، به‌تصحیح و مقدمه: رکن‌الدین همایونفرخ، [بی‌جا]: علمی.

- غوئی، محمدعارف، ۱۳۵۴، «روابط تجاری افغانستان و هند»، مجله ادب، ش ۴.
- فرشته، محمدقاسم هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸، تاریخ فرشته، ج ۲ از بابر تا عادل شاهیان، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- فریر، رانلد، ۱۳۸۰، «تجارت در دوره صفویان»، تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
- فریدون‌بک، احمد فریدون توقیعی، ۱۲۷۴ ق، منشآت السلاطین، استانبول: مطبعه عامره.
- قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، فواید/صفویه، به تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کنبو، محمدصالح، ۱۹۶۸، عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، تحشیه: غلام یزدانی، به تصحیح: وحید قریشی، چ ۲، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- لاهوری، عبدالحمید، ۱۸۶۷، پادشاهنامه، به تصحیح: مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم متعلقین، کلکته: کالج پریم.
- مبارک، شیخ ابوالفضل، ۱۳۷۲، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند، چ ۲، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- متی، رودلف پ، ۱۳۸۷، اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه: حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، ۱۳۶۲، مجمع‌التواریخ، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، تهران: سنایی و طهوری.
- مستوفی بافقی، محمدمفید، ۱۳۹۰، مختصر مفید (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)، به کوشش: ایرج افشار با همکاری محمدرضا ابویی مهریزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- منجم یزدی، کمال بن جلال، ۱۳۹۷، زبده/التواریخ، به تحقیق و تصحیح: غلامرضا مهدوی راونجی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- منشی، محمدیوسف، ۱۳۸۰، تذکره مقیم‌خانی، به تصحیح و تحقیق: فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۷۸، جواهرالخبار، به تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- منشی، اسکندربگ، ۱۳۷۷، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- منصوری مقدم، محمد، محمدرضا قلی‌زاده و مجتبی الهی، ۱۴۰۰، «اهمیت استراتژیک قندهار و تأثیر آن بر روابط صفویان با گورکانیان هند (دوره سلطنت شاه عباس اول)»، تاریخ روابط خارجی، س ۲۳، ش ۸۹، زمستان، صص ۱۲۱-۱۳۸.
- میرزا سمیعا، ۱۳۶۸، تذکره الملوک، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- نصیری، میرزا علی‌نقی، ۱۳۷۱، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، به تصحیح: یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوابی، عبدالحسین، ۱۳۷۷، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.

روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی □ ۶۱

واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، خلدبرین، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

-----، ۱۳۸۰، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلدبرین)*، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح: سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هاشمی زرج‌آباد، حسن و علی زارعی، ۱۳۸۴، «تعاملات تاریخی ایران و هند در عصر صفوی»، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۹۹۴-۹۷۹.

کنشگری دولت رزم‌آرا در مواجهه با انگلستان و مسئله ملی شدن نفت

محمدجعفر جوادی ارجمند^۱

حسین حقیان کرم‌اله^۲

چکیده

دوره ۹ ماهه نخست‌وزیری حاج‌علی رزم‌آرا (پنجم تیر تا سیزدهم اسفند سال ۱۳۲۹ ش.) از جهاتی مانند ثبات نسبی کابینه، چگونگی مواجهه با مسئله نفت جنوب و نحوه پایان یافتن دوره نخست‌وزیری از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما نزدیکی زمانی به دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق و مبارزه جبهه ملی ایران در جهت استیفای حقوق نفتی کشور باعث شده است که رزم‌آرا و دوران مسئولیتش کمتر مورد توجه قرار بگیرد و خلاء پژوهشی در باره سیاست خارجی دولت رزم‌آرا ایجاد شود. در پژوهش پیش‌رو پرسشی که توسط نویسندگان دنبال می‌شود، این است که آیا الگوی سیاست خارجی دنبال شده توسط رزم‌آرا در مسئله نفت با توجه به نقش انگلستان بر اساس درک نواقح گرایانه از سیاست بین‌الملل بود؟ سؤالی که داده‌های لازم برای پاسخ به آن از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به دست آمده و با روش تاریخی- تطبیقی مورد استفاده قرار گرفته است. در این پژوهش، سیاست خارجی دولت رزم‌آرا در سه محور: دیدگاه علمی به سیاست خارجی، موازنه‌گرایی و میل به بقاء یا دوری از خطرپذیری در صحنه بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد و درک ساختاری و واقع‌گرایانه رزم‌آرا از نظام بین‌الملل به عنوان نتیجه پژوهش ارائه می‌شود. درکی که تلاش برای کسب حداکثر منافع را به امید افزایش احتمال بقا و ایجاد ثبات کنار می‌گذارد. فهم واقع‌گرایانه رزم‌آرا از نظام بین‌الملل، همان‌طور که امکان بقا را برای واحد سیاسی افزایش می‌دهد، وجوه محافظه‌کاری در جهت ادامه هژمونی قدرت‌های بزرگ را با خود به همراه دارد.

واژگان کلیدی:

ایران، انگلستان، رزم‌آرا، کنشگری دولت، ملی شدن، نفت.

درجه مقاله: علمی- پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۸/۱۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

^۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران- ایران (نویسنده مسئول) mjjavad@ut.ac.ir

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران- ایران hosien.haghiyan@ut.ac.ir

مقدمه

بعد از کنار رفتن رضا شاه در سال ۱۳۲۰ ش. نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران که به مدت ۱۶ سال فضای کافی برای کنش و تحرک در میدان سیاسی کشور را نداشتند، به یکباره به حیات اجتماعی- سیاسی کشور وارد شدند. ترکیب این فضای جدید با حضور و نفوذ نیروهای اشغالگر، نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی دولت‌ها، شورش‌های قومی و تحریکات گریز از مرکز نداشت. این آزادی نسبی از سال ۱۳۲۰ ش. تا سال ۱۳۳۲ ش. ارزش فراوانی برای محققان علوم اجتماعی و سیاسی دارد، چرا که امکان بررسی دقیق‌تر از تحولات کشور را بدون محدودیت‌هایی که در دوره‌های پیش و پس از این ۱۲ سال وجود داشت، فراهم می‌کند.

از تحولات مهم دوره ۱۲ ساله اخیر، تلاش ایران برای استیفای حقوق خود در مسئله نفت است؛ نهضتی که خیلی زود به مبارزه‌ای طولانی و فرسایشی با نقش‌آفرینی انگلستان تبدیل شد. اما به این دلیل که آخرین پرده این مبارزه به نحو ناگواری به سقوط دولت دکتر مصدق با دخالت‌های خارجی منجر شد، تمرکز بخش زیادی از آثار پژوهشی معطوف به دولت دکتر مصدق بوده است. برای همین منظور، به دولت‌ها و دولتمردان پیش از او به صورت سایه و مقدمه‌ای از عملکرد دولت دکتر مصدق نگریسته می‌شود، یعنی کمتر به طور مستقل هویت دارند و هویت خود را از نزدیکی زمانی به دوره دکتر مصدق می‌گیرند. به این معنی، دولت‌های پیش از زمامداری مصدق از سوژگی ساقط شده و کمتر موضوع بررسی مستقل‌اند، در صورتی که وجه برجسته نیروهای اجتماعی و سیاسی در دوره تاریخی ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ش. تکرار است. معلول این تکرار در نگرش سیاسی، تکرار در ادراک نسبت به مسئله نفت بود، به گونه‌ای که نه تنها مابین دو طیف موافقان و مخالفان ملی شدن نفت درکی متفاوت وجود داشت، بلکه در میان موافقان نیز ملی شدن ابداً مفهومی یکپارچه نبود.

از نقاط مهم مبارزه ایرانیان در جهت استیفای حقوق خود در مسئله نفت، دوره نخست‌وزیری حاج‌علی رزم‌آرا است. در دولت رزم‌آرا ثبات نسبی کابینه شرایط سیاست‌ورزی را تا حدی فراهم کرد و به تبع آن، تحریکات در حوزه سیاست خارجی جدی‌تر دنبال شد. از طرفی دولت رزم‌آرا برخلاف دولت‌های پیشین، نه از طریق از دست دادن حمایت مجلس، دربار یا دول خارجی، بلکه به شیوه ترور شخص نخست‌وزیر پایان یافت. همین دوام‌پذیری نسبی ما را به سمت این پرسش هدایت می‌کند که رزم‌آرا تحت چه شرایطی عهده‌دار نخست‌وزیری شد و در زمینه پایایی و بقاپذیری دولت چگونه عمل کرد؟

اهمیت موضوع حاضر، زمانی بیشتر نمایان می‌شود که اوضاع خاص جغرافیایی و فرهنگی ایران و منطقه خاورمیانه که به‌نوعی محکوم به تعامل همیشگی، مستمر و باثبات با جهان پیرامون است را مورد توجه قرار داد. وضعیتی که از برخی عوامل فرهنگی و ژئوپلیتیکی نشأت گرفته و کشمکش دولت‌های منطقه و حضور قدرت‌های بزرگ را توضیح می‌دهد. از این جهت، بررسی تاریخ تحول سیاست خارجی ایران در گذشته به‌طور قطع می‌تواند راهنمای کنش‌ها و تحرکات ثمربخش‌تر در حوزه سیاست خارجی باشد. پژوهش پیش‌رو در پی نشان دادن این مهم است که رزم‌آرا فهمی واقع‌گرایانه (ساختاری) از سیاست بین‌الملل داشت. درک رزم‌آرا در عرصه سیاست خارجی درکی بود که حفظ ثبات و بقای واحد (دولت) را اولویت اصلی می‌دانست و از همین جهت بود که برخلاف دولت دکتر مصدق، رویه‌ای محافظه‌کارانه داشت. سیاست خارجی رزم‌آرا در پژوهش حاضر از سه بعد: دیدگاه تخصصی به بحران‌های دولت در حوزه سیاست خارجی، اتخاذ سیاست موازنه‌گرایی به جای پیروی از دولتی واحد و تلاش در جهت حفظ ثبات و بقای دولت بررسی می‌شود. از رهگذر بررسی کنش‌های صورت‌گرفته در دولت رزم‌آرا در سه بعد مورد اشاره فوق، فرضیه پژوهش حاضر که دیدگاه رئالیستی رزم‌آرا در حوزه سیاست خارجی است، مورد کاوش و بررسی قرار می‌گیرد.

در زمینه ادبیات و پیشینه بحث حاضر لازم به ذکر است که عمده پژوهش‌های صورت‌گرفته که به بررسی دولت حاج‌علی رزم‌آرا پرداخته‌اند، رزم‌آرا و دوره مسئولیت او را به‌صورت حاشیه یا مقدمه‌ای قبل از نخست‌وزیری دکتر مصدق دیده‌اند. از طرفی دیگر در پژوهش‌هایی که زندگی سیاسی رزم‌آرا به‌صورت خاص مورد بررسی قرار گرفته است، تأکید بیشتر بر خاطرات و دست‌نوشته‌های او و همچنین مسئولیت‌های نظامی او بوده است و جهت‌گیری سیاست خارجی رزم‌آرا مورد توجه قرار نگرفته است. به‌طور نمونه، بیات (۱۳۹۹) و (۱۴۰۲) در کتاب‌های خاطرات و اسناد سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا و کتاب عملیات اورامان زندگی شخصی، خاطرات و عملکرد نظامی رزم‌آرا را بررسی کرده است. همچنین محمد ترکمان (۱۳۷۰) در کتاب اسرار قتل رزم‌آرا، فرآیند دادرسی حقوقی و همین‌طور اسناد و حقایق را در موضوع ترور رزم‌آرا به بحث گذاشته است. در بررسی دیگری، علی میرزائی (۱۳۸۹) در اثری با عنوان ظهور و سقوط سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا و چند مقاله دیگر، یک مقاله کوتاه از حجم وسیع کتاب را به رزم‌آرا اختصاص داده است. مقاله‌ای که در زمینه بررسی سیاست خارجی دولت رزم‌آرا عمیق نمی‌شود. در کوششی جامع‌تر، خسروی و همکاران (۱۳۹۸) کتابی را با عنوان ایران در دوره پهلوی با تأکید بر نقش و جایگاه رزم‌آرا

تدوین کرده‌اند که حیات نظامی و سیاسی رزم‌آرا را با دیدگاهی تاریخ محور از نظر گذرانده است و تمرکز بر عملکرد کلی دولت رزم‌آرا و نه بررسی دقیق سیاست خارجی دارد. جعفر مهدی‌نیا (۱۳۶۳) نیز در کتابی با عنوان زندگی سیاسی رزم‌آرا، مجموعه مقالاتی که در ارتباط با رزم‌آرا در مطبوعات و نشریات آن روزگار به چاپ رسیده است را جمع‌آوری و ویرایش کرده است؛ اثری که تمرکزش بر مسائل داخلی دولت و ترورهای صورت گرفته در دوران رزم‌آرا است. از این جهت، موضوع و محتوای پژوهش حاضر که داده‌های آن از طریق روش کتابخانه‌ای- اسنادی گردآوری شده است، نوآورانه است.

چارچوب نظری

الف. واقع‌گرایی

واقع‌گرایی یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است که سیاست‌های جهانی را بر اساس رقابت دولت‌ها بر سر منافع ملی خود در محیطی آنارشیک یا فاقد اقتدار مرکزی تعریف می‌کند. در واقع‌گرایی تمایز بین فضای داخلی کشورها و فضای بین‌المللی سبب پیدایش وضعیت آنارشیک است؛ چرا که در فضای بین‌المللی برخلاف فضای داخلی وضعیتی سلسله‌مراتبی موجود نیست. از این رو، دولت‌ها که همگی در یک وضعیت مشابه به لحاظ سلسله‌مراتب جای دارند، بر سر توزیع قدرت در فضای بین‌المللی به منازعه می‌پردازند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۲۳۲).

واقع‌گرایی به‌عنوان سنتی فکری و نظری از مهم‌ترین، مطرح‌ترین و ماندگارترین نظریه‌های روابط بین‌الملل است؛ اما واقع‌گرایی مدعی است که «کشف» جدیدی نیست، بلکه سنتی است دیرینه که داعیه جهانی بودن دارد. با انتشار کتاب سیاست میان ملت‌ها از هانس جی. مورگنتا در دهه ۱۹۵۰ بود که واقع‌گرایی به‌عنوان نخستین نظریه‌پردازی تفصیلی و منسجم در حوزه روابط بین‌الملل مطرح شد. مورگنتا^۱ تأکید داشت که واقع‌گرایی و مفروضات آن همیشه مورد توجه و تمرکز دانشوران و سیاستمداران مختلف بوده است. او بر سرشت قدرت‌طلب انسان، حاکم بودن قوانین عینی بر کنش‌های سیاسی و استقلال قلمرو سیاسی از سایر حوزه‌ها تأکید می‌کرد و اینها را لازمه واقع‌گرایی می‌دانست (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۰۵).

واقع‌گرایان اعم از کلاسیک، ساختارگرا یا نئوکلاسیک علی‌رغم تمایز در نقطه عزیمت نظری خود (سرشت بشر یا ساختار نظام بین‌الملل) بر تعیین‌کنندگی وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل تأکید دارند. در جهانی که هیچ دستگاه دولتی یا حاکمیتی مشترک با دسترسی انحصاری به ابزار اجبار وجود ندارد و حکومتی بین‌المللی برای تنظیم رفتار دولت‌ها موجود نیست، دولت‌ها خود را در یک محیط مبتنی بر خودیاری می‌بینند که لازم است برای حفظ امنیت خود در آن محیط، مزیت و توانایی کسب کنند. این به معنای آن است که دولت‌ها ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی خود را افزایش می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۲۹). پس هسته واقع‌گرایی را دولت‌محوری، آنارشی، خودخواهی و الزامات سیاست زور تشکیل می‌دهد (برچیل، ۱۳۹۵: ۴۵). با این مقدمات است که واقع‌گرایان معتقدند دولت‌ها به هیچ اقتدار عالی‌ای پاسخ‌گو نیستند؛ بنابراین خودشان باید به دنبال تأمین منفعت و حفظ خویش بروند، چرا که منافع ملی بر اساس قدرت تعریف می‌شود و اگر دولت‌ها توان کافی نداشته باشند، برای تأمین منافع خود با مشکلات زیادی مواجه خواهند شد (قوام، ۱۴۰۰: ۸۲). هر چند این منافع ملی تعریفی ثابت و قطعی ندارد، اما قدر متیقن منافع ملی، بقاء و حفظ موجودیت واحد سیاسی است، بدین ترتیب منافع ملی هم‌پوشانی کامل با بقای ملی دارد. از این‌رو، بر اساس منطق غالب در سیاست بین‌الملل که همان کسب قدرت و امنیت است، کشورها به‌عنوان بازیگران عاقل، چاره و راهی جز فراهم‌ساختن ابزارهای بقاء ندارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۲۳۱). به‌طور خاص، بقاء در رویکرد واقع‌گرایی از چنان اهمیتی برخوردار است که بیشتر اخلاق‌گرایان نیز با ماکیاولی موافق‌اند که زمانی که امنیت یک کشور کاملاً بستگی به تصمیم اتخاذ شده دارد، نایستی به عدالت یا بی‌عدالتی توجهی کرد (برچیل، ۱۳۹۵: ۷۵).

ب. واقع‌گرایی ساختاری

واقع‌گرایی ساختاری را نخستین بار کنت والتز^۱ در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل ارائه داد. نوواقع‌گرایی به اصول و مفروضه‌های اصلی واقع‌گرایی کلاسیک مانند کشورمحوری، قدرت‌محوری، موازنه قوا، آنارشی و یکپارچگی و عقلانیت کشورها وفادار است؛ اما با این وجود، واقع‌گرایی ساختاری از چند جهت از واقع‌گرایی کلاسیک متمایز می‌شود. واقع‌گرایی ساختاری برخلاف نوع کلاسیک، نظریه‌ای در سطح تحلیل کلان یا تصویر سوم است که

1. Kenneth Neal Waltz

رویکردی از بیرون به درون به سیاست بین‌الملل و نتایج آن دارد. واقع‌گرایی ساختاری نظریه‌ای نظام محور است که بیان می‌کند سیاست بین‌الملل را می‌توان به صورت نظامی که دارای ساختار دقیق و مشخصی است، تعریف کرد. ساختار نظام بین‌الملل متشکل از واحدهای متعامل با قواعد رفتاری مشخص است که در رفتار واحدها نقش تعیین‌کننده دارد و به عملکرد آنها جهت و شکل می‌دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۳).

ساختار نظام بین‌الملل به وسیله یک اصل نظام‌بخش و توزیع مقدرات و توانایی بین واحدها تعریف و تشکیل می‌شود. اصل نظام بخش در سیاست بین‌الملل که به ساختار نظام بین‌الملل شکل می‌دهد، آنارشی است. از این رو، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل و انگیزه و منبع ترجیحات و رفتار سیاست خارجی کشورها در نظام بین‌الملل، ساختار آنارشیک آن است (Waltz, 1979: 93).

بنابراین، در حالی که واقع‌گرایانی مانند مورگنتا، محرک و علت قدرت‌طلبی کشورها را در سطح خرد؛ یعنی در ذات ناقص و معیوب انسان ارزیابی می‌کنند، نواقح‌گرایانی همچون والتز، وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل را مهم‌ترین عامل تلقی می‌کنند که اکتساب و انباشت قدرت را به عنوان یک نیاز ضروری بر کشورها تحمیل می‌کند. نواقح‌گرایان استدلال می‌کنند که این ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که دولت‌ها را به سمت کسب قدرت سوق می‌دهد. چون یک نظام فاقد اقتدار برتر و عدم حضور یک حکومت مرکزی که دولت‌ها را از به‌کارگیری زور و تجاوز علیه یکدیگر باز دارد، انگیزه نیرومندی ایجاد می‌کند تا کشورها در جهت خودیاری به اندازه کافی قدرتمند شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۴).

ب ۱. نگاه علمی

واقع‌گرایی چه در نوع کلاسیک آن و چه ساختاری و نئوکلاسیک، از دیرباز مدعی شناخت علمی و تحلیل واقعیت بدون دخالت دادن هنجارها بوده است. ای. اچ. کار، مورخ بریتانیایی با انتشار کتاب بحران بیست‌ساله، واقع‌گرایی را پایانی بر آرمان‌گرایی و خیال‌پردازی در روابط بین‌الملل دانست و آرمان‌گرایان را به دلیل دنبال کردن پروژه‌های خیال‌پردازانه در جهت تغییر در واقعیت بین‌المللی به باد انتقاد گرفت (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۸۴). کار اشاره می‌کند که ذهن نمی‌تواند رویدادها را تحت تأثیر قرار دهد و یا آنها را دگرگون کند، به همین دلیل است که محقق باید واقعیات را پذیرفته و به تحلیل علل و پیامدهای آن بپردازد. وی با هوشمندی، سعی در بستن راه انتقادات به خود می‌کند و می‌پذیرد که علم سیاست هرگز از آرمان‌پردازی‌رهایی ندارد و این خصوصیت طبیعی است،

اما شاخصه اصلی علم، تحلیل بی‌رحمانه واقعیات است. در ادامه نیز شفاف می‌گوید که توصیه او به پذیرش یا تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل واقعیات نیست. او می‌پذیرد که تغییر ممکن است، اما همیشه باید نقطه عظیمت از واقعیات موجود باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۸۵).

هانس مورگنتا نیز که می‌توان او را نمونه عالی واقع‌گرایی کلاسیک دانست، از نظر معرفت‌شناختی به‌طور کامل مدرن است. زیرا او قائل به امکان شناخت، وجود قوانین عینی قابل کشف، نقش دانش پیشینی و کاربست خرد و تجربه در فرایند شناخت است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۴). از این جهت است که مورگنتا معتقد است در سیاست نیز مانند جامعه قوانینی عینی برگرفته از ذات انسان حاکم است؛ قوانین ثابتی که فارغ از خواست و اراده انسان به‌صورت فرامکانی و فرازمانی در جریان‌اند و محقق روابط بین‌الملل تنها قادر و موظف به کشف و توضیح آنهاست. پس امکان پردازش و ایجاد یک نظریه عقلانی بازتاب‌دهنده این قوانین عینی امکان‌پذیر است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۲۲۹).

در ادامه تطور واقع‌گرایی، شکل‌گیری نواقع‌گرایی حتی گرایش به شناخت علمی را قوت بیشتری بخشید. نواقع‌گرایی شکل‌گرفته در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی بیش از هر چیز، تلاشی برای علمی کردن واقع‌گرایی بود. در واقع متهم شدن واقع‌گرایان کلاسیک به سنت‌گرایی و منطق غیرعلمی، سبب تلاش برخی واقع‌گرایان در جهت ارائه روایتی علمی‌تر از واقع‌گرایی شد که با معیارهای علمی مرسوم دارای انطباق باشد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، کنت والتز مهم‌ترین نماینده تلاش برای علمی کردن واقع‌گرایی در قالب نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری محسوب می‌شد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۱۰۷).

بنابراین، در همه شاخه‌های واقع‌گرایی دولت‌ها کنشگرانی عقلانی هستند، یعنی دولت‌ها از عقلانیت به معنی محاسبه سود و زیان و استفاده از ابزار مناسب برای رسیدن به هدف بهره می‌گیرند. دولت‌ها با محاسبه سود و زیان در تصمیم‌گیری‌ها بر اساس آنچه کم‌هزینه‌تر و بیشتر به نفع آنهاست، عمل می‌کنند و حتی‌الامکان بهترین گزینه را برای رسیدن به هدف انتخاب می‌کنند. به این علت که اگر راهی غیر از این در پیش بگیرند، ممکن است به بهای نابودی‌شان تمام شود (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۳۰-۸۲۹).

ب ۲. موازنه‌سازی

سنت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل با مفهوم موازنه قدرت گره خورده است. تأکید واقع‌گرایان بر این بوده است که با ظهور دولتی قوی که قصد برهم زدن نظم موجود را داشته باشد، اساساً دیگران در برابر آن دست به موازنه می‌زنند و با این اقدام اگر بتوانند مانع از

جنگ می‌شوند و اگر هم قدرت تجدیدنظرطلب به سیاست توسعه‌طلبانه خود ادامه دهد، نهایتاً به جنگ برای بازگرداندن موازنه اقدام خواهند کرد. واقع‌گرایان کلاسیک به این اصل که موازنه‌سازی نوعی انتخاب در سطح دولت‌هاست، توجه دارند. اما واقع‌گرایان ساختاری و به‌ویژه والتز نگاهی مکانیکی به موازنه دارند و آن را اجتناب‌ناپذیر و ناشی از خصلت آنارشیکی نظام بین‌الملل می‌دانند. والتز از این نظر که به تأثیر تهدید و نه صرف قدرت در ایجاد موازنه توجه دارد، عنصر ادراک را وارد بحث موازنه می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۸: ۱۴۵).

والتز بیان می‌کند زمانی که کشوری با انتخاب‌های متعدد برای اتحاد مواجه شود، به جای قدرت از محاسبه میزان ریسک و سطح تهدید به‌عنوان معیار مهم تصمیم‌گیری استفاده می‌کند. برای نمونه اگر کشوری، کشور دیگر را تهدیدی مستقیم برای بقای خود تلقی نماید، بدون در نظر گرفتن برتری قدرت و نفوذ کشور هدف، تلاش خواهد کرد موازنه قدرت ایجاد نماید. کشوری که کشور دیگر را تهدیدی برای بقای خود تلقی نکند، مسلماً به سمت به‌کارگیری استراتژی موازنه قدرت حرکت نخواهد کرد، حتی اگر کشور مورد گفت‌وگو از برتری محسوس قدرت و نفوذ برخوردار باشد. کشورها در برابر تهدید و نه صرفاً قدرت به استراتژی موازنه قدرت روی می‌آورند (سازمند و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

به‌طور منطقی زمانی که نظام بین‌الملل در وضعیت آنارشی بوده و دولت فراملی برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد، خودیاری به تنها راه برای کشورها تبدیل می‌شود. فشارهای ناشی از کشمکش و منازعه در کنار ماهیت بی‌ثبات نظام بین‌الملل موجب می‌شود تا استراتژی موازنه قدرت علیه کشورهایی که قدرت آنها به سرعت در حال افزایش بوده، عقلانی باشد. کشورهایی که به‌طور متناوب از انجام بازی قدرت بر اساس این قوانین ناتوان باشند، سرانجام از میان خواهند رفت (Waltz, 1979: 126-128).

ب ۳. میل به بقا

ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل سه الگوی رفتاری را برای کشورها ایجاد می‌کند: نخست آنارشی باعث بی‌اعتمادی و سوءظن کشورها به یکدیگر می‌شود، آنها همواره از خطر حمله و تجاوز دیگران در هراسن و این نگرانی و ترس معلول این واقعیت است که در محیطی که کشورها قادرند موجودیت کشوری دیگر را از بین ببرند یا تهدید کنند، هر کشوری طبیعتاً نسبت به دیگران بی‌اعتماد است. در یک نظام بین‌الملل که هیچ داور نهایی و مرجع قانونی موجود نیست، کشورها دلیل و انگیزه بیشتری برای سوءظن می‌یابند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۵).

دوم، مهم‌ترین ترجیح و غایت کشورها در نظام بین‌الملل آنارشیک تأمین امنیت و تضمین بقاست. از آنجا که مبارزه برای قدرت در محیطی فاقد اقتدار مرکزی صورت می‌گیرد، دولت‌ها مجبورند تا امنیت و بقای خود را به صورت خودیار تضمین کنند. در این شرایط کشورها برای یکدیگر تهدیدات بالقوه‌ای محسوب می‌شوند و هیچ اقتداری وجود ندارد که کشورهای آسیب‌پذیر را یاری کند؛ بنابراین دولت‌ها نباید برای بقای خود به ضمانت دیگر دولت‌ها تکیه کنند، زیرا در نظام بین‌الملل، ساختار اجازه دوستی و اعتماد را نمی‌دهد. به بیان دیگر به علت فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل، هر یک از دولت‌ها باید به تنهایی امنیت خود را تأمین کند (قوام، ۱۴۰۰: ۸۱-۸۰).

سوم، دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک به دنبال تضمین بقای خود هستند و به این دلیل که برای حفظ امنیت خود نمی‌توانند به دیگر دولت‌ها وابسته باشند، هر دولت خود را تنها و بی‌دفاع می‌بیند و در نتیجه برای تضمین بقای خود سعی در کسب آمادگی می‌کند. این دولت‌ها که از نیات دیگر دولت‌ها در هراسند، خیلی زود درمی‌یابند که بهترین شیوه برای تضمین بقا افزایش قدرت است؛ یعنی هر چه قدرت یک دولت افزایش یابد، احتمال تهدید بقایش کمتر می‌شود. در نتیجه دولت‌ها تمرکز خاصی به نحوه توزیع قدرت در میان خود دارند و می‌کوشند سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهند. دولت‌ها افزایش قدرت خود را در کسب مزیت و افزایش توانایی در زمینه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی نسبت به رقبایشان دنبال می‌کنند (Mearsheimer, 2001: 33-34).

کشورها در نظام بین‌الملل آنارشیک می‌کوشند تا برای تأمین امنیت خود به کسب قدرت مبادرت ورزند و این قدرت عمدتاً برحسب مقدرات و توانایی‌های مادی نظامی و اقتصادی تعریف می‌شود. قدرت فی‌نفسه هدف و غایت سیاست خارجی کشورها نیست، بلکه ابزار مفید و مؤثری برای تأمین امنیت در وضعیت آنارشی بین‌المللی است؛ بنابراین، دغدغه نهایی و هدف غایی کشورها در نظام بین‌الملل تأمین امنیت و نه کسب قدرت است. دلیل امنیت‌طلبی از طریق کسب قدرت نیز بسیار ساده است، چون افزایش توان نظامی و اقتصادی یک کشور، ضریب امنیت و بقای آن را بالا خواهد برد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۷).

نگاهی به زندگی حاج‌علی رزم‌آرا

حاج‌علی رزم‌آرا در سال ۱۲۸۰ ش. در تهران به دنیا آمد. به این علت که در شب عید قربان به دنیا آمده بود، او را حاج‌علی نامیده بودند. نظامی‌گری پیشه خانوادگی او بود و پدرش نیز

افسر ارتش بود (عظیمی، ۱۳۹۸: ۳۹۱). وی تحصیلات نظامی خود را در ایران یا به بیان دقیق‌تر در مدرسه نظام مشیرالدوله آغاز کرد و به درجه افسری نائل آمد. سپس به دانشکده نظامی سن سیر فرانسه اعزام شد و بعد از آن نیز دوره دانشگاه جنگ را در ایران طی کرد. رزم‌آرا دو سال قبل از حمله متفقین به ایران به درجه سرتیپی رسید (عاقلی، ۱۳۷۰: ۷۰۲). وی افسری تحصیلکرده از طبقه متوسط بود که به‌عنوان فردی باهوش، جسور، مصمم و زیرک در سیاست توصیف شده بود. همین ویژگی‌ها باعث شده بود که همواره با رضا خان مقایسه شود، علی‌الخصوص اینکه او نیز همچون رضا خان خود را ناسیونالیستی می‌دانست که مقدر شده است کشور را از عقب‌ماندگی نجات دهد. رزم‌آرا هر زمانی می‌یافت، عقاید ناسیونالیستی خود را در عمل نشان می‌داد که یک نمونه آن، کنار زدن مستشاران آمریکایی از ژاندارمری و برعهده گرفتن فرماندهی ژاندارمری به جای ژنرال شوراسکف بود (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۰۱-۱۰۰).

وی بی‌شک در زمان خود از فرهیخته‌ترین افسران ارتش بود، چندین کتاب در زمینه‌های مختلف از جمله جغرافیا، نقشه‌برداری و استراتژی نظامی به قلم آورده بود و بعدها معلوم شد که در حفظ و نگارش خاطرات خود دستی توانا داشت و یادداشت‌های مفصلی از سفرهای مختلف و رخدادهای مهم زندگی‌اش به‌جا گذاشت (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

حاج‌علی رزم‌آرا سال‌ها قبل از اینکه به نخست‌وزیری برسد، در زمان حمله متفقین به ایران، روز ششم شهریور سال ۱۳۲۰ ش. در جلسه شورای عالی جنگ در موضوع واکنش ارتش ایران به حمله مورد مشورت قرار گرفته بود. او برخلاف نظرات سایر امرای ارتش از نظر نظامی و تاکتیکی ثابت کرد که ارتش ایران حتی برای یک هفته هم قادر به جنگ با قوای بیگانه نیست و بهترین تصمیم برای جلوگیری از کشتار سربازان ایرانی، ترک مخاصمه است (عاقلی، ۱۳۷۰: ۶۸۸). به این ترتیب، سرتیپ جوان نخستین بارقه‌های واقع‌گرایی را در خود آشکار کرده بود و این مهم قطعاً بی‌ربط به تحصیلات و دانش نظامی او نبود.

در ادامه مسیر حرفه‌ای نظامی رزم‌آرا، او پس از اشغال ایران توسط متفقین به فرماندهی لشکر اول مرکز انتخاب شد؛ لشگری متلاشی‌شده، بدون سرباز و با انبارهای خالی. رزم‌آرا با جدیت و تلاش شبانه‌روزی در مدت کوتاهی لشکر را احیاء کرد و سپس به فرماندهی آمادگاه تعلیماتی ارتش رسید. محبوبیت رزم‌آرا در ارتش روزبه‌روز به فزونی می‌رفت و با ایفای نقش مستقیم در آزادسازی کردستان و آذربایجان از دام فرقه‌های دموکرات، لیاقت خود را به اعلا درجه اثبات کرد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۶۹۱-۶۸۹). بعد از آن نیز وی خطر حمله مجدد نظامی شوروی را محتمل تلقی کرده بود و برای مقابله با آن، یک راهبرد مبتنی بر جنگ غیرمنظم

با کمک گرفتن از ظرفیت نظامی عشایر، تسلیح آنان و ایجاد یک سازمان متمرکز عشایری را اتخاذ کرده بود (بیات و رزم‌آرا، ۱۳۹۹: ۱۹۳-۱۹۲). با این پیشینه خاص و منحصر به فرد، دیدگاه رزم‌آرا در موضوع سیاست خارجی نزدیک به همان نحله‌ای است که درکی نظامی از صحنه روابط بین‌الملل دارد؛ یعنی رئالیسم یا واقع‌گرایی.

به این علت که واقع‌گرایی یک نظریه جنگ‌محور است که اصل را بر تنازع و جنگ می‌بیند و صلح را یک استثناء می‌داند. منازعه، جنگ یا استعداد و قابلیت وقوع آن یک حالت طبیعی در روابط بین دولت‌ها است. از این رو، کشورها همواره در معرض ستیز با یکدیگر قرار دارند. از این نظر، سیاست یک ستیز دائمی برای منفعت در شرایط فقدان امنیت و اعتماد است (برچیل، ۱۳۹۵: ۴۷-۴۶).

نخست‌وزیری حاج‌علی رزم‌آرا

در خلال سال‌های بعد از حمله متفقین و زمانی که رزم‌آرا در حال تثبیت و منسجم کردن سازمان ارتش ایران بود، در سوی دیگر، دولت‌ها یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند؛ بنابراین، بی‌جهت هم نبود اگر شخصی مانند رزم‌آرا کاندیدای نخست‌وزیری شود، آن هم با توجه به فقدان ثبات در نهادهای سیاسی کشور و طفره رفتن رجال باتجربه سیاست از پذیرش مسئولیت.

دوره نخست‌وزیری رزم‌آرا در چنین بستری پدید آمد و صدارت رزم‌آرا خود معلول سازش یا ائتلافی گسترده بود؛ ائتلافی گسترده و اما ناخواسته. از یک سو دولت‌های انگلستان، ایالات متحده و شوروی هر کدام به دلایل مشخص با نخست‌وزیری او موافق بودند و از سوی دیگر شاه نیز بعد از مدتی بدبینی، به نخست‌وزیری او ابراز تمایل کرد. این ائتلاف از یک طرف به دلیل شرایط پیچیده استیفای حقوق نفتی ایران و از طرف دیگر با هنرمندی و کیاست رزم‌آرا در مواجهه با دیگر بازیگران داخلی و خارجی به دست آمد (موحد، ۱۴۰۰: ۱۱۸-۱۱۶).

از زمان سقوط قوام در آذر ۱۳۲۶ ش. هیچ کابینه مؤثری بر سرکار نیامده بود. رزم‌آرا نیز به عنوان فردی قوی و پرتحرک که افکار اصلاح‌طلبانه دارد و مدت‌ها بود در انتظار بزرگ‌ترین جاه‌طلبی عمر خود به سر می‌برد، بعد از منصور به نخست‌وزیری رسید. نخست‌وزیری رزم‌آرا از رهگذر اتفاق نظر ایالات متحده، انگلستان و رضایت شاه به دست آمده بود. ایالات متحده که در پی ایجاد ثبات اقتصادی در کشورهای جهان سوم برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود، رزم‌آرا را مناسب‌ترین شخصی می‌دانست که می‌تواند به هیئت اقتصادی اعزامی آمریکا

به ریاست هنری گریدی^۱ کمک کند. انگلستان نیز امیدوار بود که با روی کار آمدن رزم‌آرا چشم‌انداز بهتری در جهت حل مسئله نفت پدیدار شود (عظیمی، ۱۳۹۸: ۳۹۰-۳۸۹). رزم‌آرا نیز برای رسیدن به نخست‌وزیری به همه، در باغ سبز را نشان داده بود؛ از ایستادن مقابل نفوذ کمونیسم تا آزادی زندانیان توده‌ای که پس از ترور شاه دستگیر شده و هنوز در زندان بودند (فرمانفرمائی، ۱۳۷۸: ۲۹۰). در مجموع تصور بر این بود که دولت رزم‌آرا دولتی باثبات و قدرتمند خواهد بود و این ثبات را به سایر بحران‌ها نیز انتقال خواهد داد. خوش‌بینی به او تا حدی بود که نیویورک تایمز نوشته بود: رزم‌آرا تنها فردی است که می‌تواند ایران را از بی‌ثباتی سیاسی و ورشکستگی مالی نجات دهد (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۳۲۴).

الف. نگاه علمی

همان‌گونه که گذشت، واقع‌گرایان ساختاری سعی دارند مبدأ تحلیل را شناخت واقعیات و بررسی علمی و تخصصی شرایط موجود قرار دهند. حتی واقع‌گرایان کلاسیک نیز از نظر معرفت‌شناختی مدرن‌اند، چرا که قائل به امکان شناخت، وجود قوانین عینی قابل کشف، نقش دانش پیشینی و کاربست خرد و تجربه در فرایند تحلیل هستند. این نوع نگاه علمی، رگه‌های معرفت‌شناسی پوزیتیویستی را در این رویکرد نمایان می‌سازد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۶). از این جهت است که واقع‌گرایی بیان می‌دارد سیاست را نیز مانند جامعه قوانینی عینی برگرفته است؛ قوانین ثابتی که فارغ از خواست و اراده انسان به‌صورت فرامکانی و فرازمانی در جریان‌اند و محقق روابط بین‌الملل تنها قادر و موظف به کشف و توضیح آنهاست. پس امکان پردازش و ایجاد یک نظریه عقلانی بازتاب‌دهنده این قوانین عینی امکان‌پذیر است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۲۲۹).

این شناخت واقعیات و بررسی تخصصی شرایط موجود در حوزه بین‌المللی برای رزم‌آرا به‌گونه‌ای جالب‌توجه نمایان شده بود. او که از معدود افسران باسواد و تحصیلکرده ایرانی بود، از ابتدا با رویکردی علمی تربیت شده بود و از بعضی افسران ارتش ایران که در بریگارد قزاق تربیت شده و بعدها با ادغام نیروهای مسلح به خدمت ارتش درآمده بودند، تبار تحصیلی بسیار متفاوتی داشت (جان‌پولاد، ۱۳۹۸: ۳۸). رزم‌آرا در دوره مسئولیت خود در دانشگاه جنگ، تلاش‌های زیادی برای ارتقای دانش جغرافیای نظامی ایران به عمل آورد. جغرافیای نظامی تا پیش از حضور رزم‌آرا در دانشگاه جنگ، زمینه‌ای مغفول مانده از دانش نظامی و

^۱. Henry Francis Grady

بین‌المللی ایران بود و جز چند اثر ابتدایی و ساده که در دوره قاجار و ابتدای سلسله پهلوی تألیف شده بودند، تلاشی در این حوزه صورت نگرفته بود. در آثار چاپ‌شده نیز گاه‌ها محتوای آثار، ارتباط چندانی با جغرافیای نظامی نداشت (بیات و رزم‌آرا، ۱۳۹۹: ۹۷-۹۵). وی با علم به ضعف در این حوزه مهم و راهبردی، یک پروژه طولانی‌مدت را که شامل دو بخش بود، آغاز کرد. بخش اول مطالعه تألیفات گذشته بود و بخش دوم سفرهای گروهی به نقاط حساس جغرافیایی ایران را شامل می‌شد. حاصل این پروژه، مجموعه‌ای بیست‌جلدی از جغرافیای نظامی ایران شد و در اختیار دانشگاه‌های نظامی ایران قرار گرفت و نکته جالب‌توجه در این مجموعه، اختصاص یافتن ۱۵ جلد به نقاط مرزی ایران است (بیات و رزم‌آرا، ۱۳۹۹: ۱۱۹-۱۱۷). تأکید رزم‌آرا بر نقاط مرزی نشان می‌دهد که او هم ماهیت تهدید و منازعه را درک کرده بود و هم ضعف علمی-پژوهشی در حوزه شناخت وضعیت و جایگاه کشور را فهمیده بود. این تبار تحصیلی و پژوهشی خاص رزم‌آرا زمانی برای اولین بار خود را نشان داد که در جلسه شورای عالی جنگ در مورد واکنش ارتش به حمله متفقین مورد مشورت قرار گرفت و به لحاظ تاکتیکی و نظامی نشان داد که ارتش از هم پاشیده ایران توان ایستادگی در مقابل متفقین را ندارد و بهترین راه، صدور فرمان ترک مخاصمه است، چرا که از کشتار سربازان ایرانی و از بین رفتن زیرساخت‌های کشور جلوگیری می‌کند. در اینجا ما شاهد سرریز شدن دیدگاه علمی و تاکتیکی رزم‌آرا به حوزه عملی هستیم. وی بقای نیروهای نظامی و سامان سیاسی کشور را مهم‌تر از هر چیز می‌داند، پس طبیعتاً حامی فرمان ترک مخاصمه است.

رزم‌آرا با هم‌بین روحیه و منش کاندیدای نخست‌وزیری شده بود. آمریکایی‌ها نیز برای به انجام رساندن اصلاحات اقتصادی خود او را مناسب می‌دیدند. هم از جهت روحیه نظامی و سخت‌گیرانه او که می‌بایست جانشین نخست‌وزیران ضعیف و بی‌اراده شود و هم به علت تحصیلات برجسته‌ای که او را از سایر نظامیان مجزا می‌کرد.

او به آمریکایی‌ها قول داده بود که برنامه‌ای جدی برای اصلاحات پیش خواهد گرفت. آمریکا هم بر این نظر بود که رزم‌آرا با در اختیار داشتن ارتش، بهترین گزینه برای اصلاحات است؛ اصلاحاتی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و برقراری رژیم قراردادهای تنصیف عواید (Cottam, 1988: 88). کابینه رزم‌آرا نیز همانگونه که قابل پیش‌بینی بود، متشکل از مدیران کل تحصیلکرده و متخصص بود، به این نیت که اهداف اصلاح‌طلبانه او را یاری کنند (عظیمی، ۱۳۹۸: ۳۹۴). چرا که رزم‌آرا پیش از تصدی مقام نخست‌وزیری از افراد متخصص

در حوزه‌های مختلف درخواست کرده بود که برای هر وزارتخانه برنامه‌ای مدون و مشخص در حوزه اهداف و نحوه عملکرد ارائه دهند و از رهگذر ارائه و بررسی این برنامه‌ها، اکثر وزرای خود را انتخاب کرد (مهدی‌نیا، ۱۳۶۳: ۱۶-۱۵).

مهم‌ترین مسئله‌ای که دولت رزم‌آرا با آن مواجه بود، نحوه تعامل با کمیسیون نفت مجلس بود که وظیفه رسیدگی به قرارداد الحاقی را داشت. از میان وزارتخانه‌های کابینه، وزارت دارایی به جهت نظارت و اطلاعاتی که در حوزه نفتی داشت، از اهمیت بالایی برخوردار بود و وزارت دارایی و متخصصان نفتی آن همکاری کامل و جامعی را با کمیسیون نفت به عمل آوردند. کمیسیون نفت بر طبق وظیفه خود در باره بررسی قرارداد الحاقی، از وزارت دارایی ارسال تمام اسناد و پرونده‌های محرمانه و غیرمحرمانه مربوط به نفت را درخواست کرد. پرونده‌های نفتی هم با مجاهدت برخی اعضای وزارت دارایی و اداره امور امتیازات با جزئیات مناسب ثبت و نگهداری شده بود و دکتر حسین پیرنیا که خود نقش اصلی را در جمع‌آوری و نگهداری این اسناد به عمل آورده بود، مقدمات ارسال را فراهم کرد و خود نیز به‌عنوان نماینده وزارت دارایی در کمیسیون حضور به عمل آورد و به سؤالات اعضای کمیسیون پاسخ داد و نظر خود مبنی بر کافی نبودن قرارداد الحاقی را به اعضای کمیسیون اطلاع داد. به بیان حسین پیرنیا، حتی رزم‌آرا نیز نسبت به بیان نظرات او ابراز نارضایتی نمود (پیرنیا، ۱۳۳۱: ۱۱۳-۱۱۱). در ادامه نیز منوچهر فرمانفرمائی‌ان که از متخصصان ایرانی در حوزه نفت بود و ریاست اداره کل نفت، امتیازات و معادن را برعهده داشت، مأمور تعامل با کمیسیون از جانب دولت شد. کمیسیون نفت در دوره رزم‌آرا تبدیل به صحنه صف‌آرایی نگاه تکنیکی-اقتصادی و محافظه‌کارانه به مسئله نفت در مقابل نگاهی آرمانی به مسئله استقلال ایران شد.

مدتی که از عمر کمیته گذشت، آشکار شد که جنبه‌های فنی و اقتصادی نفت به‌ندرت مورد توجه قرار دارد و نمایندگان در امور نفتی اطلاعی ندارند. کمیته صحنه برخورد احساسی با مسئله نفت شده بود و کار حتی به جایی رسیده بود که مصدق مذاکره با شرکت نفت را به دلیل بی‌رحمی، بی‌مورد می‌دانست. مصدق به دلارها و سنت‌ها یا تعداد بشکه‌های نفت در روز توجهی نداشت و برای او مسئله اصلی، حاکمیت خدشه‌دار شده ایران بود و همین بود که او را به این نتیجه رساند که شرکت باید برود. در زمان بررسی‌های کمیسیون نفت، قرارداد شرکت آمریکایی آرامکو با عربستان به نتیجه رسیده بود و اعضای کمیسیون نیز درخواستی مبنی بر اطلاع از کم و کیف استخراج نفت در عربستان با قرارداد جدید را به

اطلاع دولت رساندند. زمانی که با ارائه اسناد منتشره خود شرکت آرامکو به اطلاع اعضای کمیسیون رسید که سالانه ۱۷ میلیون تن نفت در عربستان تولید می‌شود، کمیته از خشم منفجر شد. آن‌هم به این دلیل که تصور می‌کردند این ارقام جعلی است و توسط انگلیس جعل شده است. اطلاع آنها از موضوعی که در دست بررسی آن بودند، به حدی بود که به نماینده دولت در امور نفتی (منوچهر فرمانفرمائیان) ابراز داشتند چنین سطحی از تولید اصولاً غیرممکن است. علت این واکنش کمیته و در رأس آنها حسین مکی در این تصور ریشه داشت که اعضای کمیسیون معتقد بودند دنیا بدون نفت ایران فرو می‌ریزد. این تصور علی‌رغم تلاش متخصصان نفتی نه در کمیسیون و نه بعدها در دولت دکتر مصدق تغییر نیافت و از علل قابل توجه ناکامی دولت دکتر مصدق بود (فرمانفرمائیان، ۱۳۷۸: ۲۹۴-۲۹۳). به‌گونه‌ای که حتی مذاکره‌کنندگان آمریکایی بعدها ابراز داشتند که علی‌رغم تلاش‌های فراوان موفق نشدند واقعیات و مسائل تخصصی حوزه نفت را به دولت دکتر مصدق نشان دهند یا حداقل دکتر مصدق به شکل دیگری از مسائل توجه داشت (McGhee, 1983: 390).

جلوه‌ای دیگر از نگاه رزم‌آرا به مسئله نفت که دغدغه اصلی سیاست خارجی دولت بود، در سخنرانی روز دوم دی ۱۳۲۹ ش. در جلسه خصوصی مجلس روشن شد، جایی که رزم‌آرا در پاسخ به هواداران ملی شدن نفت اشاره کرد که ایران در وضعیت کنونی به لحاظ صنعتی قادر به برعهده گرفتن کلیه عملیات نفتی از استخراج تا فروش نیست. رزم‌آرا با اشاره به ملی شدن نفت مکزیک، رکود اقتصادی مکزیک به علت کاهش حجم استخراج نفتی و بحران‌های نفتی آن کشور را یادآور شد؛ بحران‌هایی که مکزیک را وادار به مذاکره مجدد با کمپانی‌های نفتی برای ازسرگیری استخراج نفت مکزیک کرده بود. رزم‌آرا سپس از نمایندگان درخواست کرد که سرمایه‌ها و منابع کشور به خطر نیفتد. در این سخنرانی رزم‌آرا از جایگاه مشاوره‌ای که وظیفه داشت و می‌بایست نکاتی را گوشزد کند، صحبت کرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۹/۱۰/۲).

رزم‌آرا سعی داشت نگاه‌ها را به سمت تجربه دیگر کشورها در زمینه نفت و وضعیت اقتصادی آنها پیش و پس از مبارزه با استعمارگران جلب کند و اشاره او به مکزیک از این جهت بود. در واقع مکزیک پس از ملی کردن نفت در سال ۱۹۳۸ م. دچار تحریم اقتصادی از جانب انگلستان و ایالات متحده شده بود. ارزش پول آن ۴۰ درصد پایین آمده بود و ۳۵ درصد از مجموع بازرگانی آن کاهش یافته بود. آنچه فضای تنفسی برای دولت مکزیک ایجاد کرد، خرید نفت از جانب آلمان هیتلری و سپس ایتالیا بود. در ادامه نیز آغاز جنگ جهانی

دوم، دغدغه‌های مهم‌تری را برای دول متفق ایجاد کرد و دولت مکزیک از سقوط نجات یافت (فاتح، ۱۳۹۸: ۱۴۱).

آنچه رزم‌آرا به‌عنوان بدیل وضعیت مکزیک در نظر داشت، مورد ونزوئلا بود. در جریان مبارزات نفتی ونزوئلا با شرکت استاندارد اوپل آمریکا، دولت ونزوئلا به‌جای پذیرفتن الگوی مکزیک و ملی کردن صنعت نفت، قراردادی بر اساس تنصیف سود حاصله از عملیات نفتی امضاء کرده بود. ایالات متحده نیز از بیم پیگیری سیاست ملی‌شدن نفت توسط ونزوئلا، افزایش سهم قابل توجه را پذیرفت. به‌تبع این قرارداد جدید، درآمد دولت ونزوئلا از ۵۰ میلیون دلار در سال ۱۹۴۳م. به ۴۱۷ میلیون دلار در سال ۱۹۴۸م. رسیده بود (تاج‌بخش و نجم‌آبادی، ۱۴۰۰: ۳۰).

ب. موازنه‌سازی

برخلاف نظریه لیبرال روابط بین‌الملل که تعامل کشورها با یکدیگر را به صورت بازی با حاصل جمع مثبت می‌بیند و به مزیت نسبی در روابط بین دولت‌ها باور دارد، واقع‌گرایان تعامل دولت‌ها را به‌صورت بازی با حاصل جمع صفر می‌بینند و به مزیت مطلق نظر دارند (Donelan, 1990: 25). واقع‌گرایان ساختاری اشاره دارند که ساختار نظام بین‌الملل اجازه دوستی و اعتماد را نمی‌دهد، به این علت که آنارشیک است و دارای نظم سلسله‌مراتبی مانند درون یک دولت نیست. چرا که در حالت آنارشی، دنباله‌روی یعنی تقویت کسی که ممکن است در آینده علیه ما شود و این کاملاً غیرعقلانی و خطرآفرین است. در این نگاه، در حالت آنارشی دولت‌ها بیشتر دست به موازنه‌سازی می‌زنند تا اینکه سیاست دنباله‌روی را در پیش بگیرند؛ سیاست موازنه‌سازی در این شرایط عقلانی‌تر از سیاست دنباله‌روی است (برچیل، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۲).

سیاست دنباله‌روی به‌جای موازنه‌سازی در دولت‌های قبل باعث بحران در روابط ایران و شوروی شده بود. ابتدا بعد از رد درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۲۳ش. روابط ایران و شوروی دچار بحران شد، بحرانی که دامنه تهدیدات آن تمامیت ارضی ایران را هم شامل شد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۹۸: ۹۶-۹۵). همچنین بعد از رد شدن قرارداد قوام-سادچیکف در مجلس شورای ملی، روابط ایران و شوروی خصمانه گردیده و یک دوره جدید بحران در روابط دو کشور آغاز شده بود، بحرانی که تا روی کار آمدن رزم‌آرا ادامه یافت (ازغندی، ۱۳۸۷: ۱۵۷). دولت‌هایی هم که مسئولیت می‌پذیرفتند، عمدتاً به اردوی غرب نزدیک‌تر بودند و این امر، سبب ایجاد بحران‌های متفاوتی در حوزه سیاست خارجی شده بود. اما رزم‌آرا در سیاست خارجی موازنه‌سازی را در پیش گرفت، در ابتدا و در

زمانی که کاندیدای نخست‌وزیری به‌شمار می‌رفت، از نزدیکی کامل به یک دولت خاص دوری می‌کرد و ارتباط مناسبی را با هر سه دولت شوروی، انگلستان و آمریکا داشت (موحد، ۱۴۰۰: ۱۱۷) و پس از تصدی مقام نخست‌وزیری نیز این رویه ادامه پیدا کرد. رزم‌آرا با امضای قرارداد بازرگانی بین ایران و شوروی، هم وضعیت اقتصادی نابسامان را تا حدی بهبود بخشید و هم اختلافات سیاسی را کمرنگ کرد. در پی ادامه مذاکرات دولت، سربازان ایرانی که در اثر درگیری‌های مرزی با شوروی دستگیر شده بودند، آزاد شدند و موافقت شد که یک کمیسیون برای رفع اختلافات طرفین در نقاط مرزی تعیین شود (جامی، ۱۳۹۸: ۵۰۹-۵۰۸). تحریک شوروی برای امضای موافقتنامه تجاری با ایران از طریق مانور دولت بر سر اصلاح راه ترانزیت ایران و ترکیه صورت گرفت. دولت قصد داشت در صورت عدم تمایل شوروی به ایجاد موافقتنامه تجاری، بازرگانان گیلانی و آذربایجانی را از طریق مسیر ترانزیتی ترکیه به اروپا بفرستد و از محاصره اقتصادی کشور جلوگیری کند. اقدامی که به ثمر رسیدن موافقتنامه تجاری را تسهیل کرد (مهدی‌نیا، ۱۳۶۳: ۲۳۹). امضای موافقتنامه‌های تجاری محدود به شوروی نبود و موافقتنامه‌هایی مشابه با آلمان، فرانسه و ایتالیا هم منعقد شد (عظیمی، ۱۳۹۲: ۴۰۵). اقدام مؤثر دیگر در سیاست خارجی رزم‌آرا، اجتناب از درگیر شدن ایران در جنگ کره بود، چرا که دولت آمریکا طی درخواستی خواستار اعزام سربازان ایرانی به کره جنوبی شده بود؛ درخواستی که توسط رزم‌آرا رد شد و مراتب آن به اطلاع تریگو لی^۱ دبیرکل سازمان ملل متحد رسید (جامی، ۱۳۹۸: ۵۱۷).

این سیاست موازنه‌سازی تا حدی هم بر مسئله مذاکرات نفتی ایران و انگلیس مؤثر واقع شده بود و ایالات متحده که نزدیک شدن دولت به شوروی را برنمی‌تابید، به انگلستان فشار وارد می‌کرد که در مذاکرات با ایران منافع ایالات متحده را در نظر داشته باشد و به‌گونه‌ای عمل نکند که ایران نسبت به جبهه غرب بدبین شده یا اینکه در اثر بحران اقتصادی به‌طور کامل به سمت شوروی گردش کند (فرمانفرم‌مائی‌ان، ۱۳۷۸: ۲۹۷). این نگرانی ایالات متحده در همان سالی ابراز شده بود که رزم‌آرا نشان لیاقت ایالات متحده را از جانب هری ترومن^۲ دریافت کرده بود؛ آن‌هم به دلیل نقش مهم رزم‌آرا در استمرار روابط دوستانه ایالات متحده و ایران (بیات و رزم‌آرا، ۱۳۹۹: ۴۵۲). به بیان دیگر، سیر اتفاقات نشان می‌داد که رزم‌آرا در سیاست موازنه‌سازی‌اش موفق عمل کرده است. وجه دیگر سیاست موازنه‌گرایی رزم‌آرا، عدم اعتماد به ایالات متحده در مذاکرات نفتی ایران و خارج نگه‌داشتن ایالات متحده از مذاکرات

^۱. Trygve Lie

^۲. Harry S. Truman

مستقیم ایران و انگلستان بود. هنری گریدی سفیر آمریکا و ماکس تورنبرگ^۱ رئیس مشاوران ماوراءبحار آمریکا جهت ورود به عرصه مذاکرات تلاش می‌کردند. حتی تورنبرگ در دیداری حضوری پیشنهاد خود را در مسئله نفت بیان کرد، اما مورد توجه رزم‌آرا قرار نگرفت؛ چرا که او می‌خواست خود مسئله نفت را حل کند و به ایالات متحده در ادامه همان سیاست موازنه‌گرایی بیش از حد نزدیک نشود (صفائی، ۱۳۷۱: ۱۱۲-۱۱۱). به این جهت که تحلیل مقاله بیشتر به نمود این سیاست موازنه‌گرایی نزدیک شود، لازم است به گزارشی که هندرسون^۲ (سفیر ایالات متحده در ایران) مورخ دهم شهریور ۱۳۳۲ش. به وزارت امور خارجه آمریکا ارسال کرده است، اشاره شود. در این گزارش، هندرسون از گفتگوی خود با زاهدی در مورد روابط ایران و شوروی پرده برمی‌دارد؛ گفتگویی که در آن زاهدی، رزم‌آرا را متهم به برخورد متظاهرانه با شوروی می‌کند و هندرسون نیز از اینکه نخست‌وزیران پیشین ایران (رزم‌آرا و مصدق) سعی در بازی‌دادن آمریکا و شوروی علیه هم داشتند، گلایه می‌کند. این گفتگو سرانجام با تعهد زاهدی مبنی بر اینکه تا زمان حضور او بر مسند قدرت، دوبه‌هم‌زنی میان آمریکا و شوروی رخ نخواهد داد، پایان می‌یابد (گلنون، ۱۳۹۷: ۳۵۲-۳۵۱).

رکن دیگر تلاش رزم‌آرا برای موازنه‌گرایی، برگزاری کنفرانس اقتصادی کشورهای اسلامی بود. در روز ۱۱ مهر ۱۳۲۹ش. دومین کنفرانس اقتصادی کشورهای اسلامی در تهران برگزار شد و نمایندگان کشورهای اسلامی در این کنفرانس شرکت کردند. کنفرانس اقتصادی کشورهای اسلامی نهادی بود که بر طبق اساسنامه آن با هدف پیشرفت اقتصاد ممالک اسلامی برای مساعدت به ارتقاء سطح زندگی، آسایش ملی و توسعه همکاری و هماهنگی در امور اقتصادی ملل اسلامی ایجاد شده بود. اما دولت حتی از جانب قشر مذهبی نیز برای برگزاری این کنفرانس حمایت نشد و این اقدام رزم‌آرا از جانب مطبوعات و مردم مورد انتقاد قرار گرفت (خسروی و همکاران، ۱۳۹۸: ۷۵-۷۳). در جریان برگزاری همین کنفرانس بود که شوروی دیون مالی معوقه خود در مورد شرکت شیلات ایران را به دولت پرداخت کرد (مهدی‌نیا، ۱۳۶۳: ۲۳۶).

ج. میل به بقاء

آخرین مرحله‌ای که از نظرگاه این پژوهش نشان‌دهنده دیدگاه واقع‌گرایانه رزم‌آرا نسبت به سیاست خارجی است، نحوه تعامل با مذاکرات نفت است. کمیسیون نفتی تشکیل شده در

^۱. Max Weston Thornburg

^۲. Loy Wesley Henderson

مجلس که وظیفه بررسی قرارداد الحاقی نفت را داشت، در روز چهارم آذر ۱۳۲۹ در یک جلسه سری تصمیم به رد لایحه قرارداد الحاقی گرفت و اعلام داشت که مذاکرات و مطالعات قرارداد الحاقی را کافی برای استیفای حقوق ایران نمی‌داند. از این جهت که کمیسیون نفت لایحه قرارداد الحاقی را رد کرده بود، مجلس شورای ملی در روز ۲۹ دی ۱۳۲۹ ش. با تصویب قانونی، دو ماه دیگر به فرصت کمیسیون نفت افزود تا بررسی‌های خود را ادامه داده و در باره نحوه استیفای حقوق نفتی ایران و تعیین رویه و وظیفه دولت تصمیم‌گیری کند (کاشانی، ۱۳۹۸: ۱۰۱).

اساساً قرارداد الحاقی پیشنهاد شده از جانب شرکت نفت ایران و انگلیس، همان‌گونه که از نامش هویداست، تأییدی بر قرارداد ۱۹۳۳ بود و صرفاً اصلاحاتی خرد در آن به وجود می‌آورد و اصل امتیازنامه زیر سؤال نمی‌رفت. در حالی که پیش از این، با سخنرانی تقی‌زاده در مجلس شورای ملی مشخص شده بود که امتیاز ۱۹۳۳ مبنایی حقوقی و قانونی ندارد. در قرارداد الحاقی، میزان حق‌الامتیاز ایران از هر تن چهار شلینگ به هر تن شش شلینگ افزایش یافت، میزان مالیات پرداختی شرکت نفت به دولت ایران ۲۰ درصد افزایش یافت، شرکت می‌پذیرفت که سهم سود ایران را قبل از کسر شدن مالیات بر درآمد دولت انگلستان بپردازد و از طرف دیگر، کلیه دعاوی ایران در شرکت‌های تابعه شرکت نفت ایران و انگلیس از میان می‌رفت و قابل‌پیگیری نبود (فرشادگر، ۱۳۹۳: ۱۷۵-۱۷۳).

رد شدن قرارداد الحاقی در کمیسیون نفت، پایان تلاش دولت برای مانور حول محور این قرارداد نبود. چند هفته بعد از رد قرارداد الحاقی، یعنی در پنجم دی ۱۳۲۹ ش. فروهر وزیر دارایی در مجلس به دفاع از قرارداد پرداخت. او از تلاش‌های دولت‌های گذشته به منظور کسب بهترین نتایج برای مردم دفاع کرد و جنبه‌های مثبت قرارداد فعلی را خاطرنشان ساخت. وضعیت و جو مجلس در حین جلسه به‌گونه‌ای بود که حتی زمانی که فروهر می‌خواست با توجه به ارقام مربوط به تولیدات کشور مکزیک نشان دهد که چگونه ملی شدن، اقتصاد آن کشور را عقب برده، سخنان او به‌عنوان جعلیات انگلیسی‌ها با هو و جنجال روبرو شد. اما شگفتی برای نمایندگان در آخرین لحظه آشکار شد، زمانی که فروهر در پایان سخنانش گفت: دولت از پیشنهاد شرکت نفت ایران و انگلیس ناخرسند است و حمایت خود را از آن پس می‌گیرد. متن این سخنرانی فروهر، صبح همان روز به تأیید رزم‌آرا رسیده بود (فرمانفرم‌نایان، ۱۳۷۸: ۲۹۹-۲۹۸). تحلیل اینکه نیت رزم‌آرا در آن برهه زمانی چه بوده است، به غایت دشوار است؛ اما اگر او را بازیگری حسابگر و منطقی در نظر بگیریم

(همان‌گونه که اکثر عمرش چنین بود)، می‌شود این‌گونه تصور کرد که پس‌گرفتن لایحه قرارداد الحاقی از مجلس و سپس ارائه پیشنهادهای بهتر که رزم‌آرا مشغول آن بود، می‌توانست از او یک برنده بسازد و بحران نفتی را به پایان برساند.

رزم‌آرا بعد از رد شدن قرارداد الحاقی، به مذاکرات خود با انگلیسی‌ها ادامه داد و به پیشنهادی مبنی بر تقسیم ۵۰-۵۰ سود خالص حاصل شده از عملیات نفتی با شرکت نفت رسیده بود، به‌علاوه پرداخت ۵ میلیون لیره کمک و ۲ میلیون لیره وجه پرداختی علی‌الحساب به صورت ماهیانه؛ اما وی در پی دریافت امتیازات بیشتر بود (صفائی، ۱۳۷۱: ۱۳۲-۱۳۰). رزم‌آرا قصد داشت اصل ملی شدن را نیز به امتیازنامه وارد کند، پس با کمک اعضای کمیسیون نفت که عضو جبهه ملی نبودند، نقشه‌ای طرح کرد. آن‌هم به این شکل که ابتدا یک قرارداد تنصیف سود به صورت موقت منعقد شود و پس از آن، ملی شدن صنعت نفت به‌عنوان هدف غایی و مطلوب ایران در مرحله دوم دنبال شود. در عین حال، رزم‌آرا که حساسیت اصل ملی شدن را نزد انگلیسی‌ها می‌دانست، به آنها متذکر می‌شد که پذیرش این اصل فقط در ظاهر است. اما سرانجام شپرد^۱ سفیر وقت انگلستان در ایران، رزم‌آرا را از دنبال کردن این طرح بر حذر داشت و رفتار او را بسیار قابل ایراد دانست و تأکید دوباره انگلستان به قرارداد تنصیف سود (۵۰-۵۰) را تکرار کرد. به نظر می‌رسد تصور رایج که بیان می‌دارد رزم‌آرا پیشنهاد تنصیف را علنی نکرده بود تا در یک لحظه خاص با مطرح کردن آن به مخالفان خود ضربه بزند، تنها بخشی از حقیقت است. زیرا رزم‌آرا از اهمیت نمادین فکر ملی شدن آگاه بود، آن‌هم در وضعیتی که فکر ملی شدن به‌طور گسترده‌ای شایع شده بود و این موضوع او را به شدت نسبت به پذیرش قرارداد تنصیف سود توسط مجلس و افکار عمومی بدبین کرده بود. شاید او انتظار داشت که در ادامه، امتیازات بیشتری از انگلیسی‌ها بگیرد که به نحوی شامل فکر ملی شدن باشد و او را قادر سازد تا مسئله نفت را با موفقیت حل نماید. چنانکه میدلتون^۲ سفیر انگلیس بعدها گفته بود که رزم‌آرا مشغول تمهید برای دستیابی به موضعی بود که بیشترین استفاده را از قرارداد ۵۰-۵۰ بنماید، اما ترور رزم‌آرا این فرآیند را متوقف کرد (عظیمی، ۱۳۹۸: ۴۱۳). در واقع رزم‌آرا بعد از دریافت پیشنهاد تنصیف سود (۵۰-۵۰)، مذاکره بر سر سود بیشتر را رها کرده بود و به دنبال دریافت امتیازهای غیرمالی از شرکت در قالب قرارداد ۵۰-۵۰ بود. کمپانی نفت ایران و انگلیس هم در مورد امتیازات غیرمالی در حوزه نفت حاضر به مذاکره نشد. رزم‌آرا به دنبال زمان بیشتر جهت ارتقای جایگاه خود در مذاکرات رفت

1. Francis Michie Shepherd
2. George Humphrey Middleton

و به همین دلیل در یکی از جلسات کمیسیون نفت خطاب به دکتر مصدق و یارانش اعلام داشت که هرکس از اقدام بی‌درنگ طرفداری کند، خائن است (Goode, 1989: 88-89).

در زمانی که بررسی‌ها توسط کمیته نفت بعد از تمدید زمان آن ادامه می‌یافت، رزم‌آرا روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۹ در جلسه کمیته نفت حضور یافت و در توضیحاتی که برای اعضای کمیسیون داد، فاش کرد که اکنون انگلیسی‌ها آماده قبول اصل ۵۰-۵۰ یا تنصیف سود حاصله از عملیات نفتی هستند. کمی بعد خبری فاش شد مبنی بر اینکه دولت انگلیس اظهار تمایل کرده تا وام ۲۵ میلیون دلاری را که پیش‌تر به علت عدم تصویب قرارداد الحاقی مسدود کرده بود، به ایران بپردازد (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۷۸: ۳۰۷-۳۰۵).

ریشه تأکید رزم‌آرا بر قرارداد تنصیف سود بر چند نکته استوار بود: یکی سود مالی قابل توجهی که از این قسم قرارداد حاصل می‌شد و دیگر اینکه اصولاً قراردادهای تنصیف سود ابتکار ایالات متحده و برخلاف نظر انگلستان بود. ایالات متحده به دلیل ترس از نفوذ کمونیسم در کشورهای خاورمیانه در پی بهبود وضعیت اقتصادی این کشورها بود و همچنین قصد داشت سلطه خود بر کالای راهبردی نفت را تضمین کند. ایالات متحده بعد از امضای قرارداد تنصیف سود با ونزوئلا، همین‌الگو را در عربستان پیاده کرد و انگلیسی‌ها کوشش بسیاری به خرج دادند تا اعلام قرارداد ایالات متحده با عربستان را به تأخیر اندازند. به این علت که مجبور نباشند به قراردادی بر مبنای تنصیف سود با ایران تن دهند؛ اما موفق نشدند (موحد، ۱۴۰۰: ۱۲۳-۱۲۱). خیلی زود قرارداد ۵۰-۵۰ به کویت، عراق و بحرین هم راه یافت و منافع آمریکا در منطقه، بستگی مستقیم به پایداری رژیم تنصیف عواید پیدا کرد (روحانی، ۱۳۵۶: ۴۳). حساسیت ایالات متحده به‌گونه‌ای بود که دولت ترومن دو هدف اصلی را در قبال ایران دنبال کرد: اول اینکه ایران به هر نحوی شده، در اردوگاه غرب باقی بماند و به چنگال اتحاد جماهیر شوروی نیفتد و دوم آنکه بازار جهانی نفت با بی‌ثباتی مواجه نشود (Gasiorosli, 1987: 267). فکر ملی‌شدن نفت نه تنها منافع انگلستان، بلکه منافع نفتی ایالات متحده را نیز در سراسر جهان تهدید می‌کرد. ایالات متحده در آن زمان برخلاف انگلستان توانایی مالی قابل توجهی داشت و کنار آمدن با چنین قراردادی (تنصیف سود) را منطقی‌تر از ملی‌شدن نفت ارزیابی می‌کرد، در حالی که انگلستان با بحران‌های مالی قابل توجهی مواجه بود و اثرات اقتصادی مخرب جنگ جهانی دوم، انگلستان را با مشکلاتی مواجه کرده بود (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۷۸: ۲۴۸). مخالفت آمریکا با اصل ملی‌شدن و ترس از همه‌گیر شدن این جنبش و به خطر افتادن منافع آمریکا حتی به زبان هری ترومن نیز

جاری شده بود (Krock, 1968: 262). طبیعتاً رزم‌آرا منطقی نمی‌دیده است زمانی که سرانجام انگلیس با فشار ایالات متحده با الگوی تنصیف سود موافقت کرده است، با صحبت از ملی‌شدن، دشمنی هر دو دولت را برانگیزد. از این‌رو، تصمیم رزم‌آرا در مورد تأکید پیرامون قرارداد تنصیف عواید، کنشی محافظه‌کارانه بود که از نظر رزم‌آرا در جهت بقا و تثبیت دولت و سپس ارتقای وضعیت اقتصادی کشور صورت می‌پذیرفت.

جالب اینکه بعدها در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق و پس از حوادث نهم اسفند، سازمان سیا در گزارشی محرمانه به آیزنهاور^۱، مورخ دهم اسفند ۱۳۳۱، مبدأ آغاز بحران در امکان بقای دولت را ترور رزم‌آرا دانسته بود. در این گزارش جدای از اینکه کمونیست‌ها (حزب توده) به قدرت برسند یا خیر، امکان سقوط دولت محتمل تصور شده بود (گلنون، ۱۳۹۷: ۲۱۸-۲۱۷).

شاید بتوان این مشی محافظه‌کارانه رزم‌آرا را با ارجاع به جناح‌بندی کمیسیون نفت بهتر توضیح داد. در زمانی که بحث‌ها حول محور چگونگی استیفای حقوق ایران در زمینه نفت در کمیسیون نفتی مجلس جریان داشت، افرادی مانند مکی، حائری‌زاده و الهیار صالح به تضعیف و ناتوانی انگلستان بعد از جنگ جهانی دوم اشاره می‌کردند، ایالات متحده را پشتیبان کشورهای کوچک می‌پنداشتند و شرایط زمانی بعد از جنگ جهانی را به‌گونه‌ای ارزیابی می‌کردند که دیگر مانند گذشته اراده قدرت‌های بزرگ، تعیین‌کنندگی لازم را ندارد. صالح حتی متذکر شده بود که از آنجایی که ایران خود در زمره بنیانگذاران سازمان ملل متحد است، انگلستان توانایی تحمیل اراده خود را ندارد. مکی هم واکنش شوروی در زمان رد شدن قرارداد قوام-سادچیکف را شاهدی بر ناتوانی قدرت‌های بزرگ در ایجاد محدودیت و اجبار می‌دانست. در طیف دیگر کمیسیون، جمال امامی قرار داشت که به مراتب شکاک‌تر بود. امامی برخلاف اعضای جبهه ملی حتی یک‌لحظه هم باور نداشت که انگلیسی‌ها در آن زمان کمتر از قبل توانایی عمل داشته باشند. امامی در جلسات کمیسیون نفتی هم تأکید داشت که ملی کردن صنعت نفت به آن آسانی که اعضای جبهه ملی می‌پندارند، نیست و مانند رزم‌آرا بر حساسیت زیاد مسئله نفت و لزوم احتیاط کافی در این موضوع تأکید می‌کرد (Ramazani, 1975: 190-194) و از این جهت، امامی در جایگاهی مشابه رزم‌آرا قرار داشت. هر دو نسبت به توانایی‌های قدرت‌های بزرگ در هراس بودند و تصور می‌کردند که بی‌احتیاطی در این زمینه ممکن است وضعیت کشور را به نقطه‌ای عقب‌تر از وضع موجود برگرداند.

در ادامه جلسه ۱۳ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت، رزم‌آرا در پاسخ به فکر ملی شدن توسط اعضای کمیسیون، ضرورت و حیاتی بودن موضوع نفت و وابستگی معیشت ایرانیان به آن را برشمرد و نسبت به ایجاد مشکلات معیشتی و لطمه به زندگی ایرانیان هشدار داد. رزم‌آرا خواستار این شد که با توجه به حساسیت موضوع، نظرات کارشناسان در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فنی و قضایی مورد توجه قرار بگیرد تا در آینده باعث خسران نشود. سپس تصمیم‌گیری در باره مسئله ملی شدن را نیز از وظایف قانونی مجلس برشمرد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۹/۱۲/۱۳). سخنان رزم‌آرا و تأکید او بر عناصر اقتصادی و معیشت مردم، درک مادی او از دولت و اهمیت او به توانایی‌های اقتصادی را نمایان می‌کند. درکی که به هنجارها و قواعد موجود اهمیتی نمی‌دهد و ارتقای وضعیت و توانایی مادی کشور را در نظر دارد، همان‌گونه که برای واقع‌گرایان ساختاری، هنجارها و قواعد اهمیتی ندارند و آنچه دارای اهمیت است، توزیع توانایی‌های مادی است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

سه روز بعد از این جلسه در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا که برای مراسم ختم آیت‌الله فیض به مسجد شاه رفته بود، توسط خلیل طهماسبی ترور شد. در فردای ترور رزم‌آرا، کمیسیون نفت به اتفاق آراء، اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور را پذیرفت (فرشادگر، ۱۳۹۳: ۱۸۳-۱۷۹). بعد از ترور رزم‌آرا، روزنامه پراودا^۱ ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی، ترور رزم‌آرا را مولود اختلاف شوروی و آمریکا دانست. مطلبی که از جانب فداییان اسلام تکذیب شد و به لحاظ تاریخی نیز قوتی ندارد (ترکمان، ۱۳۷۰: ۴۴۷). چنین اظهار نظری علی‌رغم عدم صحت، خود نشان‌دهنده حرکت رزم‌آرا بر لبه تیغ موازنه و ائتلاف با دولت‌های شوروی و آمریکا بود. بعد از کنار رفتن رزم‌آرا الگوی سیاست خارجی ایران به تدریج تغییر یافت و وجوه محافظه‌کارانه تصمیمات کنار گذاشته شد. ادامه مبارزه ایرانیان در امر استیفای حقوق نفتی خود، هژمونی رو به زوال انگلستان و منافع ایالات متحده را با خطر جدی روبرو ساخت و ابتداء توانایی و سپس امکان تاب‌آوری دولت به‌مرور رو به کاهش گذاشت.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در صدد اثبات این فرضیه بود که رزم‌آرا به‌عنوان یک نظامی عالی‌رتبه دارای تحصیلات و تألیفات برجسته در حوزه جغرافیای نظامی، در زمان تصدی نخست‌وزیری فهمی واقع‌گرایانه از سیاست خارجی و نظام بین‌الملل داشت. درک رزم‌آرا در این زمینه هم

از وضعیت شغلی او ناشی می‌شد و هم از تجربه تاریخی او که سقوط دولت و به اشغال درآمدن کشور توسط قوای متفقین را شاهد بود. با بررسی منابع موجود، پژوهش حاضر به این نتیجه رسید که سیاست خارجی رزم‌آرا در دوران نخست‌وزیری دارای سه بعد است: بعد اول؛ نگاه تخصصی او به مسئله نفت بود که در همکاری متخصصان نفتی وزارت دارایی با کمیسیون نفت و همچنین بررسی الگوی سایر کشورهایی که علیه سلطه شرکت‌های بزرگ نفتی مبارزه کرده بودند، نمایان شد. بعد دوم؛ موازنه‌سازی و عدم پیروی از کشوری واحد در صحنه بین‌المللی بود، مسئله‌ای که دولت‌های پیش از او در دنبال کردن چنین سیاستی شکست خورده بودند. سیاست موازنه‌گرایی رزم‌آرا همچنین اجازه ورود و دخالت ایالات متحده به فرآیند مذاکرات را نداد. بعد سوم نیز تمایل به بقاء در درجه اول و ارتقای توانایی‌های اقتصادی کشور بود که از طریق حمایت رزم‌آرا از قرارداد تنصیف سود حاصل از عملیات نفتی متبلور شد؛ قراردادی که هم سود قابل توجهی وارد چرخه اقتصادی کشور می‌کرد و هم منافع ایالات متحده را با خطر مواجه نمی‌کرد. به این صورت که با بهبود وضعیت اقتصادی کشور، نفوذ کمونیسم و به دنبال آن نگرانی ایالات متحده کاهش می‌یافت. از طرف دیگر منافع ایالات متحده در حوزه نفت که کالایی اقتصادی و راهبردی بود، به خطر نمی‌افتاد. از این جهت که هر سه بعد نگاه علمی به سیاست خارجی، موازنه‌سازی و میل به بقاء در هستی‌شناسی نظریه واقع‌گرایی ساختاری دارای وزن قابل توجهی است، درک رزم‌آرا به سیاست خارجی و نظام بین‌الملل، درکی واقع‌گرایانه آن‌هم از نحله ساختارگرایی ارزیابی می‌شود. ثبات دولت در زمانه رزم‌آرا متاع نایابی بود و وضعیت اقتصادی کشور نیز بحرانی بود و رزم‌آرا علت روی کار آمدنش را در برطرف کردن این دو مسئله می‌دید. به همین علت، زمانی که پیشنهادهايش مانند درج اصل ملی شدن در قرارداد ایران و انگلیس با واکنش شدید طرف مقابل مواجه می‌شد، فوراً مشی محافظه‌کاری در جهت نیل به هدف بقاء، ثبات و ارتقای وضعیت اقتصادی را مجدداً پی می‌گرفت. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بهایی که الگوی سیاست خارجی رزم‌آرا برای افزایش احتمال بقاء می‌پرداخت، مشی محافظه‌کارانه او بود که خطرپذیری برای کسب حداکثر منافع را نادیده می‌گرفت. اما تلاش او برای ایجاد یک موازنه سیاسی، گامی رو به جلو بود؛ چرا که سیاست دولت‌های پیش از او دنباله‌روی از دولتی واحد و نه ایجاد موازنه برای تثبیت شرایط سیاست‌ورزی بود.

در خاتمه به پژوهشگرانی که به تکمیل این تحقیق تمایل دارند تا بتوانند پاسخگوی بخشی از نیازهای علمی در رویکردهای متفاوت سیاست خارجی دولت‌های گذشته ایران باشند، پیشنهاد می‌شود که در زمینه تأثیر جنگ سرد بر فرایند استیفای حقوق نفتی ایران به تحقیق بپردازند.

زیرا که اهمیت نحوه تعامل دولتمردان و کارگزاران سیاست خارجی ایران در میدان مواجهه با قدرت‌های بزرگ، ما را به سمت شناخت نقاط ضعف و قوت آنها سوق می‌دهد؛ نکاتی که باتوجه به وضعیت خاص فرهنگی و ژئوپلیتیکی ایران همواره باید مورد نظر باشد.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۷، *روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، تهران: قومس.
- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۹۶، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل‌محمدی، تهران: نی.
- برچیل، اسکات، ۱۳۹۵، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه: سید حسین میرفخرائی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- بیات، کاوه و کامبیز رزم‌آرا، ۱۳۹۹، *خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا*، تهران: شیرازه.
- پیرنیا، حسین، ۱۳۳۱، *ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت ۱۳۳۰-۱۳۲۱*، تهران: دانشگاه ترکمان، محمد، ۱۳۷۰، *اسرار قتل رزم‌آرا*، تهران: رسا.
- تاجبخش، غلامرضا و فرخ نجم‌آبادی، ۱۴۰۰، *ناگفته‌هایی در باره سیاست نفتی ایران در دهه‌های پس از ملی شدن و یادداشت‌های فؤاد روحانی*، تهران: نی.
- جامی، ۱۳۹۸، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: ققنوس.
- خسروی، جمال، صالح امین‌پور و عبدالله ساجدی، ۱۳۹۸، *ایران در دوره پهلوی با تأکید بر نقش و جایگاه رزم‌آرا*، تهران: ندای تاریخ.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، *نواقع‌گرایی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه سیاست خارجی، ۱۳۹۱، صص ۳۱-۲۴.
- ، ۱۳۹۵، *کلیات روابط بین‌الملل*، تهران: مخاطب.
- روحانی، فؤاد، ۱۳۵۶، *صنعت نفت ایران: ۲۰ سال پس از ملی شدن*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- سازمند، بهاره، ابوالفضل عظیمی و علی‌اکبر نظری، *نظریه موازنه قدرت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر*، فصلنامه روابط خارجی، ۱۳۸۹، دوره ۲، شماره ۸، صص ۲۷۴-۲۵۱.
- SID. <https://sid.ir/paper/167003/fa>
- صفایی، ابراهیم، ۱۳۷۱، *اشتباه بزرگ ملی شدن نفت*، تهران: کتابسرا.
- عاقلی، باقر، ۱۳۷۰، *نخست‌وزیران ایران*، تهران: انتشارات علمی.
- عظیمی، فخرالدین، ۱۳۹۸، *بحران دموکراسی در ایران*، تهران: قطره.
- فاتح، مصطفی، ۱۳۹۸، *پنجاه سال نفت ایران*، تهران: علم.
- فرشادگهر، ناصر، ۱۳۹۳، *سیری در قراردادهای نفتی ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- فرمانفرمائی، منوچهر، ۱۳۷۸، *خون و نفت*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

- قوام، سید عبدالعلی، ۱۴۰۰، *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.
- کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۹۹، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، ترجمه: فرزانه طاهری، تهران: مرکز. کاشانی، سید محمود، ۱۳۹۸، *تاریخ مختصر نهضت ملی ایران*، تهران: پایدار.
- گلنن، جان پی، ۱۳۹۷، *اسناد سیاسی سفارت آمریکا در تهران (از دی ۱۳۳۱ تا دی ۱۳۳۲)*، ترجمه: محمد آقاجری، تهران: پارسه.
- مشیرزاده، حمیرا و بهرام عین‌الهی معصوم، *زندال شوئلر و چالش‌های واقع‌گرایی*، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۹۸، دوره ۱۰ شماره ۳، ۱۵۵-۱۳۶. doi: 10.29252/piaj.2022.212211.0
- مشیرزاده، حمیرا، *واقع‌گرایی، لیبرالیسم، و جنگ آمریکا علیه عراق*، فصلنامه سیاست خارجی، ۱۳۸۳، سال ۱۸، شماره ۴ (پیاپی ۷۲)، صص ۸۵۸-۸۲۷. SID. <https://sid.ir/paper/437868/fa>
- ، ۱۳۸۶، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- ، *سنت واقع‌گرایی در ایران*، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹۶، سال ۴۷ شماره ۱، ۲۲۰-۲۰۱. SID. <https://sid.ir/paper/110376/fa>
- موحد، محمدعلی، ۱۴۰۰، *خواب آشفته نفت*، تهران: کارنامه.
- مهدی‌نیا، جعفر، ۱۳۶۳، *زندگی سیاسی رزم‌آرا*، تهران: گیتی.
- میرزائی، علی، ۱۳۸۹، *ظهور و سقوط سپهبد حاجعلی رزم‌آرا و چند مقاله دیگر*، تهران: انتشارات نگاره آفتاب.
- میلانی، عباس، ۱۳۹۲، *نگاهی به شاه*، تورنتو: پرشین سیرکل.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۹۸، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی: ۱۳۰۰-۱۳۵۷*، تهران: پیکان.

نشریات

- روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳/۱۲/۱۳۲۹.
- روزنامه اطلاعات، مورخ ۲/۱۰/۱۳۲۹.

لاتین

- Cottam, R.W, 1988, *Iran and USA: A Cold War Case Study*, University of Pittsburgh Press.
- Donelan, M, 1990, *Elements of International Political Theory*, Oxford: Clarendon Press.
- Gasiorowski, M. J, 1987, *The 1953 Coup D'Etat in Iran*, International Journal of Middle East Studies, 19(3), 261-286. doi:10.1017/S0020743800056737.
- Goode, J. F, 1988, *The United States and Iran, 1946-51: The Diplomacy of Neglect*, New York: Palgrave Macmilan.
- Krock, A, 1968, *Memoirs*, New York: Funk and Wagnalls.
- McGhee, G. C, 1983, *Envoy to Middle World: Adventures In Diplomacy*, New York: Harper & row.
- Mearsheimer, J.J, 2001, *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: W.W. Norton & Company.
- Ramazani, R. K, 1975, *Iran's Foreign Policy 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations*, Charlottesville: University of Virginia.
- Waltz, K. N, 1979, *Theory of International Politics*, Menlo Park: Addison-Wesley Publishing Company.

روابط فرهنگی ایران و هند در دوره پادشاهان ساسانی و خلفای عباسی بر مبنای ترجمه کتاب کلیله و دمنه

محمدامین زمان‌وزیری^۱

چکیده

روابط فرهنگی و سیاسی ایران و هند در ادوار مختلف با شاخصه‌های گوناگونی قابل تحلیل است. روابط فرهنگی و سیاسی ایران و هند در ادوار مختلف با شاخصه‌های گوناگونی قابل تحلیل است. وسعت این ارتباط در بعد زمانی و محتوایی نیازمند آن است تا با تعیین شاخصی، عمق این ارتباط و تأثیرات ناشی از آن بررسی شود. نهضت ترجمه اول و دوم به ترتیب در دوره ساسانیان و سپس در عصر خلافت عباسیان، دو رخداد فرهنگی است که از قبل آن می‌توان رویکرد فرهنگی و سیاسی پادشاهان ساسانی و نیز خلفای عباسی را به ارتباط با سرزمین هند تحلیل کرد. همچنین کتاب کلیله و دمنه به‌عنوان تنها اثر مشهور ادبیات فارسی که به‌نوعی هر دو دوره یاد شده را نمایندگی می‌کند، می‌تواند شاخصی عینی برای دریافت سطح این روابط باشد. در پژوهش حاضر، ابتدا اهداف راهبردی ساسانیان خاصه خسرو انوشیروان و خسرو پرویز و سپس خلفای عباسی به‌خصوص منصور، هارون و مأمون، از گسترش روابط با سرزمین هند و در مقابل، دستاوردهای هندیان از گسترش این روابط تبیین شده است. سپس به‌عنوان وجهی نمادین از این روابط، کتاب کلیله و دمنه معرفی و بیان شده است که چگونه این اثر در سیر تاریخی خود به‌طور هم‌زمان حامل نگاه فرهنگی و سیاسی حاکمان ایران به هند در دو بازه زمانی پیش از فتح ایران به دست اعراب مسلمان و پس از آن بوده است.

واژگان کلیدی:

ایران، هند، ساسانیان، خلفای عباسی، روابط فرهنگی، ترجمه کتاب، کلیله و دمنه.

مقدمه

روابط دو سرزمین تاریخی ایران و هند نه منحصر به ادوار تاریخی معدودی است و نه این ارتباط تک‌ساحتی تعریف می‌شود. روشن است که سطح این روابط در بزنگاه‌هایی، عمیق‌تر و پرمناز تر بوده است. اما موقعیت جغرافیایی ایران که به‌نوعی گلوگاه ارتباطی سرزمین هند با جهان غرب محسوب می‌شده، همواره ایران را برای هندیان در معرض توجه قرار می‌داده است. از سوی دیگر، سرزمین هند برای ایرانیان در دوره باستان و حتی پس از آن در دوره اسلامی گنجینه‌ای علمی و حکمی بوده که چشم‌پوشی از مواهب این ارتباط را برای پادشاهان ایران ناممکن می‌کرده است.

در این پژوهش، از خلال سه رخداد فرهنگی به بازخوانی این روابط پرداخته‌ایم:

- نهضت ترجمه در دوره ساسانیان

- نهضت ترجمه در عصر عباسیان

- ترجمه کتاب کلیله و دمنه به مثابه وجهی نمادین از این روابط

هر چند سه‌گانه ترسیم‌شده بیشتر گویای غلبه وجه هندی بر روابط فرهنگی دو سرزمین است، نباید از این نکته گذشت که ایران همواره مهم‌ترین عامل ترویج و نشر دانش و حکمت هندی به سرزمین‌های دیگر بوده است. نه تنها جهان غرب به‌وسیله محوریت ایران با دانش هندی آشنا شد و آن را گسترش داد، اعراب نیز چه در بُعد علمی و چه در بُعد ادبی، آشنایی با فنون هندی را مدیون ایرانیان هستند.

اکنون سه رویداد فرهنگی یاد شده را به طور جداگانه بررسی می‌کنیم:

نهضت ترجمه در دوره ساسانیان

روابط فرهنگی ایران و هند در عصر ساسانی ابعاد گوناگونی داشته است. روابط وسیع هنری در رشته‌های مختلفی همچون نقاشی و معماری یکی از این ابعاد است. همچنین نمی‌توان روابط مذهبی دو سرزمین را نادیده گرفت؛ گسترش مهرپرستی ایرانی در هند و در مقابل گسترش آیین بودایی در ایران جلوه‌ای از این نوع روابط است (محمدی، ۱۳۹۶: ۱۵۷). همچنین مبادلاتی مانند انتقال بازی شطرنج از هند به ایران و متقابلاً رواج بازی تخته‌نرد در هند که اصلی ایرانی دارد، گویای روابط گسترده فرهنگی دو سرزمین است. با این همه، انتقال علوم و معارف هندی به ایران از طریق ترجمه کتب هندی به زبان پهلوی در این دوره و به خصوص در عصر خسرو انوشیروان و خسرو پرویز، شاخص‌ترین وجه تبادل فرهنگی هند و ایران در این دوره است. به این

ترتیب، تمدن هند در زمینه‌های مختلف از جمله پزشکی، حکمت و ادبیات بر تمدن ایران اثرگذار شد. در عصر ساسانیان، ایران مانند حلقه واسطه‌ای پیونددهنده جهان غرب با شرق بود و کالاهای تجاری بسیاری از طریق ایران از غرب به شرق و از شرق به غرب می‌رسید. سیل کتب علمی و ادبی هند نیز همین طریق را طی کرد و در ایران محدود نماند و همچون ایران بر جهان غرب نیز اثرگذار بود.

این تأثیرپذیری تمدن ایرانی از دانش و حکمت هندی که با توجه ویژه پادشاهان ساسانی به شرق همراه بود، هم‌واجد ریشه‌های طبیعی فرهنگی بود و هم اغراضی سیاسی در پس خود داشت. از ابتدای پیدایش تمدن آریایی، دو ملت ایران و هند همواره خود را دوشاخه از یک اصل آریایی می‌دانسته‌اند و در بسیاری از وجوه فرهنگی قرابت‌های بسیاری داشته‌اند. علی‌اصغر حکمت در باره این پیوند تاریخی می‌نویسد:

«زبان سانسکریت همان لسان ودیک است که با زبان فرس قدیم و اوستایی شاخه‌هایی از یک ریشه است. همچنین مذهب هندوئیسم و مذهب زردشتی دو نهال‌اند که در مزرعه فکر بشری از یک بذر رویده‌اند.» (حکمت، ۱۳۳۷: ۳۴).

بنابراین، غیرطبیعی نبود که فرهنگ ایرانی، پذیرای حکمت و دانش هندی شود. استقبال شدید ایرانیان از حکمتی که از هند به دست آنان می‌رسید، گویای شباهت تعلیمات بومی ایرانیان با تعلیمات اخلاقی مندرج در کتب هندی بود (حافظنیا، ۱۳۷۸: ۱۰۴). در این آثار از خردمندی، نیکوکاری، مهربانی، وظیفه غنی نسبت به فقیر، مزیت فقر شرافتمندانه نسبت به ثروت مبتنی بر تکبر و ستم‌گفتگو شده است؛ مفاهیمی که در نظام دینی، فکری و اخلاقی ایرانیان جایگاهی معین و تثبیت‌شده داشته است.

از سوی دیگر، نهضت ترجمه ساسانی اهدافی سیاسی و ملی را نیز دنبال می‌کرد. گذشته از پیوند سیاسی که از طریق شکل‌گیری این نهضت ترجمه با تمدنی اصیل و تأثیرگذار چون تمدن هند برقرار می‌شد- و بی‌شک این از اهداف ساسانیان بود- ساسانیان در پی آن بودند تا با افزایش غنای فرهنگی دربار خود از راه جمع‌آوری و ترویج دانش‌های مختلف در سرزمین خود، هم انسجام ملی را افزایش دهند و هم بر شکوه دربار خود بیفزایند. (جعفری‌دهقی، ۱۳۹۳: ۷۵۲) نکته قابل توجه اینکه بنا بر تصریح منابع اوستایی، ساسانیان معتقد بودند که این علوم پراکنده در اصل متعلق به کتاب اوستا بوده است و نهضت ترجمه در پی آن است که این قسمت‌های پراکنده را دوباره به یکدیگر متصل کند و به جایگاه اصلی آن یعنی ایران بازگرداند. (دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۶۴) آنچه برزویه طبیب به‌عنوان سفیر خسرو انوشیروان انجام داد و در بخش

ترجمه کتاب کلیله و دمنه بیشتر به آن خواهیم پرداخت، گویای تدبیری برنامه‌ریزی شده و بلندمدت برای انتقال علم و فلسفه هندی به ایران است. کما اینکه نیک می‌دانیم آنچه برزویه طبیب انجام داد، صرفاً انتقال کتاب کلیله و دمنه نبود و همراه او جمعی از پزشکان هندی برای استقرار در جندی‌شاپور به ایران آمدند و نیز کتب بسیاری به دربار ساسانی منتقل شد. (نصر، ۱۳۸۴: ۱۹۵) زرین کوب در باره تصمیم بلندمدت خسرو انوشیروان برای آغاز این انتقال فرهنگی می‌نویسد:

«برزویه قبل از عزیمت به هند در جندی‌شاپور یا جایی دیگر به زبان هندوان آشنایی یافته بوده است و از معارف هندوان آن اندازه آگاهی داشته است که بتواند نزد دانایان و برهمنان قوم با نظر قبول تلقی گردد» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۵۵).

در پایان بخش اول، این نکته گفتنی است که گسترش اندیشه و رونق فکری و پویایی علمی که در نتیجه نهضت ترجمه در میان روشنفکران پایان عصر ساسانی به وجود آمد، روحانیت خشکاندیش زرتشتی را با چالش‌های بسیاری روبرو کرد. هم‌زمان با تثبیت قدرت روزافزون مسلمانان و توفیقات بیشتری که در مواجهه با ساسانیان به دست می‌آوردند، روشنفکری زرتشتی وسعت حرکت روحانیت زرتشتی را تنگ‌تر می‌کرد و ضرورت اصلاح امور بر همگان بیش از پیش روشن می‌گشت (گریشمن، ۱۳۷۲: ۴۰۶)، اما اتفاقات سیاسی و نظامی با سرعت بیشتری در حال تغییر زمانه بود.

در بخش سوم این پژوهش به طور مستقل به کلیله و دمنه خواهیم پرداخت. در اینجا صرفاً به چند مورد دیگر از آثار برجسته ترجمه‌شده از سانسکریت به پهلوی در این عصر اشاره می‌کنیم:

- بوذاسف و بلوهر: این اثر که سرگذشت بودا را روایت می‌کند، داستانی دینی و اخلاقی است.
- طوطی‌نامه: این افسانه اخلاقی ترجمه و اقتباسی از کتاب سوکه سپتتی (هفتاد داستان طوطی) است.
- سندبادنامه: افسانه‌ای است با ساختار داستان در داستان به سیاق کلیله و دمنه و موضوع آن آداب کشورداری است.

نهضت ترجمه در عصر عباسیان

در این دوره منظور از نهضت ترجمه، برگردان مجموعه آثاری از زبان‌های مختلف از جمله یونانی و سانسکریت و پهلوی به زبان عربی است؛ بنابراین، نه تنها در زبان مبدأ غلبه با سانسکریت هندی

نیست، زبان مقصد که پیش از این پهلوی بود، نیز با گسترش اسلام در ایران جای خود را به زبان عربی داده است.^۱ ارتباط مسلمانان با غرب سرزمین‌های اسلامی در کنار عللی همچون سختگیری‌های کلیسا در برخورد با دانشمندان و در مقابل فضای باز علمی در برهه‌هایی از سیادت عباسیان بر قلمرو اسلامی باعث شده بود تا نهضت ترجمه در این عصر بیشتر رنگ و بوی یونانی به خود بگیرد. از سوی دیگر با تثبیت هر چه بیشتر اندیشه اعتزال در میان مسلمانان خاصه در دوران زمامداری مأمون عباسی که برای تحکیم پایه‌های این رویکرد کلامی حتی احکام حکومتی صادر می‌کرد، نیاز جامعه علمی به ترجمه متون فلسفی و کلامی بیشتر می‌شد و این مسئله خودبه‌خود باعث چرخش نگاه مترجمان از سرزمین هند و منابع هندی به سوی یونان با غنای فلسفی و منطقی می‌شد. با این همه، همچنان ترجمه متون هندی در رشته‌های مختلف خاصه در شاخه‌های پزشکی، ادبیات و نجوم رواج و رونق داشته است.

به طور کلی نهضت ترجمه در این دوره سه برش زمانی را شامل می‌شود:

- دوره منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ هجری قمری)

- دوره هارون الرشید عباسی (۱۹۳-۱۷۰ هجری قمری)

- دوره مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ هجری قمری)

این امر به معنای نقاط شروع و پایان قطعی فرایند ترجمه متون نیست، گاهی نقطه آغاز تا عصر بنی‌امیه و پایان تا عصر متوکل عباسی پیش‌وپس می‌رود؛ اما اوج این فرایند در زمان منصور آغاز شده و در زمان مأمون شدت گرفته است (خضری، ۱۳۸۴: ۸۳). نکته برجسته اینکه این روند در خلافت عباسیان به صورت یک نظم قابل پیش‌بینی درآمده بود و با نگاهی امروزی حتی بسیار پیشرو بود (Ashwarya, 2017: 1). همچنین در کنار خلفای دانش‌دوستی که از آنها نام برده شد، باید به نقش پررنگ وزرایی که در به اوج رسیدن نهضت ترجمه مؤثر بودند، اشاره کرد؛ خاندان‌های برامکه و آل‌نوبخت از این جمله‌اند. افزون بر فعالیت‌های رسمی، افرادی دیگر نیز به طور مستقل اقدام می‌کردند، از جمله این افراد فرزندان موسی بن شاکر معروف به بنوموسی یعنی احمد و محمد و حسن بودند (رضایی، ۱۳۹۰: ۵۹).

پیش‌تر اشاره شد که در شکل‌گیری نهضت ترجمه در عصر ساسانیان، دو محرک فرهنگی و سیاسی مؤثر بود. اکنون می‌افزاییم که در این دوره نیز همین دو عامل، اساس شکل‌گیری این

^۱ در بحث از جایگزینی زبان عربی با زبان فارسی، نباید این نکته را از نظر دور داشت که زبان عربی به‌عنوان بستری پذیرفته شده بود که دانش به وسیله آن در جهان اسلام عرضه می‌گردید؛ این امر به طور کلی متمایز است از بحثی که زبان فارسی را پس از اسلام عامل وحدت‌بخش سرزمینی و خط سیری می‌داند که هویت فرهنگی ایرانیان را حفظ کرده‌است (Jabbari, 2023: 25).

جنبش هستند. نخست پذیرایی مسلمانان - و به‌ویژه ایرانیان - از دانش‌ها و حکمت‌ها و فنون مختلف باعث شده بود تا دروازه‌های مرزی به روی این علوم باز شود. روحی معرفت‌دوستی مسلمانان آنان را وامی‌داشت تا حکمت و دانش را از هر جا که می‌یافتند و آن را مؤثر می‌پنداشتند، اخذ کنند؛ این تسامح در مؤلفات علمای اسلامی در آن دوره نیز به چشم می‌خورد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۱۴۸). برخی نیز نیاز مسلمانان به علوم مختلف را عامل این پذیرش قلمداد کرده‌اند، نیازی که به آنان اجازه می‌داد تا مطلوب علمی، فرهنگی و هنری خود را حتی از کتب غیردینی بیگانه برداشت کنند (زرین‌مهر و دیگران، ۱۳۹۹: ۷۰).

سویه دیگر ماجرا محرک سیاسی این نهضت است. همچون ساسانیان، خلفای عباسی نیز در کنار همه عوامل دیگر، از جلب دانشمندان و ترجمه متون و رونق دادن به بیت‌الحکمه به‌عنوان فرهنگستانی پویا، شکوه و رونق خلافت را مراد می‌کردند.

اکنون جزئی‌نگرتر به سویه هندی نهضت ترجمه در عصر اسلامی بپردازیم. اندوخته‌های علمی و فلسفی هند از چند طریق به جهان اسلام منتقل شد:

- آثار هندی قبل از اسلام که به زبان پهلوی ترجمه شده بود.
- مترجمین هندی دربار عباسی که از سانسکریت به عربی ترجمه می‌کردند، مانند کنکه و ابن دهن.
- دانشمندان اسلامی که سفرهایی به هند داشتند و علوم آن سرزمین را به جهان اسلام انتقال دادند.^۱

نمونه‌های برجسته‌تری از کتب و مؤلفانی که به کار ترجمه پرداخته‌اند، به شکل پراکنده در پژوهش‌های مختلف آمده است؛ از جمله ذبیح‌الله صفا از کنکه پزشک معروفی نام می‌برد که کتاب مشهور شاناق هندی را با نام «کتاب السموم» به کمک ابوحاتم بلخی از هندی ترجمه کرده است. (صفا، ۱۳۶۹: ۱/۱۰۷). با این حال، به‌صورت کامل‌تر، ابن‌ندیم در بخش‌های مختلف تألیف خود در باره کتب هندی که به فارسی و عربی ترجمه شده، صحبت کرده است؛ از جمله انتهای مقاله هفتم که «نام کتاب‌های هند در طب که به زبان عربی موجود است» را ذکر کرده (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۵۳۶) و نیز در ابتدای مقاله هشتم که «نام کتاب‌های هند در افسانه و اسرار و احادیث» را آورده است (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۵۴۲). از آنچه ابن‌ندیم در الفهرست ذکر کرده، می‌توان

^۱. تحقیق ماللهند تألیف ابوریحان بیرونی از جمله آثار حاصل از اینگونه سفرها به هند است که در باره گذشته و فرهنگ هند اطلاعات معتبری را عرضه می‌کند. از آنجا که این اثر در دوره سلطان محمود غزنوی نوشته شده و خارج از محدوده بررسی این پژوهش است، به همین اشاره مختصر بسنده کردیم. هدف از این اشاره تأکید بر عمق اهمیت هند برای ایرانیان، حتی تا سده‌های بعد بود. (بنگرید به: بیرونی، ۱۳۶۲).

دانست که پزشکی و ادبیات و از خلال حکایت‌ها و افسانه‌ها و مثل‌های ادبی، حکمت عملی وجه غالب آثار هندی است که در اختیار مسلمانان به زبان عربی قرار گرفته است. به این ترتیب می‌توان گفت همان‌گونه که ایران نقش واسط میان هند و غرب را ایفاء کرده است و در زمینه دانش و حکمت و تجارت حلقه اتصال هند با غرب بوده، پیوند هندیان با اعراب نیز جز به واسطه ایرانیان میسر نشده است. از سویی در کنار پزشکی و نجوم و شناخت داروهای گیاهی و موارد دیگر، قصه‌پردازی اعراب متأثر از کتب هندی‌ای است که از طریق ایرانیان به آنان منتقل شده است (حافظ‌نیا، ۱۳۷۸: ۱۰۴). فرهنگ هندی از طریق ترجمه کتاب‌های فارسی (ترجمه به پهلوی در عصر ساسانی) به عربی در فرهنگ اسلامی رسوخی غیرقابل‌کتمان پیدا کرد و از دیگر سو، خط عبوری اعراب فاتح به سوی سرزمین‌های شرقی، ناگزیر از ایران می‌گذشت و اندیشه اسلامی پیش از رسیدن به هند، به کلی رنگ و بوی ایرانی به خود می‌گرفت. (حکمت، ۱۳۳۷: ۶۰)

نهایت ترجمه در عصر عباسیان که حدود دو سده پویایی خود را حفظ کرده بود و بر پایه‌های فرهنگی تساهل و سیاسی شکوه دربار استوار بود، سرانجام با تضعیف بُعد فرهنگی آن و میل به سوی تعصبات فرقه‌ای و مذهبی خاندان‌ها و حکومت‌ها رو به افول نهاد (خسروی و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۶). تعدادی از مهم‌ترین مترجمان این عصر عبارتند بودند از: ابن مقفع، خالد بن یزید، خاندان بختیشوع، یوحنا بن ماسویه، الکندی و خاندان حنین.

ترجمه کتاب کلیله و دمنه

ترجمه کتاب کلیله و دمنه را می‌توان از جهات گوناگون به‌عنوان وجهی نمادین از روابط فرهنگی ایران و هند در ادوار مختلف تلقی کرد. البته در این مورد خاص نیز شهرت و محبوبیت این کتاب محدود به ایران نماند و ترجمه‌های گوناگونی از آن به زبان‌های مختلف در سرتاسر دنیا نشانگر جهانی‌شدن آن است.

عنوان اصلی این کتاب، پنجه‌تنتره^۱ (احتمالاً به معنای پنج فصل) است و به زبان سنسکریت-زبان هندوان- نوشته شده است. در برخی از روایات متعلق به منطقه آسیای جنوب شرقی، مؤلف کتاب شخصی به نام واسوباگه خوانده شده است، در حالی که به‌تصریح مقدمه برخی دیگر از روایات قدیم، مؤلف آن، برهمنی سالخورده به نام ویشنوشرمن است. اما در حقیقی بودن این اشخاص تردید جدی وجود دارد (امیدسالار، ۱۳۹۸: ۲۳۲)؛ بنابراین، نمی‌توان در باره مؤلف کتاب با قاطعیت نظر داد. در باره تاریخ تألیف اصل هندی این اثر نیز باید به محدوده‌های از حدود سال

^۱. Panchatantra

۳۰۰ م. تا حدود دو قرن پس از آن قائل شد (امیدسالار، ۱۳۹۸: ۲۳۰). حتی اگر چنانکه برخی پژوهشگران تصریح کرده‌اند، این اثر را قدیمی‌ترین کتاب در باب آیین کشورداری و سیاست در نظر نگیریم (مصطفوی سبزواری، ۱۳۸۹: ۲۲۶)، از این نکته نمی‌توان گذشت که در میان کتب هندی هیچ کتابی نیست که در طول تاریخ به اندازه این اثر ترجمه شده و مورد استقبال فرهنگ‌ها و ملل مختلف قرار گرفته باشد.

در باره چگونگی انتقال این کتاب به ایران و ترجمه آن به زبان پهلوی در زمان خسرو انوشیروان ساسانی دو روایت موجود است. یکی روایتی که از طریق خدای‌نامه به شاهنامه فردوسی وارد شده (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶۱) و دیگری روایتی که ابن مقفع مترجم عربی آن ذکر کرده و از طریق او به کلیله و دمنه بهرام‌شاهی وارد شده و امروز در متنی که در اختیار ماست، حاضر است. تفاوت‌های این دو روایت و اعتبار بیشتر یکی نسبت به دیگری بحث پژوهش حاضر نیست. به هر ترتیب دلیلی وجود ندارد که ما روایت موجود در کتاب رایج امروز را مردود بدانیم و آن روایت به این ترتیب است:

«... به سمع او (خسرو انوشیروان) رسانیدند که در خزاین ملوک هند، کتابیست که از زبان مرغان و بهایم و وحوش و طیور و حشرات جمع کرده‌اند و پادشاهان را در سیاست رعیت و بسط عدل و رأفت و قمع خصمان و قهر دشمنان بدان حاجت است و آن را عمده هر نیکی و سرمایه هر علم و راهبر هر منفعت و مفتاح هر حکمت می‌شناسند و چنان که ملوک را از آن فواید تواند بود، اوساط مردمان را هم منافع حاصل تواند شد و آن را کتاب کلیله و دمنه خوانند. آن خسرو عادل همت بران مقصور گردانید که آن را ببیند و فرمود که مردی هنرمند باید طلبید که زبان پارسی و هندوی بداند و اجتهاد او در علم شایع باشد تا بدین مهم نامزد شود. مدت دراز بطلبیدند آخر برزویه نام جوانی نشان یافتند که این معانی در وی جمع بود.» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۲۹).

برزویه به هند می‌رود و با تحمل مصائبی کتاب را حاصل می‌کند. ابن مقفع در ادامه می‌نویسد:

«و از این کتاب و دیگر کتب هندوان نسخه گرفت و معتمدی به نزدیک نوشروان فرستاد و از صورت حال بی‌اگاهانید» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۳۴).

آنچه گفته شد، ضمناً تأکیدی است بر اینکه اصل کتاب هندی است و این سخن که برخی پنداشته‌اند ایرانیان خود این مجموعه را فراهم کرده و سپس به هندیان نسبت داده‌اند، معتبر نیست و در ردّ این ادعا موارد بسیاری را می‌توان ذکر کرد. برای مثال نام مشاهیر قدیم ایران و شاهان و پهلوانان ایرانی که معمولاً در آثار ایرانی دیده می‌شود، در این کتاب به چشم نمی‌خورد

و یا از جشن‌های ایرانی سخنی به میان نیامده است؛ برعکس، از مذهب‌ها، سنت‌ها، آداب و رسوم هندیان بسیار سخن گفته شده است. همچنین نام‌های بسیاری در کتاب ذکر شده که اصلی هندی دارند و در متون فارسی کاربردی نداشته‌اند، نام‌هایی مثل شنزبه، طیطوی و دمنکا از این قبیل‌اند. اشاره به حیواناتی که در مناطق گرمسیری هندوستان می‌زیسته‌اند، مانند بوزینه و باخه نیز دلیلی دیگر بر این مدعاست (محبوب، ۱۳۹۵: ۱۵).

«در جزیره‌ای بوزنگان بسیار بودند و کاردانه نام ملکی داشتند» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۲۳۸).
«باخه جواب داد که رنج مفارقت تو بر من چنان مستولی شده بود که از انس وصال ایشان تفرجی حاصل نیامد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۲۴۴).

بیان داستان‌ها و حکایت‌ها به شیوه داستان در داستان نیز از خصایص روایتگری هندیان است که تحت تأثیر ترجمه، نخست به ایران و سپس به سرزمین‌های عربی رفته است. این شیوه بارها و بارها در کلیله و دمنه استفاده شده است تا جایی که گاهی چندین بار قصه‌ای از دل قصه‌ای دیگر زاده می‌شود.

«...نشاید که ملک بدین موجب مکان خویش خالی گذارد و از وطن مألوف خود هجرت کند چه گفته‌اند که آفت عقل تصلف است و آفت مروت چُرَبک و آفت دل ضعیف آواز قوی و در بعضی امثال دلیل است که به هر آواز بلند و جثه قوی التفات نشاید نمود. شیر گفت چگونه است آن؟ گفت:

آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای رفت...» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۷۰).

«اگر توفیق احسان و مجال انفاقی باشد بدان ندامت شرط نیست که جمع و ادخار نامبارکست و فرجام آن نامحمود، چنان‌که از آن گرگ بود. زن پرسید که چگونه است آن؟ گفت: آورده‌اند که صیادی روزی شکار رفت...» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

افسانه ساختن از زبان جانوران و نقل داستان‌ها و حکایاتی که شخصیت‌های آن حیوانات هستند نیز از ویژگی‌های داستان‌پردازی هندیان است که اساس کلیله و دمنه بر آن نهاده شده و نام کتاب نیز بر همین اساس ساخته شده است؛ کلیله و دمنه نام دو شغال است که در بیشتر بخش‌های داستان‌ها صحنه‌گردانی می‌کنند. شنزبه و نندبه نیز نام دو گاو است که در فصل نخست کتاب حضور دارند. از شخصیت‌های حیوانی دیگر می‌توان به شیر، بوزینه، باخه، روباه، خرگوش، خرچنگ، ماهی‌خوار، زاغ، سگ و کیوتر اشاره کرد. حیوانات در این کتاب، نمادهایی از طبقه‌های مختلف اجتماعی هستند و نباید آنها را صرفاً اهرم‌هایی برای خیال‌پردازی ادبی در نظر گرفت (امید سالار، ۱۳۹۸: ۲۳۳).

مشهور است که ترجمه پنجه‌تنتره را به زبان پهلوی، برزویه طیب دربار خسرو انوشیروان ساسانی از زبان سنسکریت انجام داد (سجادی، ۱۳۸۱: ۷۰۵؛ صفا، ۱۴۰۲: ۲/۹۴۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۸: ۹۴). اما مطابق پژوهشی که فتح‌الله مجتبیایی انجام داده، نسخه‌ای که برزویه از روی آن پنجه‌تنتره را ترجمه کرده و کلیک و دمنک نامیده است، نه به زبان سنسکریت که به زبان پیشاچی - زبان مناطق شمال غربی هند - بوده است و از آنجا که برزویه خود اهل مشرق ایران بوده، طبیعتاً با این زبان آشنایی داشته و اقدام به ترجمه آن نموده است. (مجتبیایی، ۱۳۶۳: ۳۴). این نکته البته نافی جهد دربار ساسانی برای ترجمه این اثر و ناقض برنامه دستگاه حکومتی برای انتخاب برزویه به‌عنوان سفیر نیست، بلکه صرفاً چشم‌انداز این مراوده فرهنگی را روشن‌تر می‌سازد.

در دوره اسلامی - حدوداً سال ۱۴ق. و در دوران خلافت منصور عباسی - ابن مقفع مترجم نامی این دوره، اثر بازمانده از برزویه را به عربی ترجمه کرد و آن را کلیله و دمنه نام نهاد. از آنجا که ترجمه برزویه از پنجه‌تنتره اساس کار ابن مقفع در ترجمه این اثر به زبان عربی و ترجمه عربی وی مبنای همه ترجمه‌های بعدی از این اثر به زبان‌های مختلف است، اضافاتی که برزویه بر اصل پنج بخشی کتاب انجام داده و دخل و تصرفاتی که در متن اصلی کرده است، به ترجمه‌های دیگر نیز راه یافته و این به آن معنی است که نگاه ایرانی به سیاست‌ورزی و حکومت‌داری تا حدودی از طریق این اثر سیاسی و ادبی گسترده شده است. ابواب پنجه‌تنتره از قرار زیر بوده است:

- باب شیر و گاو

- باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو

- باب بوف و زاغ

- باب بوزینه و باخه

- باب زاهد و راسو

آنچه از ترجمه ابن مقفع در دست است، در قرن ششم هجری قمری اساس ترجمه نصرالله منشی به زبان فارسی فنی قرار گرفت و مشهورترین نسخه فارسی از این کتاب را شکل داد که به نام بهرام‌شاه غزنوی، کلیله و دمنه بهرام‌شاهی لقب گرفت. هم نسخه‌های باقی‌مانده از متن عربی ابن مقفع و هم نسخ کلیله و دمنه نصرالله منشی، تفاوت‌های زبانی بسیاری با یکدیگر دارند و این آشکارترین دلیل برای استقبال خوانندگان از این مجموعه است که باعث شده تا کاتبان بسیاری اقدام به نسخه‌برداری از آن کنند و تفاوت‌های موجود را رقم بزنند. این استقبال پرشور از متنی که منشأ و اصلی هندی دارد، بیش از هر چیز گویای این مطلب است که عرضه حکمت و بیان مسائل سیاسی و اخلاقی در این کتاب از همان جنسی است که ایرانیان چه در دوره پادشاهان

ساسانی و چه در دوره اسلامی به آن علاقه داشتند؛ یعنی پند و نصیحت (کریستین سن، ۱۳۶: ۵۶۴). هر چند بسیاری از داستان‌ها بر ترفندهایی برای به‌کارگیری حیله و زور به منظور یافتن مقامی بالاتر و یا انتقام استوار است، در نهایت خواننده را به دریافت حکمتی اخلاقی رهنمون می‌شوند (Contadini, 2022: 95). مترجمان مختلف در ادوار نثر فارسی نیز همواره به این نکته واقف بوده‌اند که هم از جنبه داستانی بودن و هم از زاویه سیاسی بودن، باید پیش از هر چیز برای عموم قابل فهم باشد. این ترجمه‌ها از کلیله و دمنه بهرام‌شاهی تا انوار سهیلی، داستان‌های بیدپای، عیار دانش و همایون‌نامه، همه این قواعد زبانی و بلاغی را کم یا زیاد رعایت کرده‌اند. این امر در نثر نصرالله منشی که فاضلان‌ترین ترجمه فارسی کلیله و دمنه را فراهم کرده، نیز قابل مشاهده است. متن زیر می‌تواند در این زمینه خصیصه‌نما باشد:

«پنج‌پایک سر خویش گرفت و پای در راه نهاد تا به نزدیک بقیت ماهیان آمد و تعزیت یاران گذشته و تهنیت حیات ایشان بگفت و از صورت حال اعلام داد. همگان شاد گشتند و وفات ماهی خوار را عمر تازه شمردند.

و ان كان يوماً واحداً لكثير	و إن حياة المرء بعد عذوه
بود خوشتر از عمر هفتاد سال	مرا شربتی از پس بدسگال

و این مثل بدان آوردم که بسیار کس به کید و حیلت خویشتن را هلاک کرده است» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۸۵).

دو کنایه ابتدای متن کاملاً در خدمت معنای مورد نظر مؤلف است. سجع کلمات «تعزیت» و «تهنیت» نیز به موسیقی کلام کمک کرده و نصرالله منشی به همین دو مورد بسنده کرده تا جانب معنا رها نشود. بیت عربی متن نیز زبانی بسیار ساده و قابل فهم برای مخاطب ایرانی قرن ششم دارد؛ ضمن آنکه بیت فارسی پس از آن نیز در توضیح معنای بیت عربی است. در پایان نیز استفاده از کلمات مترادف «کید» و «حیلت» هم باعث تأکید معنایی شده و هم به همین دو مورد بسنده کرده تا لفاظی بر متن غالب نشود.

نتیجه‌گیری

روابط فرهنگی ایران و هند در دو بازه زمانی پیش از ورود اسلام به ایران و پس از فتح ایران به دست اعراب مسلمان، ویژه و خصیصه‌نماست و می‌توان هر دو را تحت عنوان نهضت ترجمه نام‌گذاری کرد. پیش از ورود اسلام به ایران خاصه در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان و خسرو پرویز ساسانی، دربار ایران با دو رویکرد فرهنگی و سیاسی اقدام به ترجمه کتب هندی به زبان

پهلوی نمود. هدف از رویکرد فرهنگی، انتقال حکمت و دانش و فنون هندی به ایران بود؛ پزشکی، داروشناسی، نجوم، فلسفه و انواع هنر از جمله ادبیات در این انتقال سهم عمده را دارند. هدف از رویکرد سیاسی نیز افزایش شکوه دربار ساسانی و تبدیل آن به قطب علمی و فرهنگی بود و این میسر نبود، مگر از طریق ایجاد پیوند سیاسی با هندیان. در مقابل، ایران به‌عنوان واسطه‌ای بود که معرفت و حکمت هندی را به جهان صادر می‌کرد و این موازنه برای هر دو سوی این تبادل سودمند بود.

پس از ورود اسلام به ایران و هم‌زمان با دوران خلافت عباسیان به‌خصوص منصور، هارون‌الرشید و مأمون عباسی، نهضت ترجمه همچنان با دو رویکرد فرهنگی و سیاسی شکل تازه‌ای یافت. از سویی علاقه و نیاز مسلمانان به بهره‌مندی از علوم و هنرهای رایج، زمینه‌ساز و شکل‌دهنده فرهنگی این پوییش روشنفکرانه بود و از سوی دیگر همان شوق برای برخورداری از جایگاه محوریت سیاسی، علمی و هنری محرک سیاسی عباسیان برای برپایی بیت‌الحکمه و تبدیل فرایند حمایت از نهضت ترجمه به‌عنوان سیاست رسمی خلافت بود. همه منابع ترجمه شده از سنسکریت به پهلوی در دوره ساسانی به اضافه متونی که مستقیماً از زبان سنسکریت در اختیار مترجمان قرار می‌گرفت، منابع نهضت ترجمه به زبان عربی در این عصر را تشکیل می‌داد. در این میان، کتاب کلیله و دمنه به شکلی منحصر به فرد، نماینده همه کنش‌های فرهنگی و سیاسی یاد شده است. این اثر به‌عنوان عصاره فکر، سیاست، حکمت و ادبیات هندی در عصر خسرو انوشیروان ساسانی به پهلوی ترجمه شد. سپس چند سده بعد، این بار در حالی که نگاه فرهنگی و سیاسی دوره دوم نهضت ترجمه را نمایندگی می‌کرد، در عصر منصور عباسی از پهلوی به عربی ترجمه شد. ترجمه‌های مکرری نیز که پس از آن از کلیله و دمنه به زبان فارسی صورت گرفت، بیانگر پویایی این متن است که بیش و پیش از هر چیز نمایانگر ارتباط فرهنگی عمیق بین‌سرزمینی است، آن هم به‌وسیله متنی که بر دو پایه قصه و سیاست بنا شده است؛ دو پایه‌ای که اصالتی به اندازه عمر جوامع انسانی دارد.

منابع و مأخذ

فارسی

- ابن ندیم، ۱۳۸۱، *الفهرست*، ترجمه: محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر.
امیدسالار، محمود، ۱۳۹۸، «معرفی کلیله و دمنه»، اسماعیل سعادت، *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی*، جلد نهم، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، صص ۲۴۴-۲۳۰.

روابط فرهنگی ایران و هند در دوره پادشاهان ساسانی و خلفای عباسی □ ۱۰۱

بیرونی، ابوریحان، ۱۳۶۲، تحقیق مال‌الهند، ترجمه: منوچهر صدوقی سپها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. جعفری دهقی، محمود، ۱۳۹۳، «نهضت ترجمه در دوره ساسانی»، تاریخ جامع ایران (جلد پنجم)، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

حافظنیا، محمدرضا، «روابط فرهنگی ایران و هند در قبل از اسلام»، تحقیقات جغرافیایی، ۱۳۷۸، شماره ۵۲ و ۵۳، صص ۱۰۶-۸۸. حکمت، علی‌اصغر، ۱۳۳۷، سرزمین هند، تهران: دانشگاه تهران.

خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۸، «برزویه»، دانشنامه جهان اسلام (جلد سوم)، زیر نظر: غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

خسروی، حسین، داوود مدنی و سهراب اسلامی، «نهضت ترجمه در جهان اسلام»، زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۶، شماره ۱۰، صص ۴۹-۷۰.

خضری، سید احمد رضا، ۱۳۸۴، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

رضائی، مریم (ترجمه و آوانویسی)، ۱۳۹۳، دینکرد چهارم، تهران: علمی.

رضائی، رمضان، «بیت‌الحکمه و نهضت ترجمه در عصر عباسی»، پژوهشنامه تاریخ، ۱۳۹۰، شماره ۲۳، صص ۴۸-۷۰.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵، روزگاران ایران (گذشته باستانی ایران)، تهران: سخن.

زرین‌مهر، علی، حسن شادپور و محمدنبی سلیم، «بررسی جنبه‌های تأثیرگذاری نهضت ترجمه در شکل‌گیری اندیشه فلسفی تفکر اعتزالی در تفسیر قرآن»، پژوهشنامه تاریخ، ۱۳۹۹، شماره ۶۱، صص ۸۶-۶۷.

سجادی، صادق، ۱۳۸۱، «برزویه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (جلد یازدهم)، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

صفا، ذبیح‌الله، ۱۴۰۲، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول و دوم، تهران: فردوس.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، جلد هفتم، به تصحیح: جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

کریمتین‌سن، آرتور، ۱۳۶۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

گریشمن، رمان، ۱۳۷۲، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه: محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.

مجتبایی، فتح‌الله، «ملاحظات در باره اعلام کلیله و دمنه»، مجله زبان‌شناسی، ۱۳۶۳، سال اول شماره دوم، صص ۶۳-۳۳.

محبوب، محمدجعفر، ۱۳۹۵، در باره کلیله و دمنه؛ تاریخچه، ترجمه‌ها و دو باب ترجمه نشده از کلیله و دمنه، تهران: خوارزمی.

محمدی، حسین، «روابط فرهنگی ایران و هند در عصر ساسانیان»، جستارهای تاریخی، ۱۳۹۶، سال هشتم شماره اول، صص ۱۵۷-۱۷۴.

محمدی ملایری، محمد، ۱۳۷۹، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد اول، تهران: توس.

مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۸۹، «سهام کلیله و دمنه در انتقال فرهنگ و تمدن هند و ایران به جهان»، دانش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، شماره ۱۰۱، صص ۲۴۰-۲۲۵.

نصر، سید حسین، ۱۳۸۴، علم و تمدن در اسلام، ترجمه: احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نصراالله منشی، ابوالعالی، ۱۳۸۶، ترجمه کلیله و دمنه، به تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی، تهران: امیرکبیر.

لاتین

Ashwarya, Sujatal, 2017, *India-Iran relations: progress, problems and prospects*, Routledge.

Contadini, Anna, 2022, "Intertextual Animals: Illustrated Kalīla wa-Dimna Manuscripts

in Context”, Annie Vernay-Nouri, *The Journeys of Kalila and Dimna: Itineraries of Fables in the Arts and Literature of the Islamic World*, Brill, 95-129.
Jabbari, Alexander, 2023, *The Making of Persianate Modernity: Language and Literary History between Iran and India*, Cambridge University Press.

نقش محمدعلی فروغی در تکوین

چندجانبه‌گرایی سیاست خارجی ایران از منظر تبارشناسی

زهرا زین‌الدینی^۱

چکیده

محمدعلی فروغی به‌عنوان یکی از بازیگران کلیدی عرصه سیاست خارجی ایران در برهه‌هایی حساس، مسئولیت‌هایی مهم را برعهده داشته و عملکرد سیاسی وی از زوایای گوناگون قابل بررسی است. در پژوهش حاضر، در صدد پاسخ به این سؤال هستیم که نقش این سیاستمدار ایرانی در شکل‌گیری چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایران چه بوده است؟ نویسنده با استفاده از روش تبارشناسی که پدیده‌ها را در تطور تاریخی‌شان تحلیل می‌کند، به این نتیجه رسیده که گفتمان‌ها و شرایط امکانی در دوره‌های مختلف حضور فروغی در عرصه سیاسی، ظهور و بروز چندجانبه‌گرایی را تحت تأثیر قرار داده است. گفتمان بی‌طرفی، همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه‌گرایی در گسست‌های زمانی اواخر قاجار و دوره پهلوی مورد بررسی قرار گرفته و نقش فروغی در تکوین چندجانبه‌گرایی در هر یک از این گفتمان‌ها و گسست‌ها ارزیابی شده است. همچنین ریشه‌های چندجانبه‌گرایی در اندیشه وی بر اساس مقالات، مکاتبات و سخنرانی‌های او مورد واکاوی قرار گرفته است. نویسنده سرانجام به این نتیجه رسیده که وقوع برخی رویدادها که از منطبق تصادف پیروی می‌کنند و نه منطق خطی تاریخی؛ مانند جنگ جهانی اول و دوم در کنار بستر فکری همکاری و صلح در اندیشه فروغی، او را به کاربست این سیاست رهنمون کرده است. لذا اگر فروغی نقش معمار چندجانبه‌گرایی را هم دارا نباشد، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در تکوین این رویکرد در سیاست خارجی ایران ایفاء کرده است.

واژگان کلیدی:

ایران، محمدعلی فروغی، سیاست خارجی، چندجانبه‌گرایی، تبارشناسی.

مقدمه

در پژوهش‌های ناظر بر نقش سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی در سیاست خارجی ایران، کمتر به نقش محمدعلی فروغی پرداخته شده است. فروغی از انقلاب مشروطه تا انتقال سلطنت به پهلوی دوم در برهه‌هایی حساس در تاریخ ایران، یکی از سیاستمداران برجسته و نقش‌آفرین بود. وی با توجه به دانش سیاسی لازم و شناخت تحولات جهانی، بازیگری مهم در سیاست خارجی ایران است. ایشان در برهه‌هایی با به‌کارگیری سیاست همکاری‌های چندجانبه، باعث حل بحران‌ها، ایجاد صلح و همگرایی در سیاست خارجی ایران شده است. مسئله تحقیق حاضر ناظر بر نقش این سیاستمدار و اندیشمند ایرانی در طرح و کاربست نظریه چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایران است.

پژوهش حاضر دارای اهمیت نظری است. چرا که از طریق تحلیل زمینه تاریخی و فکری چندجانبه‌گرایی، ارائه تصویری جامع‌تر از این نظریه را متناسب با شرایط و گفتمان ایرانی در دستور کار دارد. با عنایت به ترویج دیدگاه‌های غیرمستدل و غیرعلمی که از جمله سعی در معرفی محمدعلی فروغی به‌عنوان آنگلوفیل و طرفدار سیاست بریتانیا و پایه‌گذار دیکتاتوری رضاخانی دارند می‌توان چنین اظهار داشت که عدم اهتمام علمی و دقیق به موضوع‌هایی از این دست، زمینه تحریف اندیشه و عمل اشخاصی از قبیل فروغی که نقشی مهم در تاریخ این کشور داشته‌اند را بیش از پیش تقویت می‌کند که پدیده مثبتی نیست؛ بنابراین پژوهش حاضر دارای اهمیت راهبردی است.

هدف اصلی نویسنده تقویت شناخت اشخاص کلیدی در دوره‌های مختلف از رهگذر تبیین نقش آنها در برهه‌های مهم در سیاست خارجی ایران است. اهداف فرعی نیز عبارتند از کمک به شناخت بهتر اندیشه و عمل محمدعلی فروغی و ایجاد چشم‌اندازی مثبت برای گسترش همکاری‌های چندجانبه در سیاست خارجی ایران در برهه کنونی. سؤال اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه نقش محمدعلی فروغی در شکل‌گیری چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایران چه بوده است؟ در همین خصوص سؤال‌های فرعی زیر طرح شده‌اند. تأثیر محمدعلی فروغی در شکل‌گیری چندجانبه‌گرایی، چگونه در سیاست خارجی ایران نمود پیدا کرده است؟ چگونه می‌توان از طریق تبارشناسی، نسبتی میان چندجانبه‌گرایی و نقش محمدعلی فروغی در سیاست خارجی ایران برقرار کرد؟

پیشینه پژوهش

با وجود شرکت و حضور فعال فروغی در صحنه‌های بین‌المللی، ادبی و فرهنگی، تک‌نگاری شایسته‌ای در مورد وی در دست نیست. همچنین حجم آثار در مورد نقش محمدعلی فروغی در تاریخ معاصر ایران و واکاوی اندیشه سیاسی وی نیز بسیار کم است که می‌توان آنها را از حیث رویکرد موضوعی به دو دسته کلی تقسیم کرد.

- آثاری که به بررسی اندیشه سیاسی فروغی اختصاص دارند: منابع موجود در این دسته با غور و بررسی در آثار و اندیشه‌های فروغی برخی از وجوه اندیشه سیاسی وی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در زیر به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره خواهد شد:

علیرضا صحرایی (۱۳۹۸) با تأکید بر نوشته‌ها و آثار فروغی به دنبال نشان دادن برتری جنبه قدرت نرم در پیوستار قدرت در سیاست خارجی دوران مسئولیت‌های سیاسی او است. احمد واردی (۱۳۹۴) فروغی را در زمره روشنفکران نسل دوم قرار می‌دهد که نقشی مهم در انتقال مفاهیم و معرفی دنیای مدرن به ایران داشته‌اند. این کتاب که رساله دکتری نویسنده در دانشگاه یوتا در آمریکا است، بیشتر به جنبه‌های فرهنگی اقدامات فروغی پرداخته است و جنبه سیاسی اقدامات وی مورد غفلت واقع شده است. جعفر مهدی‌نیا (۱۳۷۱) اطلاعات خوبی در مورد زندگی فروغی مخصوصاً در دوران کودکی و نوجوانی وی ارائه می‌کند. همچنین به جزئیات قابل ملاحظه‌ای در مورد وقایع شهریور ۱۳۲۰ ش. و نقش فروغی به‌عنوان نخست‌وزیر می‌پردازد. کتاب ایرج افشار (۱۴۰۰) دربردارنده مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی و از جمله آثار درخور توجه و منابع دسته اول برای شناخت این اندیشمند است. مطالب جمع‌آوری شده در این کتاب، در کنار فواید تاریخی، منبع موثق و ارزشمندی برای شناخت مشی و مرام سیاسی فروغی است.

- آثاری که به بررسی عملکرد فروغی در صحنه داخلی و بین‌المللی می‌پردازند: برخی آثار به عملکرد فروغی در صحنه داخلی ایران و همچنین فعالیت‌های بین‌المللی وی با تکیه بر اسناد تاریخی پرداخته‌اند. فریدون زندفر (۱۳۹۷) علی‌رغم عنوان کتاب که "فروغی در صحنه دیپلماسی بین‌الملل" است، اما نویسنده نتوانسته به‌طور جامع و درخور توجه به نقش فروغی در محیط بین‌المللی بپردازد. این کتاب علاوه بر اشکالات ساختاری به بسترهای شکل‌گیری شخصیت فروغی نیز اشاره نداشته است؛ درعین حال به دلیل کمبود کتاب در این زمینه از جمله منابع اصلی قابل ارجاع است. مهدی عاقلی (۱۳۷۰) به حوادث مربوط به شهریور ۱۳۲۰ ش. و اشغال ایران می‌پردازد. در این کتاب از حمله قوای نظامی شوروی و انگلیس به خاک ایران و نخست‌وزیری

فروغی و پیمان سه‌جانبه سخن رفته است. فریدون زندفر (۱۴۰۰) کتاب را با تکیه بر پاره‌ای از اسناد جامعه ملل نوشته و در بخش‌هایی از آن به اقدامات فروغی در جامعه بین‌الملل اشاره دارد. کتاب نصرالله انتظام (۱۳۷۸) به دلیل شرح ناگفته‌های تاریخی، شخصیت خاص انتظام به لحاظ سیاسی و اداری، ارتباط او با بسیاری از مقامات درجه اول کشور به‌ویژه شرح حوادث شهريور ۱۳۲۰ ش. که در زمان نزدیک به آن نوشته شده و وقایع این مقطع را از دیدگاه دربار نشان می‌دهد، حائز اهمیت است. این کتاب حاوی موضوعات مربوط به وقایع سوم شهريور و اشغال ایران و خاطرات نگارنده از روابطش با تیمورتاش، میرزا حسن مستوفی‌الممالک، علی‌اکبر داور و محمدعلی فروغی است.

می‌توان گفت که اکثر منابع موجود در این زمینه، مطالبی پراکنده در مورد فروغی و جنبه‌های مختلف شخصیتی، علمی و کاری او ارائه داده‌اند و علی‌رغم نقش‌آفرینی کلیدی فروغی در عرصه سیاست خارجی مخصوصاً در زمان پهلوی اول، آثاری که جوانب مختلف این موضوع را مورد بررسی قرار داده باشند، وجود ندارد.

پژوهش حاضر به دلیل کاربست روش تبارشناسی و همچنین بررسی مفهوم چندجانبه‌گرایی در اندیشه فروغی و نحوه کاربست آن در دوران مسئولیت‌های وی، یعنی بررسی هم‌زمان اندیشه و عمل فروغی از پژوهش‌های پیشین متمایز است. دیگر نوآوری این مقاله در این است که با بررسی مفهوم چندجانبه‌گرایی در شرایط مختلف تاریخی در دوران فروغی، گسست‌های تاریخی در این دوره را شناسایی و خروجی‌های متفاوت آن را بررسی و تبیین می‌کند.

مبانی مفهومی

با توجه به اهمیت مبانی مفهومی و نظری برای رسیدن به درکی مشترک از موضوع، در این قسمت مهم‌ترین مبانی بحث آمده است:

۱. سیاست خارجی: مفهوم سیاست خارجی از دو عنصر عمده اهداف و کنش‌ها تشکیل شده است. به علاوه سیاست خارجی به تکنیک‌ها، نتایج و کنش‌ها نیز توجه می‌کند؛ بنابراین، سیاست خارجی حاصل جمع تمام اهداف و کنش‌های یک کشور در برابر دیگر دولت‌هاست. سیاست قدرت‌های بزرگ و دولت‌های همسایه مهم‌ترین عامل و نیروی خارجی تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه از جمله ایران است (رضانی، ۱۳۹۹: ۲۰).

۲. چندجانبه‌گرایی: چندجانبه‌گرایی مفهومی است که از زمان جنگ جهانی دوم مورد توجه فزاینده‌ای قرار گرفته و سابقه آن به سال ۱۸۱۵ م. برمی‌گردد (Lazarou, 2011: 2).

چندجانبه‌گرایی را می‌توان به‌عنوان عمل هماهنگی سیاست‌های ملی که در گروه‌های سه یا چند دولت از طریق نهادی حاصل می‌شود، تعریف کرد. در ادبیات روابط بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی بیش از آنکه به‌عنوان مفهومی که یک برنامه تحقیقاتی را تعریف می‌کند شناخته شود، به‌عنوان برجسی برای انواع فعالیت‌های مبتنی بر همکاری چند دولت در یک حوزه خاص به‌کار گرفته شده است. در واقع چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل به معنای ائتلاف چند کشور برای پیشبرد یک هدف مشترک است (Wiseman, 2017:7).

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از حیث نوع، توسعه‌ای و از حیث رویکرد محققان، توصیفی-تحلیلی هست. برای گردآوری داده از روش اسنادی و جهت تحلیل از روش تبارشناسی^۱ استفاده شده است.

۱- معرفی روش: تبارشناسی از جمله سنت‌های روشی-نظری است که پدیده‌ها را در تطور تاریخی‌شان بررسی و تداوم ناگسستگی پدیده‌ها را رد می‌کند و به دنبال حفظ پراکندگی مرتبط با رویدادهاست. شعار تبارشناسی این است: با عمق، با غایت و با درون‌بینی مخالفت بورزید و به یکسانی و استمرار در تاریخ اعتماد نکنید (Gutting, 2011: 43؛ فوکو، ۱۹۷۱: ۳۷۱). باید گفت که راهنمای فوکو در تحلیل تبارشناسانه، داده‌های تاریخی هستند (فوکو، ۱۳۸۳: ۲۳).

۲- کاربرد روش: در این بخش مراحل اصلی یک کار تبارشناسانه را برمی‌شمیریم. البته باید این نکته را در نظر داشت که فوکو هیچگاه بحث روش‌شناختی منظمی در زمینه تبارشناسی انجام نداده است، اما برخی مراحل را می‌توان از آثارش استنباط کرد.

گام اول. شناسایی مسئله: نخستین بخش از هر پژوهشی شناخت مسئله است. تبارشناسی روش خاصی برای "طرح مسئله" دارد. مسئله تبارشناسی مسئله زمان حال است و در این مرحله، تاریخ‌نگار به دنبال عرضه تصویر کاملی از زمان خاص تاریخی نیست و نمی‌خواهد به شیوه تاریخ‌نگاری سنتی یا حتی جامعه‌شناسی تاریخی معمولی، درک و تصویری از تحولات آن دوره خاص تاریخی ارائه بدهد. او در صدد نشان دادن این نکته است که پدیده‌ای که امروزه عنصر و جزء حیاتی زندگی ماست، چگونه وضعیت فعلی خود را یافته است از این رو در مراجعه به تاریخ، تاریخ را در ربط با پدیده امروزی مطالعه می‌کند، نه مطالعه تاریخ برای خود تاریخ یا شناسایی الگو و قوانین حاکم بر تاریخ.

^۱. Genealogy

گام دوم. بیان سوابق موضوع: تبارشناسی خود را از دو رویکرد قانون‌گرایی (جا دادن عصر مورد سؤال در یک کلیت تاریخی، نظیر هگل) و نهایت‌گرایی (پیوند دادن عصر مورد سؤال با آینده، نظیر ویکو) فراتر می‌برد. از نظر فوکو، اکنون‌گرایی و نهایت‌گرایی آفات تاریخ‌نویسی‌اند که مانع از درک درست پدیده‌ها می‌شود. مطالعه تبارشناسانه از اکنون‌گرایی و نهایت‌گرایی فراتر می‌رود. اکنون‌گرایی یک مفهوم، نهاد یا احساس از زمان حال به گذشته و نشان دادن اینکه این نماد در گذشته هم معنایی همسان و یکسان با زمان حال داشته است. در نهایت‌گرایی گفته می‌شود که هر چیز معنا یا غایتی نهایی دارد که تاریخ بدان دست خواهد یافت (کچویان، ۱۴۰۰).

گام سوم. شناسایی درجه صفر: تبارشناسی تأکید ویژه‌ای بر مبدأ دارد و تلاش می‌کند تا تصویر دقیقی از آن ارائه دهد. تبارشناس پدیده مورد مطالعه‌اش در زمان حال را در تاریخ به عقب بازمی‌گرداند. این بازگشت به عقب تا آنجا ادامه می‌یابد که تصور از پدیده دیگر دیده نمی‌شود و وجود ندارد.

گام چهارم. کشف گفتمان‌ها: پس از شناسایی درجه صفر، تبارشناس در آن نقطه متوقف نمی‌شود، بلکه به سمت زمان حال برمی‌گردد و با جدا شدن از درجه صفر اولین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند. این گزاره‌ها اولین صورت‌بندی پدیده هستند و اولین گفتمان را پیرامون آن شکل می‌دهند. با شناسایی اولین گفتمان، حرکت به سمت زمان حال همچون ادامه می‌یابد تا آنجا که در یک نقطه تاریخی خاص (در یک نقطه گسست) به تدریج احکام و گزاره‌های جدیدی، متفاوت از گزاره‌های پیشین در مورد پدیده ظاهر شوند. این احکام و گزاره‌های تازه، صورت‌بندی جدید و گفتمان جدید آن پدیده را شکل می‌دهند (کچویان، ۱۴۰۰).

گام پنجم. تحلیل گسست: تبارشناسی بر پایه میراث نیچه روش تحلیلی است که بر گسست، عدم تداوم و فقدان یگانگی تکیه دارد. از این رو به هیچ وجه در پی یافتن قواعد کلان تکاملی یا معانی ژرفی که باعث فهم و درک تاریخ شود، نیست؛ زیرا اعتقادی به وجود هیچگونه جهت و سیر فراگیر تاریخی ندارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴: ۳۷). یکی از مهم‌ترین گام‌ها جهت تحلیل تبارشناسانه، تمرکز بر نقاط گسست است. حتی فوکو تکنیک خود برای شناسایی این "گسست‌های مولد"^۱ را تبارشناسایی می‌نامد. گسست یا انقطاع در تحلیل تبارشناسانه به معنی به کار بردن تعبیر "تغییر مسیر" کاراتر از فاصله یا شکاف است. تبارشناس احکام و گزاره‌هایی که در

^۱. Creative Disruptions

یک دوره تاریخی، صورت‌بندی خاصی از پدیده را شکل می‌دهند را شناسایی می‌کند. لحظه گسست لحظه‌ای است که دیگر آن صورت‌بندی ادامه پیدا نمی‌کند. در عوض، صورت‌بندی جدید از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده گسسته نمی‌شود، بدین معنا که بریده یا قطع شود، بلکه در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد این مسیر تازه، از آنجا که ریشه در مسیر پیشین دارد، در پیوست با قبل است و چون در مسیر پیشین تداوم نیافته، از این رو دچار گسست است.

گام ششم. تحلیل تصادف: یکی از مهم‌ترین انتقادات تبارشناسی به تاریخ‌نگاری علمی مدرن، تأکید آن بر شناسایی دقیق عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یک پدیده است. از منظر تبارشناسی، جهان فراوانی رویدادهای درهم و برهم است که انبوهی از خطاها و خیال‌ها آن را خلق کرده است. تبارشناسی خیال خام تاریخ‌نگارانه را زیر سؤال می‌برد و بر دخالت تصادف‌ها و پیشامدها در وقوع یک پدیده اصرار می‌کند. نیروهایی که در تاریخ عمل می‌کنند، نه تابع یک تقدیرند و نه تابع یک سازوکار، بلکه تابع تصادف مبارزه‌اند. پدیده به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و بر مبنای محاسبه عقلانی شکل نمی‌گیرد، بلکه بسیاری از عوامل و نیروهای مؤثر بر آن، محاسبه‌نشده‌اند و اتفاقی هستند. این نیروها همواره در تصادف منحصربه‌فرد رویداد، ظاهر می‌شوند (کچویان، ۱۴۰۰).

مسئله چندجانبه‌گرایی در اندیشه و عمل فروغی

در مرحله شناسایی مسئله به دنبال این هستیم که چندجانبه‌گرایی چگونه در اندیشه و عمل فروغی موضوعیت یافته و به آن پرداخته است. برای این منظور لازم است زیست‌فردی و سیاسی فروغی مورد توجه قرار گیرد:

۱. زیست‌فردی فروغی: محمدعلی فروغی (۱۳۲۱-۱۲۵۴ ش.) نماینده نسل دوم روشنفکری در ایران است. خاندان او یکی از خاندان‌های سرشناس و تأثیرگذار در حوزه سیاست و فرهنگ ایران عصر صفوی تا پهلوی بودند. جامعه ایران آنطور که در جوامع کلاسیک اروپایی می‌بینیم؛ جامعه‌ای طبقاتی نیست و طبقات مستقل اقتصادی چندانی در آن تکوین نیافته است و گاهی خاندان‌ها بودند که به‌جای طبقه در تحولات کشور تأثیر گذاشتند (فراستخواه، ۱۳۹۶: ۵۸-۵۶).

تبار خاندان فروغی به بازرگانان اصفهانی برمی‌گردد که همه اجدادش در سلک تجارت و معروف به ارباب بودند. پدر بزرگ وی میرزا ابوتراب در سال ۱۱۴۸ ق. در شورای کبیر مغان که به

دعوت نادر شاه برای تصدیق سلطنت او منعقد گردید، نماینده اصفهان بود. جدّ او محمدمهدی ارباب از معتبرترین تجار اصفهان بود که در تاریخ و جغرافیا تبحر داشت. وی در جوانی به هندوستان رفت و با انگلیسی‌ها و هندی‌ها که با معارف جدید آشنا بودند، آمیزش داشت و از معلومات اروپایی و سیاست دنیا آگاه شد و یکی از اولین اشخاصی بود که ایرانیان را با این مسائل آشنا کرد (فروغی، ۱۳۸۷: ۲).

بررسی پیشینه تاریخی فروغی نشان می‌دهد که خاندانش در زمره اهل ادب و اندیشه و تا حدودی عرصه سیاست بودند. پدر وی محمدحسین ذکاء الملک که در شعر، فروغی تخلص می‌کرد، از فضلا و نویسندگان و شعرای طراز اول عصر ناصری بود. وی ابتدا در وزارت انطباعات و دارالترجمه استخدام شد، در سال ۱۲۷۵ ش. به انتشار هفته‌نامه ادبی، اجتماعی و سیاسی تربیت پرداخت و تا پایان عمر آن را انتشار می‌داد (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۶). "تربیت"، تنها روزنامه غیردولتی بود که در ایران منتشر می‌شد. محتوای آن شامل موضوعاتی بود که به گفته خود فروغی کم‌کم چشم و گوش مردم را به منافع و مصالح خودشان باز می‌کرد (واردی، ۱۳۹۴: ۲۴). محمدحسین فروغی در سال ۱۲۷۸ ش. به استادی مدرسه علوم سیاسی برگزیده شد و سه سال بعد رئیس مدرسه گردید و سرانجام در ۱۲۸۶ ش. درگذشت. محمدعلی فروغی تحت حضانت چنین پدری تحصیلات خود را از پنج سالگی آغاز کرد (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۶).

فروغی در خصوص تأثیر پدرش در زندگی خود می‌گوید: «پدرم علم تربیت فرزند را به کمال دارا بود و من آنچه دارم از حسن تربیت او و آنچه ندارم از قصور خودم یا نقص اسباب و وسایل است» همچنین در مورد بیدار کردن حس وطن‌دوستی از سوی پدر می‌گوید: «در تعلیم وطن‌خواهی و نوع‌دوستی می‌گفت خیر و صلاح هر کس در خیر و صلاح عموم است» (فروغی، ۱۳۸۷: ۸-۱۳). وی ظرف مدت هفت سال، کلیات زبان‌های فارسی، عربی و فرانسه را آموخت و سپس وارد مدرسه دارالفنون و ابتدا به پزشکی مشغول شد. لکن قبل از اتمام، از آن رشته اعراض نمود و به فلسفه و ادبیات گروید. فروغی در مدرسه سپهسالار، مدرسه خان مروی و مدرسه صدر فلسفه خواند و در بیست‌ویک سالگی در دارالفنون به تدریس تاریخ و علم سیاست پرداخت و در مدرسه سیاسی نیز حقوق بین‌الملل را تدریس می‌کرد (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۶).

محمدعلی فروغی یکی از روشنفکرانی بود که حلقه ارتباط میان گفتمان فرهنگی و کنش سیاسی را در خود به‌وجود آورد و توانست میان اهداف عملی و ایده‌های فکری مشروطه در دوران بلافصل جنبش و گذار از هرج‌ومرج تا تثبیت دولت مدرن ملی ارتباط برقرار کند. وی که تحصیلکرده دانش‌های جدید بود و آگاهی کامل از فرهنگ ایران در دوران باستان و میانه داشت،

از شناخت کافی نسبت به مدرنیته نیز برخوردار بود. حضور در محافل سیاسی، شرایط لازم را برای تجربه و مشاهده آموخته‌های فروغی در اختیار وی گذاشته بود و از او سیاستمداری اندیشمند و روشنفکری عمل‌گرا ساخته بود (حقدار، ۱۳۸۴: ۱۱). او در زمینه فرهنگی نیز بسیار فعال بود و از جمله اقداماتش در این زمینه می‌توان به برگزاری مراسم هزاره فردوسی، پیشنهاد تأسیس دانشگاه تهران و تأسیس فرهنگستان اشاره کرد (موسوی، ۱۳۹۸: ۳۳۱). او به تحقیق و مطالعه در ادبیات، فلسفه و تاریخ می‌پرداخت. در کار ترجمه ید طولایی داشت و از ترجمه‌های اولیه فروغی، کتاب "ثروت ملل" و "تاریخ مشرق زمین" را می‌توان نام برد. کتاب "سیر حکمت در اروپا" از آثار دوران پختگی علمی اوست و کتاب آئین سخنوری، تلخیص شاهنامه فردوسی، شاهنامه برای دبیرستانی‌ها، تصحیح دیوان حافظ و گلستان سعدی از دیگر کارهای اوست (عاقلی، ۱۳۷۱: ۲۳).

به گفته حبیب یغمایی یکی از دوستان نزدیک فروغی، ارادت و عشق فروغی به فردوسی، حافظ، ابن سینا، خیام و دیگر بزرگان ایران، درست است که هسته اصلی اش ادب‌دوستی خالص او بود، اما در انتشار آثار این بزرگان، گذشته از جنبه ادبی، چشم‌انداز جهانی هم داشت؛ زیرا این بزرگان را در جوامع بشری افرادی کامل می‌دانست و شناساندن اینان را برای شناسایی ایران لازم می‌شمرد (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۸). تمام این موارد حکایت از آن دارد که فروغی در بستری رشد یافت که با سیاست و زوایای رفتار سیاسی آشنا بوده و همین امر در توجه فکری او به چندجانبه‌گرایی تأثیر داشته است.

۲. تجربه سیاسی فروغی: فروغی تا حد زیادی ناخواسته به درون و مرکز دولت و سرای قدرت کشیده شد (فراستخواه، ۱۳۹۶: ۵۸). او علاوه بر عهده‌داری مأموریت‌های خارجی از جمله شرکت در کنفرانس صلح ورسای، ریاست شورای جامعه ملل و سفیر ایران در ترکیه، در داخل کشور نیز مناصب مختلفی را بر عهده داشت؛ از جمله ریاست مجلس دوم، پنج بار وزارت امور خارجه، چهار بار وزارت جنگ، چهار بار وزارت دارایی، سه بار وزارت عدلیه، یکبار وزیر اقتصاد ملی و یکبار وزیر دربار (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۹۰). فروغی بارها به نمایندگی دولت ایران به اروپا مسافرت کرده و سال‌ها در آنجا زیسته بود. مأموریت‌ها و مقام او باعث شد که با رؤسای ممالک و رجال دانشمند گیتی آشنا شود و شخصیت و کمال او موجب گشت که با آنان آمیزش دوستانه پیدا کند (فروغی، ۱۳۸۷: ۳۷).

پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس اول، صنیع‌الدوله اولین رئیس مجلس از فروغی دعوت به عمل آورد که امور دبیرخانه مجلس را بنیان نهد و او پذیرفت و معاون اداری و

مالی مجلس شد. در همین زمان، پدرش محمدحسین ذکاءالملک درگذشت و طبق فرمان محمدعلی شاه، در سال ۱۲۸۶ ش. شغل و لقب پدرش به او تعلق گرفت. در انتخابات دوره دوم که پس از استبداد صغیر و خلع محمدعلی شاه انجام پذیرفت، فروغی از تهران به‌عنوان وکیل مجلس انتخاب شد و به دلیل کاردانی در سال ۱۲۸۹ ش. به ریاست مجلس شورای ملی رسید. ایشان در دوره ریاست خود در مجلس برای معلمی احمد شاه در نظر گرفته شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۱۷-۱۵).

ذکاءالملک در انتخابات دوره سوم قانونگذاری از تهران به نمایندگی انتخاب شد و از این زمان تا آغاز جنگ جهانی اول که وزارت عدلیه به او سپرده شد، رئیس دیوان عالی تمیز بود. در آغاز جنگ جهانی اول، زمام امور کشور به مستوفی‌الممالک سپرده شد و او در کابینه خود، وزارت عدلیه را به فروغی سپرد. از کارهای مهم این کابینه اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ و انجام دادن انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی بود. ذکاءالملک در ۱۲۹۳ ش. وزیر عدلیه شد و در این سمت، فروغی با همکاران خود طرح قوانین بسیاری را فراهم آوردند که بعدها اساس تشکیلات دادگستری شد.

فروغی در سال ۱۳۰۱ ش. در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر امور خارجه شد و در سال ۱۳۰۲ ش. در کابینه حسن پیرنیا وزارت مالیه برعهده او بود. از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ ش. که سردار سپه وزیرالوزراء بود و چهار کابینه تشکیل داد، فروغی در دو کابینه وزیر امور خارجه و در دو کابینه وزارت مالیه را برعهده داشت. فروغی پس از استقرار رضا خان در ۱۳۰۴ ش. به ریاست وزرای انتخاب شد. نخست‌وزیری فروغی بیش از ۶ ماه دوام نیاورد و در اوایل ۱۳۰۶ ش. با سمت سفیر کبیر و مأمور فوق‌العاده دولت ایران به ترکیه رفت تا اختلافات مرزی بین دو کشور را حل و فصل کند. وی در مأموریت ترکیه به ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل برگزیده شد و پس از ورود به جامعه ملل به اتفاق آرای نمایندگان کشورهای جهان به ریاست شورای جامعه ملل برگزیده شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۰-۱۷). وی در ۱۳۰۹ ش. از مأموریت ترکیه بازگشت و در رأس وزارتخانه اقتصاد ملی قرار گرفت. در اردیبهشت ۱۳۰۹ ش. به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد و در نیمه دوم سال ۱۳۱۲ ش. هدایت از ریاست دولت برکنار و فروغی برای بار دوم به نخست‌وزیری منصوب شد و تا آذر ۱۳۱۴ ش. بر سرکار بود؛ اما استعفاء داد و به مدت ۵ سال عملاً خانه‌نشین بود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۲).

در اوج جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۰ ش. که نیروهای روس و انگلیس ایران را اشغال کردند، رضا شاه، فروغی را به تشکیل کابینه فراخواند و بر اثر کوشش‌های فروغی و مذاکرات او با نمایندگان روس و انگلیس، پیمان سه‌جانبه با این دو کشور امضاء شد (واردی، ۱۳۹۴: ۹۰). وی تا

اسفند ۱۳۲۰ش. در مقام نخست‌وزیری قرار داشت و قرار بود به سمت سفیر کبیر به آمریکا اعزام شود که در آذر ۱۳۲۱ش. در سن ۶۷ سالگی درگذشت. می‌توان گفت فروغی دولتمرد و اندیشمندی چندوجهی بود؛ حقوقدان، اقتصاددان، دولتمردی جهانی، اندیشگر و دیپلماتی مبرز و آگاه بود. گزارش‌های رسمی او در زمره بهترین و آگاهی‌بخش‌ترین گزارش‌های مأموران سیاسی در آرشیو وزارت امور خارجه است (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۳). مواردی از این قبیل، نشان از دانش و مدیریت سیاسی قابل توجه او دارد که در نهایت او را به اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی رهنمون گردید. از جمله مهم‌ترین ملاحظات در زیست سیاسی فروغی که از این حیث در خور توجه بوده، می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

الف. تحلیل فروغی از حمله متفقین به ایران: باوجود پیشرفت‌های برق‌آسای آلمان، فروغی معتقد بود که پایان جنگ به نفع متفقین خواهد بود. همچنین عقیده داشت بی‌طرفی ایران حفظ نخواهد شد، زیرا به راه‌های ایران از نظر سوق‌الجیشی احتیاج است. فروغی از ابتدای سال ۱۳۲۰ش. حمله به ایران را پیش‌بینی کرده بود و عقیده داشت که اگر ایران راه به متفقین ندهد، آنها به‌زور وارد ایران خواهند شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۵۷).

ب. تلاش فروغی برای توسعه همکاری‌ها با قدرت‌های بزرگ: بخشی از مذاکرات در مورد پیمان سه‌جانبه در منزل فروغی و به همراهی علی سهیلی وزیر امور خارجه وقت صورت گرفت. موضوع اصلی مذاکرات بر اساس ترک مخاصمه و متوقف کردن قوای متفقین از پیشروی بود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۶۸). سفرای شوروی و انگلیس نیز شرط ادامه مذاکرات را ترک سلطنت رضا شاه و مسافرت وی اعلام کردند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۸۵). فروغی بعد از پذیرفتن نخست‌وزیری و طی نطقی در مجلس، در معرفی دولت جدید می‌گوید: «دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و برای اینکه این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد، دولت به قوای نظامی کشور دستور می‌دهد از هر گونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۰۴).

بررسی زیست فردی و سیاسی فروغی حکایت از آن دارد که وی اولویت سیاست خارجی کشور و تأمین منافع ملی را در کاربست چندجانبه‌گرایی می‌دانسته است. به عبارت دیگر مسئله اصلی در نظام فکری او مدیریت سیاست خارجی و کاهش تنش‌ها بوده و لذا در نطقی (آبان ۱۳۲۱ش.) در ارتباط با عقد قرارداد بین دولت ایران و دولتین انگلیس و شوروی بر اولویت منافع ملی ایران در این خصوص تأکید دارد و چندجانبه‌گرایی را از این حیث مؤثر می‌دانسته است: «با مطالعات جامع و مشورت‌های لازم با نمایندگان مجلس، به نظر رسید که همکاری و ائتلاف با این

دو دولت بر مبنای مقرراتی که منافع ایران را تضمین نماید و با اوضاع و احوال کنونی ما، اصول مفید شناخته می‌شود... دولت ایران سعی دارد خسارات وارده به مردم و دولت جبران گردد و از هر جهت منافع ایران بعد از جنگ هم محفوظ بماند» (مهدی‌نیا، ۱۳۷۰: ۱۶۱).

سوابق چندجانبه‌گرایی در اندیشه فروغی

در بررسی سوابق موضوع باید گفت که تبارشناسی از رویکرد تاریخ سنتی یا خطی نظیر آنچه هگل دنبال می‌نمود، استفاده نمی‌کند. همچنین به دنبال غایت و نهایتی برای پدیده‌ها نیست. در این پژوهش نیز ما چندجانبه‌گرایی را به‌عنوان خط سیری تاریخی بررسی نمی‌کنیم و معتقدیم حتی پیش از انعقاد پیمان سه‌جانبه با انگلیس و شوروی، زمینه‌های تفکر چندجانبه‌گرایی در اندیشه فروغی وجود دارد و در مرحله‌ای که مناسب تشخیص داده می‌شود، این اندیشه به منصفه ظهور می‌رسد. در این رابطه به برخی زمینه‌های فکری و اندیشه‌ای او در رابطه با همکاری، اتحاد و صلح که از مکاتبات، نامه‌ها و مقالات وی استخراج شده، اشاره می‌کنیم.

۱. **ضرورت همکاری بین کشورها:** فروغی در دهمین اجلاس مجمع جامعه ملل در سال ۱۳۰۷ ش. که هم‌زمان رئیس شورا نیز هست، این مجمع را افتتاح می‌کند. او در سخنرانی که در سفارت پاریس برای محصلین ایرانی ایراد نمود، به لزوم گسترش همکاری‌ها در سطح بین‌المللی اشاره دارد و معتقد است که در عصر جدید، ملت‌ها به هم محتاج‌اند و نمی‌توانند منفرد و جدا زندگی کنند. «باید راهی پیدا کرد که ملل به طریق همکاری و موافقت با یکدیگر پیش‌آیند و اساس روابط بین‌الملل بر تعاون گذاشته شود... ما افراد جماعت باید دست‌به‌دست هم بدهیم و هر چه در این تعاون ساعی‌تر باشیم ترقی انسان سریع‌تر و بهتر خواهد بود... جامعه ملل وقتی درست می‌شود که مردم بفهمند که مانند حیوانات نباید با هم در تنازع باشند بلکه برای غلبه بر موانع طبیعی باید با یکدیگر متحد شوند» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۱۶۵-۱۶۴).

۲. **ضرورت همراهی با جامعه ملل:** فروغی با توجه به ضعف قدرت ملی در ایران فروغی معتقد بود که باید کشورهایی چون ایران از جامعه ملل حمایت نمایند تا بتوانند در تحصیل منافع ملی‌شان توفیق بیشتری داشته باشند. همین امر دلالت بر تأیید این رکن از چندجانبه‌گرایی نزد فروغی دارد: «به عقیده من ما ایرانی‌ها باید جداً طرفدار جامعه ملل باشیم زیرا که خاصیت وجود آن برای دول ضعیف بیش از سایرین است و باید اوضاع بین‌المللی پانزده سال قبل را به یاد بیاوریم و سعی کنیم که آن افکار و آن ترتیب دوباره پیش نیاید و دنیا در این خطی که افتاده روزبه‌روز پیش‌تر برود» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۱۶۷-۱۶۴).

۳. ضرورت استقبال از اصل تعدد قدرت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل: نامه‌های فروغی به حکیم‌الملک و وقارالسلطنه از کنفرانس صلح در پاریس روشن‌کننده این اصل است که او وضعیت مناسب برای سیاست بین‌الملل را در تعدد قدرت‌های مؤثر می‌دانست. این دو نامه از اسناد مهم برای شناسایی نوع نگرش و درک او از سیاست بین‌الملل است. «این قدر باید دانست که امروز دیگر دوره زندگانی بین‌المللی است؛ یعنی هیچ ملتی ممکن نیست خارج از حوزه ملل و دول دنیا بماند. اوضاع داخلی هر مملکت هم باید قهراً تبعیت از اوضاع سایر ممالک بکند. این حرف اگر سابق راست بود حالا راست‌تر شده است» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۷۹).

۴. ضرورت توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی: فروغی چندجانبه‌گرایی را در شرایط زمانی مناسب خود درست و مفید می‌داند و معتقد است رفتن به‌سوی چندجانبه‌گرایی، شرایط و وضعیت خاصی را می‌طلبد. برای اثبات این مدعا می‌توان به نامه فروغی در باره سفر امان‌الله خان پادشاه افغانستان به ایران اشاره کرد که می‌گوید:

«توفیق رشدی بیگ در شب دوم مهمانی در ترکیه، بنده را کنار کشید و گفت می‌خواهم با شما مشورتی بکنم. پادشاه افغانستان اصرار دارد که ما عهدنامه اتفاق و اتحاد ببندیم و همین حالا امضا کنیم. شما در این باب چه می‌گویید؟ من گفتم عقیده شخصی من این است که امروز عهدنامه اتفاق و اتحاد مابین ما ضرورت و فایده ندارد و ممکن است به‌واسطه برانگیختن حریف‌های ما مضر هم واقع شود ما باید عملاً روابط خود را صمیمی کنیم و کاری بکنیم که اشتراک منافع و مصالح و احساسات دوستانه ما طوری باشد که اگر روزی پیشامدی روی دهد، ما با هم متحد باشیم. ضمناً تهیه کارهای خودمان را ببینیم و متحد شویم شاید روزی هم بیاید که مقتضی شود عقد اتحاد را روی کاغذ هم بیاوریم» (مکی، ۱۳۶۲: ۲۷).

این موضع‌گیری فروغی در قبال پیشنهاد پادشاه افغانستان نشان‌دهنده این است که او همیشه و در هر صورتی، چندجانبه‌گرایی را مفید نمی‌دانسته است. گاهی بستن پیمان چندجانبه‌گرایی در راستای منافع ملی کشورها نیست و شرایط خاص خود را می‌طلبد و این موضوعی است که فروغی متوجه آن بود.

کنفرانس صلح پاریس به‌مثابه درجه صفر چندجانبه‌گرایی

اگر بخواهیم چندجانبه‌گرایی را در تاریخ ایران تبارشناسی کنیم، ممکن است درجه صفر آن به دوره هخامنشیان برسد که موضوع بحث این مقاله نیست. اما در دوره زمانی مورد بحث، به نظر

می‌رسد می‌توانیم از کنفرانس صلح پاریس به‌عنوان درجه صفر چندجانبه‌گرایی در دوره فروغی نام برد؛ زیرا اولین نمود عملی چندجانبه‌گرایی که فروغی در آن دخیل بود، کنفرانس صلح پاریس است. در جنگ جهانی اول، ایران جزء کشورهای بی‌طرفی نقض شد. بعد از جنگ، احمد شاه هیئتی پنج نفره را به بی‌طرفی کرد؛ گرچه این بی‌طرفی نقض شد. بعد از جنگ، احمد شاه هیئتی پنج نفره را به کنفرانس صلح پاریس فرستاد و محمدعلی فروغی (رئیس وقت دیوان عالی تمیز) به همراه مشاورالممالک دو عضو برجسته این هیئت بودند که دعای معتبر و مشروح ایران را مطرح کردند. عضویت و مشارکت ایران در کنفرانس صلح، الغای معاهدات و قراردادهایی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده است، تأدیه خسارت‌های ناشی از برخورد متخاصمان در جنگ جهانی اول، آزادی اقتصادی حکومت ایران، بررسی و ابطال همه معاهده‌های کاپیتولاسیون، معاضدت در بررسی و اصلاح همه معاهده‌های مرزی از جمله دعای ایران در این کنفرانس بودند. دولت ایران بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. روسیه، خط مشی بی‌طرفی را تغییر نداد و بدین سبب در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹م. پذیرفته نشد و بابت خسارات وارده غرامتی دریافت نکرد و در نتیجه امتیازی به دست نیامد (آذری شهرزایی، ۱۴۰۰: ۸۴).

فروغی در نامه‌ای که از پاریس خطاب به پرویز حکیمی نوشته، می‌گوید: «هیئت ایرانی به‌اندازه‌ای که ممکن بوده است تلاش کرد؛ اما نتیجه‌ای که تاکنون گرفته‌ایم برحسب ظاهر، چندان زیاد نیست، اما در باطن به عقیده من و هر آدم منصفی این مسافرت بی‌نتیجه نبوده. یقیناً داخل شدن ایران در مجمع ملل بدون کشمکش و خون‌دل، از اثر وجود این هیئت در پاریس است. انشالله بعد از این، دولت بتواند از این فقره استفاده کند و اگر بداند نتیجه خیلی بزرگی است. حال باید نمایندگان خوب برای مجمع ملل معین کرد» (فروغی، ۱۴۰۰: ۴۵۸). بنابراین، می‌توان گفت که این کنفرانس، آنچنانکه گفته می‌شود، خالی از فایده نبوده و عضویت ایران در جامعه ملل نتیجه شرکت در این کنفرانس و تلاش هیئت اعزامی از جمله فروغی بوده است.

گفتمان‌های ناظر بر چندجانبه‌گرایی

چندجانبه‌گرایی بیش از آنکه یک ضرورت تاریخی باشد، تحت تأثیر شرایط امکانی و گفتمانی موجود تکوین یافته است. شرایط امکانی و گفتمانی در دوره مورد بحث ما (اواخر قاجار تا اوایل پهلوی دوم) بسیار متفاوت است و به نظر می‌رسد که می‌توان سه گفتمان را در این خصوص شناسایی کرد:

۱. گفتمان بی‌طرفی در اواخر قاجار: احمدشاه در تدوین گفتمان بی‌طرفی نقش ناچیزی داشت و تدوین‌کنندگان این سیاست، برخی رهبران مشروطه‌خواه نظیر مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله بودند. هنگام شروع جنگ جهانی اول، وضع بین‌المللی ایران بهتر از گذشته نبود (رمضانی، ۱۳۹۹: ۷۲). در فاصله انحلال مجلس دوم تا گشایش مجلس سوم، نایب‌السلطنه و کابینه ابزار دست روسیه و انگلیس بودند و در دوره مشروطه نیز مداخلات خارجی ادامه داشت. در سال‌های پایانی قاجار، شرایط داخلی و خارجی مانع پیشرفت سیاست خارجی ایران شده بود و می‌توان گفت عبارت واقعی "سیاست خارجی" بی‌معنا بود؛ زیرا ایران بر سرنوشت خود کوچک‌ترین کنترلی نداشت (رمضانی، ۱۳۹۹: ۱۰۱). در مورد وضع ایران در آن روزگار، فروغی در یکی از نامه‌هایش چنین می‌نویسد: «سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷م. در تاریخ ایران سابقه ندارد؛ صدها هزار ایرانی از گرسنگی مردند، خسارت شهرهای خراب‌شده و مزارع ویران‌شده به صدها میلیون تومان بالغ می‌شود. دولت ایران که این بدبختی‌ها را پیش‌بینی کرده بود، بی‌طرفی را اختیار کرده و صمیمانه کوشیده بود تا آن را بقبولاند» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۸۸). در دوران منتهی به مشروطیت و شروع فعالیت‌های سیاسی فروغی (۱۲۸۵ش)، ایران در سیاست بین‌الملل، حالت جسم عایقی میان دو نیروی روس و انگلیس را داشت و به دلیل تضعیف، عملاً امکان بازی در نقش بازیگری مهم و مؤثر را در عرصه سیاست بین‌الملل دارا نبود و حاکم بودن گفتمان بی‌طرفی در سیاست خارجی تنها راه ممکن به نظر می‌رسید.

با پایان جنگ جهانی اول، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران دچار تغییرات زیادی شد. انقلاب روسیه دگردیسی عمیقی در ماهیت رقابت روس و انگلیس در ایران ایجاد کرد. تحول دیگر در صحنه بین‌الملل، ظهور ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مدافع اصل خودمختاری بود و بسیاری از ملی‌گرایان ایرانی برای سامان دادن به امر مالی کشور از آمریکا به‌عنوان قدرت سوم طرفداری کردند (رمضانی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

۲. گفتمان گسترش همکاری‌های دوجانبه با همسایگان در دوره پهلوی اول: با به تخت نشستن رضا شاه، حکومت سلطنتی پس از غیبت کوتاه که در دوران بعد از انقلاب مشروطه به‌وجود آمد، دوباره به صحنه بازگشت و بار دیگر سلطنت، ساختار یافته‌ترین بخش حکومت بود که سیاست خارجی را تعیین می‌کرد (رمضانی، ۱۳۹۹: ۱۰۲). در این شرایط، فروغی وضع خاصی داشت؛ او سه بار در اوایل، اواسط و اواخر سلطنت رضا شاه نخست‌وزیر شد. شرایط بین‌المللی هم تغییر پیدا کرده بود و بنابراین، فروغی می‌بایست در چنین وضعیتی در یک بازی بزرگ، تعادل میان قدرت‌های درگیر در آموزش را حفظ کند (صحرايي، ۱۳۹۸: ۱۷۰-۱۶۸). رضا شاه در برابر همسایگان ایران

نیز سیاست همسایه خوب را در پیش گرفت و هدف اصلی، برقراری روابط دوستانه با عراق، افغانستان و ترکیه بود. حفظ انرژی ایران برای مبارزه با بریتانیا و روسیه به منظور استقلال از این دو کشور عامل اصلی به کارگیری این سیاست بود. برقراری روابط دوستانه با این سه دولت از این منظر کار بزرگی بود که مشکلات مرزی که از دوران قاجار لاینحل باقی مانده بود، حل و فصل شد (رمضانی، ۱۳۹۹: ۱۴۶).

۳. **گفتمان چندجانبه‌گرایی در دوره پهلوی دوم:** در دوران پهلوی دوم، گرایش به گفتمان چندجانبه‌گرایی، هم‌زمان با تقویت آن در عرصه سیاست بین‌الملل تشدید می‌شود که نمود اولیه‌اش انعقاد معاهده سه‌جانبه میان ایران، شوروی و انگلستان است. بعد از جنگ جهانی دوم، گرچه برخی الگوهای سنتی سیاست خارجی ادامه یافت، اما در این دوره بریتانیا جای خود را به آمریکا داد. درگیری شرق و غرب مشکلاتی را برای ایران ایجاد کرد و همچنین انقلاب در فناوری نظامی و سرعت بی‌سابقه تغییرات اجتماعی-سیاسی، ابعاد جدیدی به مشکلات قدیمی ایران در عرصه سیاست خارجی افزود (رمضانی، ۱۳۹۹: ۱۷۳). همان‌طور که ذکر شد، در طول دوره زمانی مورد بحث یعنی از اواخر قاجار تا اوایل پهلوی دوم، احکام و گزاره‌های جدیدی، متفاوت از گزاره‌های پیشین در مورد پدیده چندجانبه‌گرایی ظاهر می‌شوند و این گزاره‌های تازه در هر کدام از این سه گفتمان، صورت‌بندی جدیدی از آن را شکل می‌دهند.

تحلیل گسست‌های سه‌گانه

در تحلیل سیاست چندجانبه‌گرایی در دوره فروغی به نظر می‌رسد که سه گسست در این رابطه قابل کشف و ارزیابی هستند:

گسست اول - اواخر قاجار و جنگ جهانی اول: شرکت ایران در کنفرانس صلح پاریس و حل و فصل اختلافات با شوروی دو موضوعی است که در گسست اول مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف. کنفرانس صلح پاریس: از جمله نکات مهم در کنفرانس صلح پاریس، دیدگاه و رویکرد فروغی نسبت به کارشکنی‌ها و همچنین همکاری با انگلستان و آمریکا است که به لحاظ نحوه نگرش او به همکاری‌ها در عرصه بین‌المللی مهم ارزیابی می‌شود. بریتانیا نسبت به حضور ایران در این کنفرانس، نظر مخالف داشت. مخالفت بریتانیا به حدی شدید بود که دولت ایران لازم دید در این خصوص با آمریکا وارد مذاکره شود و ضمن انتقاد از رویه بریتانیا، پشتیبانی آمریکا را برای

تأمین هدف خود به‌دست آورد. شاید این اولین بارقه‌ها از گرایش ایران به‌سوی آمریکا جهت تعدیل قدرت دو دولت بزرگ سنتی در ایران است (زندفر، ۱۳۹۷: ۵۰). با این وجود، فروغی معتقد است که اگر مردم خودشان در کشور خویش در صدد اصلاح امور و متناسب ساختن اوضاع‌شان با کیفیات خارجی نباشند، قهراً در تحت هدایت دیگران خواهند بود، انگلیس نباشد، آمریکا خواهد بود یا مملکت دیگر و در این رابطه طی نامه‌ای به وقارالسلطنه می‌نویسد:

«تصور نکنید با این فسادى که در ما هست اگر از آمریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است. هر کس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید. در آن صورت که ما استقلال را از دست داده باشیم مرا چه ابن یامین چه یهودا» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۸۰).

حضور هیئت ایرانی در کنفرانس پاریس در مخالفت با پیشرفت قرارداد ۱۹۱۹م. و سیاست جاری وزارت امور خارجه انگلیس در ایران بود و لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس ترتیبی داد تا هیئت ایرانی به کنفرانس راه پیدا نکند. فروغی در نامه‌ای موارد مهمی را در مورد این قرارداد می‌نویسد و از آنجا که این نامه در بردارنده دیدگاه‌های سیاسی فروغی در خصوص نظرش راجع به انگلستان است؛ نقل بخش‌هایی از آن مفید به نظر می‌رسد. در قسمتی از نامه آمده است:

«هر چه سعی کردیم با انگلیسی‌ها نزدیک شویم و آنها را رام کنیم گفتند ما در تهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم. به تهران مراجعه کردیم که شما چه مذاکراتی با انگلیسی‌ها می‌کنید، ما را مطلع کنید. در هر صورت هیئت پاریس با هیئت تهران باید به موافقت یکدیگر کار کنند. چون اوضاع دنیا و هیاهوی ما در پاریس طوری پیش آورده که انگلیسی‌ها صریحاً و برحسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید. می‌خواهند ایران را وادار کنند که خودش امور خود را با آنها واگذار کند و امیدوارند که این مقصود در تهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس مخل این مقصود است» (فروغی، ۱۴۰۰: ۴۶۹-۴۵۷).

فروغی برخلاف باور رایج، از مخالفین قرارداد ۱۹۱۹م. و از جمله اولین افشاگران آن است، نه عاملی در جهت تحقق آن. در جای دیگر این نامه رابطه با انگلیس را اینگونه تحلیل می‌کند:

«با همه قدرتی که انگلیس دارد با ایران هیچ کار نمی‌تواند بکند مجبور است که هرروز تکرار کند ما ایران را مستقل می‌خواهیم. فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانی‌ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من می‌گویم ایرانی‌ها نباید با انگلیس عداوت بورزند؛ برعکس باید نهایت جدّ را داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم

بکنیم. انگلیس هم در ایران منفعی دارد اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی الغسال باشد. می گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم، ملت را منقلب ساخته و زمینه تجزیه آن را فراهم می آورد. کسی نمی گوید خلاف میل انگلیس رفتار کنید؛ فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس است که لازم نیست ما خودمان برویم به او التماس کنیم که بیا قلاده به گردن ما بینداز» (افشار و همایون پور، ۱۴۰۰: ۷۳).

ب. حل اختلافات با شوروی: از جمله اقدامات فروغی در تلاش برای حل بحران در سیاست خارجی ایران می توان به نقش وی در حل اختلافات با شوروی در زمان احمد شاه قاجار اشاره کرد. اختلافات با شوروی ها بر سر امور بازرگانی مدت زیادی بود که در روابط دو کشور مطرح شده بود و قوام السلطنه در ماه های آخر زمامداری به دلیل ناکام ماندن تلاش در ایجاد توافق با شوروی استعفاء داد و احمد شاه در ۲۵ بهمن ۱۳۰۱ ش. مستوفی الممالک را مأمور تشکیل کابینه کرد. فروغی در این کابینه برای اولین بار عهده دار وزارت امور خارجه شد. شومیاتسکی دومین سفیر دولت نوپای شوروی نسبت به دولت ملی مستوفی نظر خوبی داشت. از این رو، مذاکرات بازرگانی بین ایران و شوروی بر سر تعرفه های گمرکی مجدداً از سر گرفته شد و این مهم به دنبال تلاش بی وقفه مستوفی الممالک، فروغی و تقی زاده به انجام رسید. نمایندگان مخالف برای ساقط کردن دولت مستوفی به استیضاح متوسل شدند و مدرس مقالات تحسین آمیز مسکو نسبت به مستوفی را بهانه قرار داد و عبارت «حفظ روابط حسنه با دول محابه» مندرج در بند اول را نشانه سرسپردگی دولت مستوفی به شوروی ارزیابی کرد. از آنجا که موضوع استیضاح سیاست خارجی کشور بود، فروغی می بایست پاسخگو بود. وی استیضاح را پاسخ گفت و با چنان مهارتی این کار را انجام داد که در همان مجلس، مدرس یادداشتی برای او فرستاد و روی آن یادداشت نوشت: «آقای ذکاءالملک در دوره آئیه مجلس، رئیس الوزرا هستید» (آتابای، ۱۳۹۹: ۴۶). همچنین شخصیت فرهنگی فروغی نیز در مسکو مورد توجه واقع شد و در سال ۱۳۲۱ ش. فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی وی را به عنوان کارمند افتخاری برگزید. (آرشو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱-۵۲-۲۳-۱۳۲۱ ش.).

گسست دوم - پهلوی اول و سیاست ارتقای روابط دوجانبه با همسایگان: عمده فعالیت های سیاسی فروغی در دوره پهلوی اول بوده است. از سال ۱۳۰۴ ش. که به عنوان نخست وزیر انتخاب می شود تا ۱۳۱۴ ش. که از فعالیت های سیاسی کناره گیری می کند را می توان دوره گسترش همکاری های دوجانبه در سیاست خارجی ایران دانست. بسیاری از اختلافات با ترکیه و شوروی حل و فصل می شود و تفاهم نامه هایی بین ایران و برخی کشورهای همسایه امضاء می شود. پرداختن

به تمام جزئیات آنها در مجال این مقاله نمی‌گنجد؛ لذا با اشاره به مهم‌ترین اقدامات فروغی در گسترش همکاری‌های دوجانبه، به روابط ایران با ترکیه و عراق و نقش فروغی در حل‌وفصل مسائل دوجانبه اشاره خواهیم کرد. همچنین حضور ایران در جامعه ملل یکی از بسترهای سیاست چندجانبه‌گرایی در دوره فروغی است که به آن پرداخته خواهد شد.

الف. عملکرد فروغی در جامعه ملل: عهدنامه ورسای در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ به امضاء رسید و در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ لازم‌الاجراء گردید. این تاریخ در عین حال، تاریخ رسمی ولادت جامعه ملل نیز به‌شمار می‌آید. اعضای اصلی جامعه ملل را سی و دو کشور تشکیل می‌دادند و ایران یکی از سیزده کشوری بود که در جنگ بین‌الملل اول بی‌طرفی اختیار کرده بود و به اعتبار این بی‌طرفی در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۹ به‌عنوان عضو اصلی در جامعه ملل پذیرفته شد (زندفر، ۱۳۹۷: ۱۱۳). ایران به‌عنوان عضو اصلی جامعه ملل در کلیه ادوار سالانه مجمع از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۹ م. شرکت داشت و محمدعلی فروغی از ۱۹۲۷ تا پایان ۱۹۳۰ م. ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل را برعهده داشت.

ایران در سال ۱۹۲۸ م. به عضویت شورای جامعه ملل درآمد و نمایندگی ایران در شورا با محمدعلی فروغی بود و در سال ۱۹۳۱ م. این مسئولیت به حسین علاء واگذار شد. در این زمان، روابط ایران و ترکیه رو به تیرگی نهاد و رضا شاه، فروغی را جهت ابراز حسن نیت خویش به‌عنوان سفیر کبیر فوق‌العاده به آنکارا اعزام داشت. بدین ترتیب، فروغی هنگام تشکیل اجلاس سالانه مجمع و زمان شرکت در جلسات شورا (۱۹۳۰-۱۹۲۸ م.) به ژنو می‌آمد (زندفر، ۱۴۰۰: ۲۳). شورای جامعه ملل جرگه بزرگان اروپا محسوب می‌شد و عضویت ایران در آن، حیثیت و اعتبار سیاسی به همراه آورد. فروغی در سپتامبر ۱۹۲۸ م. هنگام گشایش نهمین اجلاس سالانه، بیاناتی را ایراد می‌کند و نظراتی در باره پاره‌ای از فعالیت‌های جامعه ملل که در دستور کار بوده، بیان می‌دارد. او مسئله حقوق بین‌الملل را مطرح کرده و توضیح می‌دهد که تدوین سریع و منظم حقوق بین‌الملل عمومی موجب برقراری صلح می‌شود، چرا که از این طریق، تسهیلات فراوانی برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی فراهم می‌آید و بعد به قضیه خلع سلاح می‌پردازد و می‌گوید: از آنجا که کاهش تسلیحات بدون برقراری امنیت امکان‌پذیر نیست، کشورش از هرگونه کوششی که جامعه ملل به‌منظور ارتقای سطح امنیت عمومی به عمل می‌آورد، حمایت می‌کند (زندفر، ۱۳۹۷: ۱۲۸-۱۲۵).

پیمان کلاگ- براینده یکی از اسناد مهم بین‌المللی در اعلام عدم مشروعیت جنگ و آثار مترتب بر آن در فاصله بین دو جنگ جهانی به‌شمار می‌آید. در مرحله نخست، پیمان را پانزده کشور

امضاء کردند و تاریخ الحاق ایران نیز ۱۱ مهر ۱۳۰۷ ذکر شده است. در مجمع جامعه ملل سال ۱۹۲۹م. یعنی زمانی که پیمان کلاگ- برابند قدرت اجرایی پیدا کرده بود، محمدعلی فروغی در بحث عمومی مجمع در تحلیلی بر پیشرفت‌هایی که در امر دستیابی به صلح حاصل شده بود، با اشاره به این سند چنین می‌گوید: «خیراً پیمان کلاگ- برابند ناظر بر عدم مشروعیت جنگ به مرحله اجراء درآمد. این اندیشه که زور بایستی سرانجام از حیات بین‌المللی طرد گردد، اندیشه‌ای است که جامعه ملل با آن مأنوس است. این پیمان تأکیدی است بر پایان حاکمیت ظالمانه، زیرا نشان طبیعی و علامتی است بر آن تضمین‌های ارزشمند همکاری‌های بین‌المللی که در همین قانون اساسی جامعه ملل جای گرفته است» (زندفر، ۱۳۹۷: ۱۱۳).

در خصوص اقدامات فروغی در جامعه ملل به گزارشی که خود در این رابطه نوشته است، اشاره می‌کنیم: «به واسطه عضویت ایران در شورای جامعه، خاصه که نوبت ریاست هم به نماینده ایران رسید و بالاخص که مجمع نیز در تحت ریاست نماینده ایران افتتاح شد، بحمدالله برای مملکت ایران در جامعه و در کلیه دنیا حیثیت و سرافرازی کامل حاصل شد... در عملیات دیگر رویه ما مثل سابق بود یعنی اظهار وجودی می‌کردیم یکی این بود که در موقع مذاکره تریاک اظهار حسن نیت و بیان مشکلات کردیم... دیگر اینکه وقتی مذاکره عراق و فلسطین به میان آمد وعده دولت انگلیس را در باب قرارداد قضایی جدید عراق که موجب شناخته شدن دولت عراق از طرف دولت ایران شده بود یادآوری کردیم و راجع به قضایای فلسطین، لزوم تفتیش و تحقیق بی طرفانه و عادلانه را نسبت به مآقع و برقرار کردن ترتیب و اساسی که در آتیه موجب امنیت و آسایش اهل آن مملکت گردد خاطر نشان و نسبت به هم‌کیشان خود اظهار همدردی کردیم» (فروغی، ۱۳۵۵: ۱۳-۱۴).

فروغی در دورانی که برای شرکت در جامعه ملل به ژنو رفته است، در گزارشی که از آنجا برای وزارت امور خارجه مخابره کرده، به پیشنهاد انعقاد عهدنامه جدید بین ایران و فرانسه اشاره می‌کند و می‌گوید که شخصاً با مسیو بریان در این خصوص صحبت کرده است و او قول موافقت و مساعدت داده است (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۳۸-۲۹-۴۳-۱۳۰۶ ش.).

همچنین فروغی در سال ۱۳۰۸ ش. که در آنکارا بود، راجع به پیشنهاد عهدنامه مودت با بلغارستان نیز تلگرافی به وزارت امور خارجه مخابره می‌کند و از مرکز می‌خواهد که در این خصوص دستورات لازم را بدهد (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱-۱۰۶-۱۵-۱۲-۱۳۰۸ ش.).

فارغ از اینکه این عهدنامه‌ها در دوره فروغی به امضاء رسیده است یا خیر؛ پیشنهاد این همکاری‌ها نشان از باور فروغی به لزوم گسترش روابط با دیگر کشورهای جهان است.

ب. بهبود روابط ایران و ترکیه: در دهه اول حاکمیت رضا شاه، اختلافات ایران و ترکیه چشمگیر و عمده آنها به دلیل مسائل مرزی، کردها و نیز تبلیغات گسترده پان‌ترکی به‌ویژه در مهر و موم‌های آغازین جمهوری بود. دولت ترکیه در کنفرانس لوزان، عهدنامه‌های منعقد بین عثمانی و دولت‌های دیگر را لغو کرد و دول جهان ناگزیر عهدنامه‌های جدیدی با ترکیه منعقد کردند. مقامات ترکیه معتقد بودند که طبق عهدنامه لوزان، عهدنامه‌های منعقد بین ایران و عثمانی ملغی است و تأکید کردند که دولت ایران بایستی معاهدات جدیدی با دولت ترکیه منعقد نماید. اما مقامات ایرانی معتقد بودند که دولت ایران جزو دول محارب نبوده و در کنفرانس لوزان آن عهدنامه را امضاء نکرده است و اجرای تعهدات مذکور برای ایران الزام‌آور نیست (دهنوی، ۱۳۸۶: ۲).

در اواخر سال ۱۳۰۲ش. کاملاً روشن شده بود که وضع حاکم بر روابط ایران و ترکیه به‌هیچ‌وجه وضعیت مطلوبی نیست. محمدصادق طباطبایی به‌عنوان سفیر ایران در ترکیه اعلام شد و در این زمان، فروغی وزیر امور خارجه است. رسیدگی به مسائلی از جمله مسائل تجاری، حق کاپیتولاسیون، مسائل کردها و حل مشکلات مرزی در دستور کار قرار گرفت. فراهم آوردن موجبات حسن رابطه میان ترکیه و ایران کار آسانی نبود. به دلیل روح بی‌اعتمادی حاکم بر روابط دو کشور، مذاکرات بسیار طولانی شد و در نهایت، طی رشته مذاکراتی که در تهران در حال انجام بود، عهدنامه ودادیه و تأمینیه بین ایران و ترکیه منعقد شد. نصرالله انتظام در خاطرات خود می‌نویسد که: به‌اتفاق داوود مفتاح و فتح‌الله پاکروان برای امضای قرارداد ودادیه و تأمینیه به منزل فروغی احضار شدند و در این خصوص مذاکره کردند. بخش اصلی فصول عهدنامه ودادیه و تأمینیه بر صلح خلل‌ناپذیر و دوستی صمیمی دائمی مابین دو کشور تأکید داشت و الزاماتی چون عدم تجاوز، حفظ بی‌طرفی در صورت پیش‌آمد برخوردهای نظامی با یک یا چند دولت ثالث آمده بود

(بیات، ۱۳۹۴: ۱۹۱-۱۸۸). در یک سند مربوط به صورت جلسه معاهده ودادیه و تأمینیه ایران و ترکیه، آقای فروغی از اینکه روابط ایران و ترکیه با این عهدنامه وارد مرحله جدیدی می‌شود، اظهار رضایت می‌کند و می‌گوید: «با کمال مسرت می‌بینیم مودت صمیمی و روابط حسنه همسایگی که تا کنون بین دولتین موجود بود اینک وارد مرحله جدیدی می‌شود» (آرشو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱۵-۵، ۱۰۵-۱۲-۱۳۰۸ش.).

در شهریور ۱۳۰۶ مرز ایران در سرحد آذربایجان مورد حمله قرار گرفت و تعدادی کشته شدند و اموالی غارت و روابط ایران و ترکیه به این سبب دچار بحران شد. تیمورتاش طی نامه‌ای از فروغی که در آن موقع وزیر امور خارجه و در اروپا بود، خواست تا به آنکارا برود و سوء تفاهات را برطرف کند و به‌عنوان سفیرکبیر ایران در آنکارا معرفی شد (هدایت، ۱۳۹۹: ۳۸۱)؛ در این رابطه، دولت ایران به آقای فروغی اختیار تام در جهت حل مسائل مختلف بین دو کشور را می‌دهد. (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه: ۹-۲۲-۴۲-۱۳۰۶ ش.). همچنین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، فروغی در جریان امضای عهدنامه حکمیت میان ایران و ترکیه نیز از طرف دولت ایران دارای اختیارات تام بوده است. (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱-۱۰۶-۱۲-۱۳۰۸ ش.).

در خصوص بحرانی که در آن زمان بر روابط ترکیه و ایران حاکم بود، ذکر نکاتی از تلگرافی که در ۲۵ مرداد ۱۳۰۶، آقای محمد ساعد به تهران مخابره می‌کند، خالی از فایده به نظر نمی‌رسد. محمد ساعد در این تلگراف می‌گوید: روزنامه‌های ایران و ترکیه مطالب تند و با لحن شدید علیه یکدیگر می‌نویسند. به‌عنوان مثال روزنامه جمهوریّت در سرمقاله‌ای تحت عنوان "همسایه‌مان ایران" با لحن بسیار شدیدی به سیاستمداران ایرانی حمله می‌کند. یونس نادى بیگ که سرپرست این روزنامه است، در یادداشتی می‌نویسد: «در ایران هیچ سیاست وجود ندارد و مطبوعات و سیاستمداران ایران غیر از آلت‌های دست این و آن چیز دیگری نیستند... در این سرزمین روزنامه‌نویس و سیاستمدار بسیار نادر و بلکه در حکم عدم است اگر هم باشد یک‌مشت دیوانه غافل از حقیقت و معنی سیاست بوده که از ماهیت کنونی دنیا خبردار نیستند» (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۴-۲۱-۴۲-۱۳۰۶ ش.).

در سند دیگری راجع به اختلافات ایران و ترکیه آمده است که ترکیه ظرف ده روز خواستار رسیدگی به درگیری‌های مرزی و پرداخت خسارت از جانب دولت ایران است و می‌گوید: اگر تقاضاهای ایران مورد قبول واقع نشود، مناسبات سیاسی خود را با ایران منقطع خواهند نمود. دولت ایران نیز در جواب یادداشت ترک‌ها، اتهامات وارده و اولتیماتوم آنها را رد می‌کند (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۳-۲۲-۴۲-۱۳۰۶ ش.). این تیرگی مناسبات به حدی بود که جراید کشورهایمانند عراق نیز در این خصوص مطلب می‌نوشتند. (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۴۴-۲۲-۴۲-۱۳۰۶ ش.).

در این شرایط بحرانی، تردید وجود ندارد که انتخاب فروغی به‌عنوان سفیر در ترکیه با مطالعه و دقت صورت پذیرفته بود و از سویی اقبال حاکمان ترک از شخص ذکاءالملک، حکایت از نزدیکی دیدگاه‌های

آنان داشت (موسوی، ۱۳۹۸: ۱۹۱). فروغی در این ارتباط در نامه‌ای چنین می‌گوید: «حضرات از ورود بنده خیلی استفاده کردند و آن را دلیل بزرگی بر حسن نیت ایران گرفتند و همواره در جرایدشان که همه آلت دولت‌اند این مسئله را نشر دادند که فلان کس می‌آید و برای رفع اختلافات از طرف دولت ایران اختیارات دارد و مشکلات حل خواهد شد» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۱۲۴).

فروغی از این تاریخ به مدت سه سال در ترکیه اقامت داشت و در ایجاد حسن روابط بین دو کشور تلاش کرد. وی دوستی و نزدیکی زیادی با ترک‌ها پیدا کرد، همچنین رابطه نزدیکی با آتاتورک و عصمت اینونو نخست‌وزیر ترکیه برقرار نمود (فروغی، ۱۳۵۵: ۴۳). پروتکل پیوست به معاهده ودادیه ۱۳۰۵ در ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ با تلاش او به امضاء رسید (عاقلی، ۱۳۷۴: ۵۴۹). او در نامه‌ای که از ترکیه به وزیر امور خارجه ایران نوشت، در مورد لزوم همکاری با ترک‌ها می‌گوید. وی بر این باور است که نگرانی دولت ایران از اینکه ترکیه بخواهد اکراد را منقرض کنیم، مورد ندارد و آنها همچنین توقعی ندارند... اساس تقاضای آنان این است که بین دولتین همکاری باشد. او می‌گوید که ترک‌ها طمع به خاک ایران ندارند و این را از زودباوری خود نمی‌دانند، بلکه می‌گویند آنها امروز مشغول کارهای داخلی خودشان هستند. او در جایی دیگر در این نامه از سیاستی که ترکیه و ایران باید در خصوص اکراد دنبال کنند، می‌گوید: «باید به فکر کردستان خودمان باشیم و اگر ممکن شد ترک‌ها را با خودمان همدست کنیم اما نه برای انقراض اکراد چه این خیالی خام است بلکه با مهربانی و ذی‌علاقه ساختن آنها به دولت ایران و تربیت آنها به تربیت ایرانی و این کار برای ما آسان‌تر است تا برای ترک‌ها؛ زیرا که کردها از حیث زبان و نژاد ایرانی هستند» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۱۲۹).

سه سال سفارت فروغی در ترکیه از عوامل مهم ارتقاء روابط ایران و ترکیه به‌ویژه از لحاظ سیاسی بود. او تا حد زیادی از پس دفاع از منافع ایران به‌خصوص در حل مسئله سرحدی با ترکیه برآمد. سرانجام او در پایان سال ۱۳۰۸ ش. به تهران بازگشت و در فروردین ۱۳۰۹ ش. به سمت وزیر اقتصاد ملی معرفی شد. فروغی در نطقی در مجلس در سال ۱۳۲۰ ش. در مورد سیاست خارجی‌اش راجع به ترکیه چنین می‌گوید:

«آقایان مستحضرنند که بنده شخصاً نسبت به ترکیه علاقه مخصوص دارم به‌واسطه اینکه از بدو تأسیس سیاست جدید مابین ایران و ترکیه، بنده دخیل و واسطه این کار بوده‌ام. چهارده سال قبل که بنده به ریاست‌وزراء مفتخر بودم یک عهدنامه دوستی با دولت ترکیه منعقد کردیم. بعد از آن بنده در ترکیه مأموریت پیدا کردم و در آنجا سیاست جدید دولت تازه تأسیس ترکیه را دیدم و دولت خودم را مطمئن کردم که این دولت نسبت به ما سوءنیتی ندارد و صمیمیتی را

که اظهار می‌کند، حقیقت دارد. اساس دوستی دولت ترکیه و ایران از آن زمان محکم شده است» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۱۰-۲۰۹).

در یکی از اسناد وزارت امور خارجه که ترجمه‌ای از یک روزنامه عراقی است و به بحران کابینه ایران در سال ۱۳۰۸ ش. پرداخته است، نویسنده، فروغی و تقی‌زاده را از بزرگ‌ترین رجال سیاسی ایران می‌داند که در مسائل ملی و تکوین نهضت جدید ایران بر همه رجال ایرانی مقدم هستند. در این سند آمده است که فروغی چه در مسکو و چه در آنکارا و چه در ژنو به بهترین نحو، موفق به حل قضایای مشکله و پیچیده مملکت خود گردیده و این را یک امر ثابت و مسلم می‌انگارد. (آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۱۹-۱۸۳۶۴-۳۳-۱۳۰۸ ش.).

پ. بهبودی روابط ایران و عراق: در دوران حضور فروغی در وزارت امور خارجه، کوشش‌هایی در بهبودی روابط ایران و عراق صورت گرفت. بین ایران و عراق روابط حسنه‌ای وجود نداشت و این تیرگی روابط در حدی بود که سال ۱۳۰۶ ش. در مجلس شورای ملی، قانونی در منع مسافرت ایرانی‌ها به عراق به تصویب رسیده بود. در نتیجه برای ایجاد روابط حسنه تلاش‌هایی به عمل آمد تا در سال ۱۳۰۸ ش. مدبرالدوله سمیعی نماینده ایران به عراق رفت و طی یک سری مذاکرات، رسماً نوشت که برای عقد هرگونه قرارداد حاضر است و در پی آن عهدنامه‌ها و مقاولاتی بسته شد و سفرای دو کشور در پایتخت‌های یکدیگر مأموریت یافتند و برای ایجاد روابط حسنه، دولت ایران از ملک فیصل رسماً دعوت نمود تا به ایران مسافرت نماید. ملک فیصل به ایران آمد و فروغی برای استقبال آنها به کرمانشاه رفت و شب را در همان جا اقامت کردند و روز بعد عازم تهران شدند. در تهران پذیرایی گرمی از او به عمل آمد و دو کشور توافق کردند که به مذاکرات رسمی برای حل و فصل اختلافات پردازند (مهدوی، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

همچنین در سال ۱۳۰۷ ش. که زمینه استقلال عراق فراهم شد، فروغی از عضویت عراق در جامعه ملل استقبال کرد؛ زیرا استقلال عراق با جهت فکری ایران کاملاً مطابقت داشت و فرصتی را فراهم می‌کرد که دو کشور بتوانند مشکلاتی را که مانع بهبود و توسعه روابط شده بود را از میان بردارند. همچنین برقراری نظام قضایی جدید وسیله‌ای برای رفع نابرابری حقوقی اتباع ایران در قلمرو عراق می‌شد. با توجه به این ملاحظات بود که فروغی به‌عنوان نماینده ایران در شورای جامعه ملل از عضویت عراق در جامعه ملل و طرح پیشنهادی بریتانیا مبنی بر نظام قضایی جدید در عراق پشتیبانی کرد. به قسمتی از سخنان وی اشاره داریم: «منافع ایران در عراق از هر کشور دیگری بیشتر است. از نتایج نظام قضایی جدید در عراق آگام که چه مشکلاتی برای دولت عراق و دولت قییم به وجود آورده است. دولت عراق بر

اساس همین نظام قضایی نتوانسته است با ایران یا با ترکیه روابط دوستانه‌ای برقرار کند؛ در حالیکه ایجاد چنین روابطی با این دو کشور کمال ضرورت را دارد» (زندفر، ۱۴۰۰: ۱۳۱).

گسست سوم - پهلوی دوم و چندجانبه‌گرایی: در اوایل دوره پهلوی دوم، اشغال ایران توسط نیروهای شوروی و انگلیس و لزوم اتخاذ تدبیری فوری برای حل بحران، باعث انعقاد پیمان سه‌جانبه بین ایران و شوروی و انگلستان می‌شود و چندجانبه‌گرایی به‌عنوان یک راه برای حل بحران در سیاست خارجی ایران نمود عملی پیدا می‌کند. می‌توان به‌کارگیری این سیاست را در راستای دو هدف دانست:

الف - تأمین منافع ملی و عمل در راستای مصلحت کشور: باوجود اینکه زمینه اتحاد با شوروی و انگلیس در زمان جنگ جهانی اول نیز وجود داشت و حتی ایران به آنها پیشنهاد این اتحاد را می‌دهد؛ اما به دلیل مغایر بودن درخواست‌های این دو کشور با منافع ملی ایران، دولت از اتحاد با آنها منصرف می‌شود و به‌جای اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی، سیاست بی‌طرفی را در پیش می‌گیرد.

فروغی طی نامه‌ای در مورد طرح پیشنهادی ایران به متفقین در زمان جنگ جهانی اول اینگونه می‌گوید:

«در جنگ جهانی اول وقتی ایران دید که بی‌طرفی‌اش را محترم نمی‌شمردند و از هر طرف به ضرر او تمام می‌شود و در عین بی‌طرفی تمام عواقب وخیم جنگ را تحمل کرده، دولت ایران صلاح‌دید طرح اتحادی به متفقین پیشنهاد کند به دو شرط: ۱- استقلال و تمامیت ارضی ایران را عملاً احترام کنند. ۲- از نظر پول و اسلحه به ایران کمک کنند تا به نحو مؤثری در جنگ شرکت کند. اما روس و انگلیس حاضر نشدند کمترین تغییری در رویه خود بدهند و چند ماه بعد، از دولت ایران خواستند که منابع مالی خود را تحت کنترل کمیته مختلطی از روس و انگلیس و ایران قرار دهد تا قزاق‌ها در شمال و پلیس جنوب در جنوب امنیت ایران را تأمین کنند. بدیهی است دولت ایران نمی‌توانست این پیشنهاد را بپذیرد؛ بنابراین، ناچار بود بی‌طرف بماند (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۸۹).

بر این اساس، می‌توان گفت زمینه چندجانبه‌گرایی در زمان جنگ جهانی اول هم وجود داشته، اما به دلیل اینکه تأمین‌کننده منافع ملی ایران نبوده است، دولت به آن تن در نمی‌دهد؛ با این حال، در جنگ جهانی دوم با انعقاد پیمانی که منافع ملی ایران را لحاظ می‌کرد، این سیاست نمود عملی پیدا می‌کند.

فروغی در یک سخنرانی در مجلس هدف خود از ایجاد پیمان سه‌جانبه با شوروی و انگلیس را اینگونه ذکر می‌کند: «این‌جانب که گذشته از معلومات کتابی، مدت پنجاه سال است شاهد جریان امور این کشور و کلیه ممالک روی زمین بوده و به نظر دقت و عبرت در آنها دیده‌ام در این هنگام، موقع را مقتضی دیدم برحسب مسئولیتی که متوجه من شده است تذکرات را به ابناء وطن عزیز بدهم» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۲۹).

در این رابطه، انتقادهایی از همان زمان انعقاد این پیمان نیز به فروغی و کابینه او وارد می‌شد که در اینجا به یکی از این انتقادات اشاره می‌شود: روز یکشنبه ۵ بهمن ۱۳۲۰ آقای فروغی در حال گزارش دادن در خصوص پیمان سه‌جانبه هستند که فردی به نام محمدعلی روشن، سنگی به‌طرف او پرتاب می‌کند. فروغی در آن ارتباط و در ادامه گزارش به مجلس می‌گوید: «جمله معترضه‌ای عرض بنده را قطع کرد البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست؛ چون مطلب خیلی بزرگ است و اشخاصی که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند به‌اشتباه می‌افتند و بر اثر اشتباهی که برایشان دست می‌دهد عقایدی اتخاذ می‌کنند و حرکاتی می‌کنند البته این‌ها نباید مانع بشود از این‌که عقلاً حقیقت را در نظر بگیرند و مطابق مصلحت مملکت عمل و اقدام کنند» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۳۹). این عکس‌العمل فروغی نشان‌دهنده این است که وی علی‌رغم تمام دشواری‌ها و انتقادات، هر چه در مصلحت مملکت تشخیص می‌داد را به کار می‌بست و از غوغا و هیاهوی عوام و خواص باک نداشت و از کسانی نبود که وجهه ملی خود را بر مصلحت کشورش ترجیح دهد.

ب- آینده‌نگری و امکان جبران خسارات و دریافت پاداش بعد از جنگ: زمانی که با سفارت روس و انگلیس مراسلاتی ردوبدل شد و در آن یادداشت‌ها دولت ایران به توقف قوای بیگانه در نقاط معینی تن در داد و از طرف دیگر دولت انگلیس و شوروی احترام استقلال و تمامیت ارضی ایران را ضمانت کردند و وضع توقف قوای خود را از اشغال به ائتلاف مبدل ساخته، لازم بود مفاد آن مراسلات به تصویب مجلس برسد. روزی که موضوع در مجلس مطرح بود، فروغی توضیح داد و گفت: «اگر بنا بر رد تقاضای ما گذاردید هیچ، ولی اگر مصمم به تصویب شدید البته منظور مجلس این است که به دولت بگویید که در حال حاضر راهی غیر از این در پیش نداشتی والا مجلس ایران عمل اشغال قوای بیگانه را نمی‌تواند تصویب و تصدیق کند. این توضیح به‌جا را یکی از نمایندگان باید بدهد؛ اما فروغی چون می‌دانست که در آن روزها از شدت ترس کسی به فکر آینده نیست، خودش به این واجب کفائی عمل کرد تا در آینده دشمنان نتوانند مدعی شوند که

چون مجلس ایران به طیب خاطر اشغال ایران را تصدیق نموده، بنابراین دیگر حقی برای مطالبه جبران خسارات یا ادعای پاداش باقی نمی‌ماند» (انتظام، ۱۳۸۷: ۱۹۳).

شرایط سخت آن دوره، کار کردن برای هر سیاستمدار زبردستی را هم مشکل می‌نمود. تشنجی که پس از رفتن رضا شاه در تمام شئون کشور حاصل شده بود، نیل به مقصود را آسان نمی‌ساخت. مجلسی که در سال‌های پایانی حکومت رضا شاه کورکورانه هر لایحه‌ای را تصویب کرده بود، در امر بحث و شور پارلمانی ضعیف و متفکین هم که اتفاقشان در فشار به ایران بود؛ اما فروغی با وجود همه این مشکلات انصافاً بد از عهده برنیامد و تا جایی که مقدور و میسر بود گلیم مملکت را از آب کشید (انتظام، ۱۳۸۷: ۱۹۷).

تحلیل تصادف

از منظر تبارشناختی، همجواری رویدادها که پیشاپیش از منطق تصادف تبعیت می‌کنند و نه لزوماً منطق عقلانیت تاریخی، می‌تواند منجر به خلق وضعیتی ساختاری شود که نقطه گسست از ساختار پیشین محسوب می‌شود و نمی‌توان رویدادهای متکثر را ذیل یک ساختار واحد آورد. هر یک از این مفاهیم دارای تباری هستند و نقطه‌ای برای آغازین دارند که تبارشناس آن نقطه را کشف کرده و ریشه وضعیت فعلی را در آن تکرر فهم می‌کند. ریشه‌ای که پیشاپیش تنها یک اتفاق است و رویداد و هیچ خصلت متافیزیکی مبتنی بر عقلانیت تاریخی و منطق ساختاری کلان ندارد؛ این ریشه تنها گره خوردن و هم نیرو شدن مجموعه‌ای از رویدادهاست که در یک نقطه هم‌ارز می‌شوند (حیدری، ۱۴۰۲: ۷۸).

در رابطه با اشتباهات و خطاهایی که می‌تواند در تاریخ روی دهد و مسیر را تغییر دهد، فروغی نیز در یکی از مقالات خود در رابطه با اشغال ایران توسط متفکین به این موضوع اشاره می‌کند. «هیچ‌وقت خوش‌وقت نیستیم از این پیشامد که برای ما واقع شده است از شهریور ماه به بعد... و باید انصاف داد اشتباهاتی که سابقاً کردیم منجر به این پیشامد شد و اگر آن اشتباهات را نمی‌کردیم این پیشامدها نمی‌شد» (افشار و همایون‌پور، ۱۴۰۰: ۲۲۴).

در تحلیل تصادف در خصوص رابطه فروغی و چندجانبه‌گرایی باید گفت یک عامل یا یک رویداد باعث ایجاد و کاربست تفکر چندجانبه‌گرایی توسط فروغی نشده است؛ بلکه کثرت رویدادهای از پیش تعیین نشده، تصادفات و زمینه‌های فکری فروغی در یک نقطه باهم تلاقی کرده و باعث شکل‌گیری چندجانبه‌گرایی در این دوره شده است. در واقع، کاربست چندجانبه‌گرایی علی‌رغم داشتن پیش‌زمینه‌های فکری در فروغی، مبتنی بر نوع خاصی از عقلانیت تاریخی نبوده، بلکه بیشتر فرایندی بوده است. به عبارت دیگر، شکل‌گیری سیاست

چندجانبه‌گرایی از طرف فروغی نه با طرحی از پیش تعیین شده، بلکه در جهت رخدادها و تحولات در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل و متناسب با آنها اتخاذ شده است.

نتیجه‌گیری

در پژوهش‌ها و مقالات ناظر بر نقش سیاستمداران در شکل‌دهی سیاست خارجی ایران، کمتر به نقش محمدعلی فروغی پرداخته شده و این در حالی است که او از جمله رجال سیاسی کلیدی و تأثیرگذار در تاریخ ایران بوده است. در این مقاله به نقش محمدعلی فروغی در تکوین چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایران پرداختیم. بدین منظور روش تبارشناسی که روش نوینی در پژوهش‌های تاریخی است، مورد استفاده قرار گرفت. در چارچوب این روش، نقش فروغی در لایه‌های مختلفی از گفتمان‌ها و گسست‌ها، شناسایی و با تحلیل سخنرانی‌ها، مکاتبات و مقالات وی، جزئیاتی در مورد ریشه‌های تفکر چندجانبه‌گرایی در اندیشه ایشان واکاوی شد. اگر مبدأ چندجانبه‌گرایی در دوره فروغی را شهریور ۱۳۲۰ و انعقاد پیمان سه‌جانبه با انگلیس و شوروی بدانیم، در این مقاله پراکندگی‌ها و تنوع‌ها را در پشت این مبدأ نشان دادیم. حضور فروغی در کنفرانس صلح ورسای و جامعه ملل، نقش وی در حل‌وفصل اختلافات با برخی از همسایگان به همراه وجود بسترهای زیست فردی و سیاسی فروغی، مجموعه‌ای از برخی عوامل شکل‌گیری و کاربرد این گفتمان توسط فروغی بودند. با کاربست روش تبارشناسی به این نتیجه رسیدیم که چندجانبه‌گرایی در یک سیر فراگیر تاریخی ممتد و پیوسته شکل نگرفته است، بلکه حاصل روندهای فاقد قوانین کلی بوده که در شرایط امکانی و گفتمانی مختلف سپری شده است. این مقاله به جای تأکید بر تداوم‌های تاریخی در شکل‌گیری گفتمان چندجانبه‌گرایی؛ گسست‌ها، پیچیدگی‌ها و تنوع تصادفات و احتمالات موجود پیرامون این پدیده در دوره فروغی را نشان داد. اگر تقویت گفتمان چندجانبه‌گرایی را از جنگ جهانی دوم به بعد در عرصه سیاست بین‌الملل بدانیم، فروغی با انعقاد پیمان سه‌جانبه در همین برهه زمانی، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها در سیاست خارجی ایران را در زمینه تکوین چندجانبه‌گرایی ایفاء کرده است.

منابع و مأخذ

فارسی

اسناد:

آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه ایران

سند شماره: ۳-۲۲-۴۲-۱۳۰۶ ش.

سند شماره: ۴-۴۲-۱۳۰۶ ش.

سند شماره: ۹-۲۲-۴۲-۱۳۰۶ ش.

سند شماره: : ۳۳۸-۲۹-۴۳-۱۳۰۶ ش.

سند شماره: ۲۲-۱۰۶-۴۳-۱۳۰۶ ش.

سند شماره: ۱-۱۰۶-۱۵-۱۲-۱۳۰۸ ش.

سند شماره: ۵-۱۰۵-۱۲-۱۵-۱۳۰۸ ش.

سند شماره: ۱۹-۱۸۳-۶۴-۳۳-۱۳۰۸ ش.

سند شماره: ۱-۵۲-۲۳-۱۳۲۱ ش.

کتاب‌ها:

آتابای، عبدالناصر، ۱۳۹۹، محمدعلی فروغی و نقش او در مناسبات قدرت در دوره رضا شاه و تثبیت حکومت پهلوی دوم، گرگان: دانشگاه پیام نور

آذری شهررضایی، رضا، «نقدهایی بر خط‌مشی بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۴۰۲، س ۲۳، ش ۹۲، صص. ۸۵-۱۰۵

افشار، ایرج و هرمز همایون‌پور، ۱۴۰۰، سیاست‌نامه ذکاءالملک، تهران: سخن.

انتظام، نصرالله، ۱۳۸۷، خاطرات نصرالله انتظام؛ شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

بیات، کاوه، ۱۳۶۴، روابط ایران و ترکیه از سقوط عثمانی تا برآمدن نظام جمهوری، تهران: پردیس دانش.

دریغوس، هیوبرت و پل رایبنو، ۱۳۸۲، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، مؤخره: میشل فوکو، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نی.

دهنوی، نظام‌علی، ۱۳۸۶، اسنادی از روابط ایران و ترکیه، تهران: وزارت امور خارجه.

رمضانی، روح‌الله، ۱۳۹۹، تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول، ترجمه: روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان، تهران: نی.

زندفر، فریدون، ۱۳۹۸، محمدعلی فروغی در عرصه سیاست بین‌الملل، تهران: کتابسرا.

-----، ۱۴۰۰، ایران و جامعه ملل، تهران: شیرازه.

فراستخواه، مقصود، «حیات روشنفکری در حیات سیاست‌ورزی»، سیاست‌نامه، ۱۳۸۸، س ۲، ش ۸، صص. ۵۸-۶۴

فروغی، محمدعلی، ۱۳۸۷، مقالات فروغی، جلد اول، تهران: توس.

-----، ۱۳۵۵، مقالات فروغی، جلد دوم، تهران: یغما.

-----، ۱۴۰۰، یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از کنفرانس صلح پاریس، تهران: سخن.

فوکو، میشل، ۱۳۸۲، اراده به دانستن، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نی.

-----، ۱۳۹۵، نیچه، تبارشناسی و تاریخ، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

عاقلی، باقر، ۱۳۷۱، ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران: علمی.

صحرانی، علیرضا، محسن خلیلی، مرتضی منشادی و روح‌الله اسلامی، «پیوستار قدرت در سیاست خارجی از دیدگاه فروغی»، نشریه پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، بهار و تابستان ۱۳۹۸، س ۷، ش ۲، صص. ۱۹۲-۱۶۷.

حقدار، علی‌اصغر، ۱۳۸۴، محمدعلی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، تهران: کویر.

حیدری، آرش، «تبارشناسی چیست؟ جستاری در باره برخی ملاحظات نظری-روشی پیرامون تبارشناسی»، دوفصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی و فلسفی، بهار و تابستان ۱۴۰۲، س ۱، ش ۷، صص ۷۳-۸۸.

کچویان، حسین و قاسم زائری، «ده گام اصلی روش شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ با اتکا به آراء میشل فوکو»، راهبرد فرهنگ، پاییز ۱۳۸۸، ش ۷۷، صص. ۸-۳۰.

مهدوی، حسنی‌السادات، ۱۳۸۶، بررسی عملکرد سیاسی فروغی در دوره پهلوی اول، تهران: دانشگاه الزهرا.

مهدی‌نیا، جعفر، ۱۳۷۱، زندگی سیاسی محمدعلی فروغی، تهران: پانوس.

مکی، حسین، ۱۳۶۲، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۵، تهران: ناشر.

موسوی، بهرام، ۱۳۹۸، کارنامه سیاسی- فرهنگی محمدعلی فروغی، تهران: عرفان.

واردی، احمد، ۱۳۹۴، زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران: نامک.

هدایت، مخبرالسلطنه، ۱۳۹۹، خاطرات و خطرات، تهران: زوار .

لاتین

Gutting, Gray, 2005, Foucault a concise introduction, New York: Oxford University Press.

Lazarou, Elena, Geoffery Edwards, Christopher Hill, The evolving doctrine of multilateralism in the 21 century. Mercury E-paper. No.3 February 2010.

Wiseman, G, 2011, Norms, and Diplomacy, The Diplomatic Underpinnings of Multilateralism. The New Dynamics of Multilateralism. Boulder CO: Westview Press.

پیامدهای موضع‌گیری ایران در جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان بر روابط خارجی ایران و پاکستان در دوران حکومت پهلوی دوم

بهنام شیخی^۱

شجاع‌الدین شیخی^۲

چکیده

پس از پایان جنگ دوم بین‌الملل با اعطای استقلال به هند از سوی بریتانیا، هند به دو کشور مستقل هند و پاکستان تقسیم شد. این تقسیم در اساس ناشی از اختلافات مذهبی بین هندوها و مسلمان‌های شبه‌قاره بود. اختلافات مذهبی در قالب احساسات ناسیونالیستی، پس از جدایی و تشکیل دو کشور نیز رنگ نداشت و زمینه درگیری‌های بعدی را فراهم آورد. اختلافات مرزی تاکنون به سه جنگ بزرگ و چندین درگیری کوچک مرزی بین دو کشور انجامیده و همین کشمکش‌ها سرانجام پاکستان را دچار تجزیه کرد. ایران، هم به‌عنوان همسایه و هم به‌عنوان یکی از متحدین بزرگ پاکستان به‌ویژه در دو جنگ بزرگ آخر به سود پاکستان موضع‌گیری نمود. کابوس امنیتی که ایران از ناحیه اتحاد شوروی داشت، به همراه برخی ملاحظات امنیتی که می‌توانست از پیدایش بحران‌های مشابه در مناطق مرزی دو کشور ایران و پاکستان جلوگیری نماید، از جمله علل حمایت ایران از پاکستان به‌شمار می‌رفت. مضاف بر خطری که ایران از ناحیه اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های رادیکال عرب حس می‌کرد، دیپلماسی صلح نیز که از سوی دو کشور به‌ویژه ایران دنبال می‌شد، موجبات درک مشترک دو کشور نسبت به تهدیدهای منطقه‌ای می‌گردید. این مقاله بر آن است تا پیامدهای موضع‌گیری ایران در جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان به‌عنوان یک متغیر مستقل بر روابط خارجی ایران و پاکستان در دوره پهلوی دوم را به‌عنوان یک متغیر تابع با رویکرد تحلیل تاریخی بررسی نماید.

واژگان کلیدی:

ایران، پاکستان، هند، پهلوی دوم، روابط خارجی، جنگ‌های سه‌گانه، موضع‌گیری، پیامدها.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۰۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شیراز، شیراز- ایران (نویسنده مسئول) b.sheikhi@ut.ac.ir

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، شیراز- ایران sh.sheikhi@ut.ac.ir

مقدمه

اختلافات مذهبی بین هندوها و مسلمانان شبه‌قاره که سرانجام به تأسیس دو کشور مستقل هند و پاکستان انجامید، ریشه در دوران پیش از استقلال هند از بریتانیا داشت. در دوران مبارزات استقلال‌خواهان حزب کنگره ملی هند، حزب مسلم لیگ که از سوی مسلمان‌های شبه‌قاره رهبری می‌شد، اعلام نمود در ازای داشتن کرسی‌های ثابت در پارلمان آینده با حزب کنگره در راه دستیابی به استقلال هند تشریک مساعی نماید. با این وجود، اختلافات مذهبی در نهایت هدف واحد دو حزب، یعنی کسب استقلال شبه‌قاره را به دوراهی هند و پاکستان منتهی نمود. مسیر تجزیه شبه‌قاره را انگلیسی‌ها در قالب فرمول استقلال فراهم آوردند و دولت هند به‌شدت از تجزیه شبه‌قاره خشمگین بوده و همواره در پی انضمام بخش‌های بیشتری از قلمرو تجزیه‌شده به خاک خود بود.

هنگام جدایی قرار بود که هر ایالت بنا به درخواست خود به یکی از دو دولت مسلمان و هندو بپیوندد. ایالت کشمیر با آنکه دارای اکثریت مسلمان بود، اما حاکم هندوی این ناحیه به هند پیوست. این اقدام با مخالفت و شورش مسلمان‌های کشمیر و نیز مسلمانان ایالت شمال غربی پاکستان مواجه گردید. از طرف دیگر، هند از پیوستن ایالت حیدرآباد که خواهان الحاق به پاکستان بود، جلوگیری نمود. وقتی هندوستان دو ایالت حیدرآباد و جوناگاد^۱ را به این دلیل که اکثریت جمعیت آنها هندو هستند، تصرف نمود؛ اما از پیوستن ایالت کشمیر با اکثریت جمعیت مسلمان به پاکستان ممانعت به عمل آورد و با واکنش مسلمانان کشمیر و دولت پاکستان مواجه گردید. به این ترتیب با لشکرکشی هند به کشمیر جنگ اول کشمیر بین دو کشور از ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷م. تا ۵ ژانویه ۱۹۴۹م. آغاز شد و یک سال و دو ماه به طول انجامید. هر چند تقسیم کشمیر به نخستین جنگ خاتمه داد، اما تا به امروز، کشمیر به‌عنوان کانون بحران و چشمان اسفندیار روابط دو کشور شناخته می‌شود. افزون بر این جنگ، در سال ۱۹۶۵م. نیز به مدت هفده روز (۶ تا ۲۳ سپتامبر) جنگ دوم کشمیر رخ داد و سپس تداوم دشمنی‌ها^۲ بر سر مسائل مرزی به سومین جنگ^۳ در سوم دسامبر ۱۹۷۱م. که به تجزیه پاکستان و زایش کشور بنگلادش انجامید، منتهی گردید.

^۱. Junagadh

^۲. برای نمونه وزیر خارجه هند در خلال مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اکتبر ۱۹۷۰ اظهار داشت: «کشمیر جزء لاینفک هند است» (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۴۱۷). نیز پیش‌تر وزیر خارجه هند در ۱۹۶۶ گفته بود که حاکمیت هند بر کشمیر قابل مذاکره نیست.

Pakistan Times. 5 march 1966.

^۳. معروف به جنگ استقلال بنگلادش

موضع‌گیری ایران به نفع پاکستان، به سبب کابوس کمونیسم برای دو کشور، به‌ویژه در سومین جنگ بسیار ملموس است.

در باره روابط خارجی ایران و پاکستان در دوره مورد بحث این پژوهش به‌صورت اختصاصی مقاله یا کتابی موجود نیست. با این همه، می‌توان شماری از منابع را که به فراخور پژوهش به موضوع روابط خارجی ایران و پاکستان در دوره محمدرضا شاه پرداخته‌اند را مورد شناسایی قرار داد. مهم‌ترین منابع پژوهشی در این باره عمدتاً از سوی پژوهشگران غربی نوشته شده است. هر چند مقالاتی نیز از سوی پژوهشگران ایرانی در باره روابط خارجی ایران با دولت‌های همجوار نوشته شده است که جهت استفاده از داده‌ها و احیاناً تحلیل‌های نویسندگان آن برای این پژوهش سودمند است.

بورک و زایرینک در اثر خود تحت عنوان *تاریخ روابط خارجی پاکستان به بررسی خط سیر سیاست خارجی پاکستان و فاکتورهای مؤثر بر جهت‌گیری سیاست خارجی پاکستان* پرداخته‌اند. از آنجا که این کتاب به کلیات بحث روابط خارجی پاکستان نظر داشته است، تنها به‌صورت موجز به تاریخچه روابط ایران و پاکستان اشاره نموده است؛ با این حال، از این نظر که بتوان از محتوای آن به جزئیات پیامد موضع‌گیری‌های دولت ایران در قبال جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان بر روابط خارجی ایران و پاکستان دست یافت، چندان راهگشا نیست؛ اما به یقین می‌توان اثر فوق را برجسته‌ترین منبع این پژوهش قلمداد کرد، چرا که اصول و چهارچوب کلی حاکم بر سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی پاکستان را به‌خوبی نمایان می‌کند. کتاب عبدالستار در باره روابط خارجی پاکستان با عنوان *سیاست خارجی پاکستان از ۱۹۴۷ تا ۲۰۰۹ م. خلاصه تاریخی* به بررسی روند تاریخی روابط خارجی پاکستان و چگونگی گرایش این کشور به تولید بمب اتم با توجه به چالش‌های امنیتی این کشور پرداخته است. به این سبب که کتاب حاضر، روابط خارجی پاکستان را تا سال ۲۰۰۹ م. مورد بررسی قرار می‌دهد، تنها ده فصل نخست آن دربردارنده داده‌هایی است که جهت بهره‌گیری در این مقاله قابل استفاده است. این کتاب رویکردی پاکستان‌گرایانه دارد؛ به‌خصوص که آقا شاه وزیر خارجه اسبق پاکستان، مقدمه‌ای بر آن نوشته است؛ از این جهت داده‌های خام آن مورد استفاده واقع گردیده است. همچنین مجتبی رضوی، استاد اسبق روابط بین‌الملل در دانشگاه کراچی در کتاب *مرزهای پاکستان: مطالعه مشکلات مرزی در سیاست خارجی پاکستان*، اثرگذاری مرزهای پاکستان بر روابط آن کشور با کشورهای همسایه را بیان کرده است. وی در مقدمه ۲۲۵ صفحه‌ای کتاب خود و در شش بخش به

ترتیب به بررسی «ساخته‌شدن مرزهای پاکستان»، «پاکستان و هند»، «پاکستان و افغانستان» و «پاکستان و چین»، «پاکستان و برمه» و «پاکستان و ایران» پرداخته است، سپس در پیوست کتاب، تمام قراردادهای مرزی پاکستان را آورده است. توضیح آنکه در بخش ششم مقدمه که در باره روابط مرزی ایران و پاکستان است، نویسنده به ذکر جزئیات بسیار مفیدی از مسائل مرزی بین دو کشور و پروتکل‌ها و توافقات مرزی بین دو دولت پرداخته و اشاره‌ای به پرسش این پژوهش ندارد؛ هر چند برخی داده‌های آن مفید فایده واقع گردید.

یاسمین خان، استاد تاریخ مدرن در دانشگاه آکسفورد در کتاب برجسته خود *تقسیم‌بندی بزرگ: ساختن هند و پاکستان* به تشریح زمینه‌های تجزیه شبه‌قاره تا استقلال رسمی پاکستان از هند پرداخته است. جز اشارت بسیار مختصر، این اثر بازگوکننده جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان نیست؛ هر چند در روایت زمینه‌های دشمنی بین دو ملت بسیار مفید است. همچنین اثر علیرضا ازغندی با عنوان *تاریخ روابط خارجی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷* ش. بازتاب دهنده روابط خارجی ایران در یک نمای کلی سی‌وهفت ساله حکومت محمدرضا شاه است. این کتاب نیز همانند کتاب بورک و زایرینگ، صرفاً به رؤس سیاست خارجی و بیان مختصری از تاریخچه روابط خارجی ایران با دول دیگر پرداخته است. با این وجود که پاسخ‌گویی به پرسش این پژوهش در آن موجود نیست، اما برخی داده‌های آن برای استفاده در این پژوهش مفید بود.

از بین منابع دست اول به صورت مشخص می‌توان از چهار مورد نام برد. نخست *یادداشت‌های اسدالله علم* است. خاطرات روزانه علم وزیر دربار محمدرضا شاه و نخست‌وزیر اسبق مشتمل بر خصوصی‌ترین گفتگوهای شاه و علم در باره موضوعات متنوع است که از جمله حاوی داده‌هایی بس ذی‌قیمت در باب روابط ایران و پاکستان و نمایانگر دیدگاه واقعی شاه در مورد پاکستان و کشورهای منطقه است. دومین منبع که صورت دیگری از یادداشت‌های علم است، *گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله علم)* است. این منبع نیز به سبب دربردارندگی گفتگوهای شخصی با شاه و نمایاندن منطق شاه در قبال تحولات منطقه از جمله در مورد پاکستان و افغانستان بسیار درخور توجه است. برای نمونه علم در ذیل روزنوشته سه‌شنبه ۷ مهر ۱۳۴۹ آورده است: «خبر فوت ناصر را ساعت ۷:۳۰ به شاهنشاه تلفنی عرض کردم. فرمودند: می‌دانم و خبر دارم. عرض کردم: حالا که با او رابطه برقرار کرده بودیم، عزاداری اعلام نکنیم؟ فرمودند: البته. ... سلام مبعث را برقرار کردیم و شاهنشاه خیلی سرحال بودند! مسلم است چرا. یک رقیب بزرگ خطرناک برای همیشه کنار

رفت. ... مردم مصر عزاداری مهمی کردند، ولی ناصر زنده نمی‌شود! خودم [علم] عقیده داشتم و دارم که ناصر مرد پدرسوخته‌ای بود، یعنی به تمام معنی بی‌مرام بود» (علم، ۱۳۹۰: ۱۳۰/۲-۱۲۹). از این دست روایت‌ها در رابطه با پاکستان نیز موجود است. سومین منبع دست‌اول، خاطرات ارتشبد حسین فردوست تحت عنوان *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* است که وی نیز به واسطه جایگاه برجسته خود از بسیاری از مسائل بین دو دولت ایران و پاکستان مطلع بوده و جزئیات شایان توجهی از روابط بین دو دولت در این اثر موجود است. چهارمین منبع دست‌اول، *جزوه سیاست/امنیت ملی ایران* از سپهبد سعید رضوانی است. از این نظر که این اثر جهت تدریس در سطوح عالی دانشگاه جنگ استفاده می‌شده، در نمایاندن رؤس سیاست خارجی ایران در دوره محمدرضا شاه اهمیت فراوان دارد.

مقالاتی که در رابطه با تاریخ روابط خارجی ایران و پاکستان دربردارنده مطالبی در راستای پرسش بنیادی این پژوهش هستند، اندک و عمدتاً پاسخگوی پرسش‌هایی متفاوت با پژوهش حاضر است؛ اما با این همه، داده‌ها و گاه‌آرای نویسندگان آنها حائز اهمیت است. یکی از مهم‌ترین مقالات مرتبط با موضوع این پژوهش، مقاله محمدعلی بهمنی قاجار تحت عنوان «ژنرال ایوب خان و پیشنهاد تشکیل کنفدراسیون ایران، پاکستان و افغانستان» است. این مقاله در هم‌تنیدگی مثبت روابط ایران و پاکستان را به‌خوبی نمایان می‌کند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۳: ۷۶-۶۱)؛ با این حال به بررسی پرسش پژوهش ما نمی‌پردازد. کتایون پرتوی در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست منطقه‌ای کرم‌لین (۱۹۷۸-۱۹۱۸ م.)» به بررسی فاکتورهای مؤثر بر سیاست خارجی دولت شوروی در قبال ایران از پایان جنگ دوم بین‌الملل تا سقوط شاه پرداخته است. این مقاله از این نظر که مشکلات و تضاد منافع ایران و شوروی که در نتیجه همین امر سبب واگرایی در روابط دو کشور می‌گردید را به‌خوبی واکاوی نموده، درخور توجه است (پرتوی، ۱۳۸۱: ۸۱-۶۴)، چرا که از اصلی‌ترین دلایل همگرایی سیاسی ایران و پاکستان احساس خطر مشترک نسبت به تهدیدات روزافزون اتحاد شوروی بود (شیخی، ۱۳۹۹: ۱۱۸-۱۱۵).

مهرالنسا علی^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «روابط ایران با آمریکا و شوروی^۲» به بررسی علل واگرایی روابط ایران و شوروی و از سوی دیگر، همگرایی در روابط ایران و آمریکا در دوران محمدرضا شاه پهلوی پرداخته است. وی در این پژوهش زمینه‌های تاریخی علایق شوروی و

^۱. Mehrunnisa Ali

^۲. Ali, Mehrunnisa, (3rd Quarter 1973). "Iran's Relations with the U.S. and USSR", *Pakistan Horizon*, Vol. 26, No. 3, pp. 45-68 (24 pages).

آمریکا در ایران را بررسی کرده است (Ali, 1973: 45-68). مقاله از این جهت که بازگوکننده نحوه تعامل ایران با دو ابرقدرت جهانی مؤثر بر شکل‌گیری خط‌مشی سیاست خارجی ایران در دوره شاه است، به تحلیل فراگیر و ارائه پاسخی جامع به پرسش این پژوهش کمک شایان می‌نماید. ل. ک. چودری^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «پاکستان به‌عنوان یک فاکتور در روابط ایران و هند^۲» به بررسی زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری روابط ایران و پاکستان پرداخته است (Choudhary, 1974: 352-361). این مقاله بیشترین ارتباط را با موضوع پژوهش حاضر دارد، اما از آنجا که پرسش چودری اثرگذاری فاکتور پاکستان بر روابط ایران و هند است، پرسش بنیادین این پژوهش را خدشه‌دار نمی‌کند.

کلثوم بلال^۳ در سال ۲۰۱۷م. در مقاله‌ای تحت عنوان «روابط ایران و پاکستان: حرکتی در حال تکامل، چشم‌اندازها و رویکردها^۴» به بررسی روابط ایران و پاکستان در دوره دولت ترامپ پرداخته است. وی روابط ایران و پاکستان را به چهار دوره^۵ بخش‌بندی کرده است. دوره اول از شناسایی پاکستان از سوی دولت ایران در سال ۱۹۴۷م. آغاز و تا سقوط ذوالفقار علی بوتو^۶، سقوط شاه (۱۹۷۹م.) و سقوط ظاهر شاه در افغانستان ادامه می‌یابد. مرحله دوم از سقوط شاه تا ۱۱ سپتامبر، دوره سوم از ۱۱ سپتامبر تا ۲۰۱۳م. و دوره چهارم از ۲۰۱۳م. تاکنون را شامل می‌شود (Belal, 2017: 88-104). به این ترتیب، تنها دوره اول مقاله بلال می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. از آنجا که هدف بلال تمرکز بر روابط دو کشور به‌خصوص پس از انقلاب اسلامی است، در دوره اول صرفاً به رخدادهای عمومی در روابط دو کشور به‌صورت گذرا اشاره نموده و از این حیث پاسخگوی پرسش این پژوهش نیست.

پژوهش حاضر تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد: موضع‌گیری ایران در جنگ‌های سه‌گانه هند و پاکستان چه تأثیری بر روابط خارجی ایران و پاکستان داشته است؟ فرضیه مطرح شده چنین است: به دلیل برتری هند در جنگ علیه پاکستان و متقابلاً ضعف پاکستان در تأمین تجهیزات و مقابله با هند سبب روی آوردن پاکستان به دول همسایه خصوصاً ایران شد و این امر باعث تقویت هر چه بیشتر مناسبات فی‌مابین ایران و پاکستان

¹ L. K. Choudhary

² L. K. Choudhary, (Oct.Dec. 1974). "Pakistan as a Factor in Indo- Iranian Relations", *The Indian Journal of Political Science*, Vol. 35, No. 4, pp. 352-361 (10 pages).

³ Kulsoom Belal

⁴ Kulsoom Belal, (2017). "Pak-Iran Relations: Evolving Dynamics, Prospects and Approaches", *Policy Perspectives*, Vol. 14, No. 1, Pakistan and its Neighbors, pp. 88-104 (22pages)

⁵ phase

⁶ Z. A. Bhutto

گردید. روش پژوهش در این مقاله، تحلیلی - توصیفی تاریخی است. همچنین نویسندگان تلاش داشته‌اند به‌منظور ارائه تحلیلی جامع از موضوع، در کنار منابع از روزنامه‌ها و اسناد شنیداری معاصر نیز استفاده نمایند.

تجزیه شبه‌قاره و بروز جنگ

علت‌العلل تجزیه شبه‌قاره هند، ناسازگاری و اختلاف دائمی مسلمان‌ها و هندو مذهب‌ها بود (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۶۰؛ احمدیان، ۱۳۷۷: ۹؛ بوتو، ۱۳۸۸: ۱۹۴؛ قدیمی و کریمی، ۱۳۷۵: ۴۴۷؛ بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۴). به نظر می‌رسد حکومت انگلیس بر هندوستان در طول دوران استعمار، مانع از جدایی مسلمان‌ها و هندوها بود؛ چرا که این تجزیه در دوران حکومت استعماری انگلیس به‌شدت برای این دولت خطری بزرگ به‌شمار می‌رفت. این خطر به‌ویژه با تجزیه بلوچستان ایران در قالب فرمول ۱۸۷۱ م. گلداسمیت^۱ و نیز حکمیت ۱۸۹۶ م. هنگر فورد هولدیج^۲ آشکارتر می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۵۹-۵۵). در واقع دولت انگلیس از عمق استراتژیک قلمرو ایران قاجاری در شبه‌قاره هند به‌شدت در هراس بود که مبدا این سرزمین‌های استراتژیک در اختیار دولت‌های اروپایی مانند فرانسه گذاشته شود. بنا به این دلایل، این دولت تا پیش از جنگ دوم بین‌الملل حاضر به تجزیه شبه‌قاره نبود، در حالی که عوامل مؤثر در تجزیه شبه‌قاره دارای زمینه‌های تاریخی بود.

نخستین بار حزب کنگره ملی هند به رهبری مهاتما گاندی برای کسب استقلال هند به تلاش پیگیر دست یازید. هدف بنیادی حزب کنگره، استقلال سراسر شبه‌قاره از استعمار انگلیس بود. با گذشت زمانی اندک، حزب مسلم لیگ نیز برای حمایت از مسلمان‌های شبه‌قاره در سال ۱۹۰۶ م. تأسیس گردید. از این زمان، هر چند هدف هر دو حزب (کنگره ملی و مسلم لیگ) استقلال شبه‌قاره بود، اما تفاوت ایدئولوژی مذهبی، زمینه‌های استقلال‌خواهی مسلمانان شبه‌قاره را فراهم آورد. باوجود آنکه حزب مسلم لیگ در ازای داشتن کرسی‌های ثابت و معین در پارلمان آینده حاضر به همکاری با حزب کنگره برای استقلال شبه‌قاره شد (بوتو، ۱۳۸۸: ۱۹۲)، اما این روند ادامه نیافت و تفاوت در دین هدف واحد دو حزب مذکور، یعنی کسب استقلال شبه‌قاره را به دو راهی هند و پاکستان منتهی نمود.

^۱. Frederic John Goldsmid (1818-1908).

^۲. Colonel Sir Thomas Hungerford Holdich (1843-1929).

زمینه‌های این تجزیه هر چند در خود شبه‌قاره نهفته بود؛ با این حال، به نظر می‌رسد که وقتی دولت انگلیس به این نتیجه رسید که حکومت بر هند بیش از این ممکن نیست، در نقش محرک فرایند تجزیه، ایفای نقش نمود. شاهد مدعا آنکه دولت انگلیس حزب مسلم لیگ را به‌عنوان سخنگوی مسلمانان شبه‌قاره به رسمیت شناخت (قدیمی و کریمی، ۱۳۷۵: ۴۵۲) و دیگر آنکه بعدها نیز «هکتور مکنیل^۱، نماینده انگلیس، بانی و حامی عضویت پاکستان در سازمان ملل بود» (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۱۵۸). هر چند انگلستان در برابر موج جنبش برابری خواهی مسلمانان شبه‌قاره چاره‌ای جز این نداشت، اما این پذیرش سبب گردید که در وهله نخست «تز دوملتی^۲» جناح (قدیمی و کریمی، ۱۳۷۵: ۴۴۷) و در مرتبه بعد نیز قطعنامه لاهور^۳ ناگزیر مورد پذیرش و رسمیت محافل دولتی و عمومی قرار گیرد. به همین دلایل، دولت وقت انگلستان ناچار گردید در فرمول تجزیه به مسئله اختلاف مسلمانان‌ها و هندومذاهب‌ها توجه نماید. مضافاً اینکه افول قدرت انگلیس در فضای بین‌المللی پس از جنگ دوم بین‌الملل نیز طرح تجزیه را ضرورت می‌بخشید؛ چرا که عدم ارائه استقلال به مسلمانان‌ها به طور قطع موجب بروز شورش‌های گسترده در سراسر شبه‌قاره می‌گردید. این امر، امید انگلستان برای کنترل و نفوذ بر شبه‌قاره به‌عنوان عضوی از کشورهای مشترک‌المنافع^۴ را می‌توانست به یأس بدل نماید. دست آخر آنکه سیاست‌های استعماری انگلستان نیز تجزیه شبه‌قاره را بدون شک هماهنگ با استراتژی‌های کلان خود در قبال منطقه جنوب شرق آسیا می‌دید. بر این اساس «در سال ۱۹۴۷م. لرد لوئیس مونت‌باتن^۵، آخرین حاکم انگلیسی هند، طرح موسوم به مونت‌باتن را اعلام نمود که به طور گسترده‌ای شبه‌قاره را به هند و هندو و پاکستان مسلمان تقسیم می‌کرد» (بوتو، ۱۳۸۸: ۱۹۵). جلو افتادن

^۱. Hector McNeil

^۲. محمدعلی جناح، بنیانگذار پاکستان، با ارائه «تز دوملتی» در سال ۱۹۳۸م. اعلام داشت باید کشور پاکستان با هویت اسلامی تشکیل یابد.

^۳. در ۱۹۴۰ حزب مسلم لیگ درخواست برای استقلال رسمی پاکستان از هند را در شهر لاهور مورد تصویب قرار داد که از آن تحت عنوان قطعنامه لاهور یاد کرده‌اند.

^۴. Commonwealth Of Nation

اصطلاح ملل هم‌سود یا مشترک‌المنافع پس از بی‌اعتباری عنوان دومنیون (سرزمین‌های زیر سیطره بریتانیا) مطرح شد. پس از جنگ دوم بین‌الملل، هند و پاکستان در ۱۹۴۷م. و سیلان در ۱۹۴۸م. مقام دومنیون یافتند. در ۱۹۷۲م. با ورود دولت جدیدالتأسیس بنگلادش به انجمن ملل هم‌سود، دولت پاکستان از آن خارج گردید. در این باره ن.ک.: داریوش آشوری، ۱۳۹۰، *دانشنامه سیاسی*، ج ۲۰، تهران: مروارید، صص. ۳۰۹-۳۰۸ و ۱۶۹.

^۵. Lord Louis Mountbatten

طرح مونتابتن از ژوئن ۱۹۴۸م. به آگوست ۱۹۴۷م. از یک‌سو و انتخاب سیریل رادکلیف^۱ «که هرگز پای خود را در شبه‌قاره نگذاشته بود» برای تعیین تکلیف مرز دو کشور «ظرف یک ماه» از دیگر سو باعث گردید، نه‌تنها «این تقسیم باعجله به آشفتگی جمعیت‌شناختی منجر شود» (بوتو، ۱۳۸۸: ۱۹۵؛ Sattar, 2011: 18)، بلکه زمینه‌ساز استمرار دشمنی‌های دو ملت و بروز جنگ‌های بزرگی بین آنها نیز گردید. نقیصه بزرگ طرح مونتابتن این بود که اختیار الحاق استان‌ها و ایالت‌های شاهزاده‌نشین به دو کشور جدید را به حاکمان آنها واگذار می‌کرد. این امر باعث بروز مشکلاتی در برخی از ایالت‌ها گردید، از جمله در مورد «ایالت‌های شاهزاده‌نشین جوناگاد، حیدرآباد، کشمیر و جامو مشکل ایجاد شد» (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۲۱). حاکمان هندوی دو ایالت بهارات و الوار با خشونت تمام علیه مسلمان‌ها و مئوها باعث کشته شدن حدود سی هزار مسلمان و فرار یکصد هزار تن دیگر شدند^۲ (Khan, 2017: 135). کمی بعد دولت هند ایالت‌های حیدرآباد و جوناگاد را به این دلیل که اکثریت جمعیت آنها هندو هستند، تصرف نمود، سپس حاکم هندوی کشمیر نیز با وجود اکثریت مسلمان‌ها در کشمیر «تحت فشار هند و باتریدید» (Khan, 2017: 182) به هند پیوست و در نتیجه «هزاره‌ها، پنجابی‌ها و گروه‌های شورشی تحت فرماندهی افسران سابق INA در پونچ واقع در گوشه جنوب غربی ایالت کشمیر شورش کردند» (Khan, 2017: 182). با شروع نخستین جنگ در ۱۹۴۸-۱۹۴۷م. «که با قتل ده‌ها هزار نفر در جامو و کشمیر همراه بود» (Khan, 2017: 135) - هر دو کشور با درخواست آتش‌بس سازمان ملل متحد طی قطعنامه ۳۸ شورای امنیت ملل متحد^۳ «در روز سال نو ۱۹۴۹م.» (Khan, 2017: 182) برای برگزاری رفراندوم موافقت کردند. گرچه طرح رفراندوم با درخواست هند از سازمان ملل متحد و طبق ماده سی و پنج ذیل فصل شش شورای امنیت بود و دولت هند این شورا را در برگزاری همه‌پرسی عمومی^۴ یا نظرخواهی ملی^۵ از مردم مختار اعلام کرده بود^۶ (Sattar,

^۱. Cyril Radcliffe

^۲. ستار شمار کشتار سیستماتیک مسلمانان را دویست و پنجاه هزار نفر ذکر کرده است. در این باره ن.ک.:

Sattar, 2011: 18

^۳. The UN Security Council

^۴. Referendum

^۵. Plebiscite

^۶. در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد تحت فصل ۶ این شورا، تصمیم به تشکیل کمیته حقیقت‌یاب برای هند و پاکستان (UN Commission for India and Pakistan) گرفت. این کمیته پس از بازدید از هند و پاکستان در مورد الحاق جامو و کشمیر به هند یا پاکستان را منوط به برگزاری یک همه‌پرسی آزاد و منصفانه

28-29: 2011). با این حال پس از پایان جنگ، نهر و طرح رفراندوم سازمان ملل شانه خالی کرد و ادعا نمود که زمان مناسبی برای برگزاری رفراندوم در منطقه نیست (بوتو، ۱۳۸۸: ۱۹۶-۱۹۷). علت امر آن بود که نهر و مناقشات فی مابین دو کشور را پدیده‌ای روانی و احساسی در هنگام تقسیم شبه‌قاره می‌دانست (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۱-۲)، لذا همچنان پس از تقسیم شبه‌قاره معتقد بود که این دو کشور در هم ادغام خواهند گردید^۱ (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷: ۲۲۱؛ رادیو دهلی، ۳ ژوئن ۱۹۴۷ به نقل از: بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۹). با وجود تقسیم کشمیر به دو بخش کشمیر آزاد تحت کنترل پاکستان و جامو و کشمیر متعلق به هند، اختلاف بر سر این منطقه پایدار ماند. علت پایداری بحران کشمیر مضاف بر «نارضایتی دو طرف از خط آتش بس ۱۹۴۷ م.» (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۸۶) به طور مشخص اهمیت استراتژیک این حوزه جغرافیایی است. «موقعیت ممتاز ژئواستراتژیک کشمیر و قرار گرفتن در قلب آسیا و در میان کشورهای چین، هند و پاکستان؛ قرار داشتن شاهراه ارتباطی - نظامی قراقرم در کشمیر؛ وجود ارتفاعات شمال کشمیر به مثابه سنگر مستحکمی در دفاع از هند» (پیشگاهی فرد و قدسی، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲؛ رضوی، ۱۳۶۷: ۱۴) از یک سو و «سرچشمه گرفتن پنج رود مهم سند، پنجاب، جهلم، چناب، راوی و ستلج از این منطقه و نیز جاده استراتژیک راولپندی - کلگیت - کاشغر که ارتباط پاکستان - چین را تأمین می‌کند» (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۷۹) از دیگر سو، از جمله علل اهمیت کشمیر است. همین موقعیت ممتاز، دو پیامد فوری بر منطقه شبه‌قاره داشته است: ۱- استمرار درگیری‌ها بین هند و پاکستان و در نتیجه ۲- «گسترش رقابت‌های ایدئولوژیک از مرکز نظام بین‌الملل به جنوب آسیا» (احمدیان، ۱۳۷۷: ۹). در دوران جنگ سرد، کارشناسان نظامی معتقدند هر قدرتی که بتواند بر کشمیر تسلط یابد، به این توانایی خواهد رسید که بر تمامی هند سلطه یابد (پیشگاهی فرد و قدسی، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲). به دلیل همین اهمیت حتی چین نیز در منطقه لاداخ واقع در شرق کشمیر تحت کنترل هندوستان، مدعی منطقه بسیار استراتژیک ۳۳۰۰۰ کیلومتر مربعی اقصی چین است و آن را در اشغال دارد (دو بوروگار و دیگران،

نمود و شورای امنیت نظر کمیته حقیقت‌یاب را پذیرفت؛ اما هند از این پیشنهاد استقبال نکرد. برای اطلاعات بیشتر در این باره: ن. ک.:

Sattar, 2011: 29

^۱. در بین مسلمانان نیز کسانی چون منظور عالم قریشی (Manzoor Alam Quraishi) طرفدار سرسخت هند متحد بود، در حالی که برادرش بدر عالم قریشی (Badre Alam Quraishi) از حامیان جدی مسلم لیگ بود. برای اطلاعات بیشتر در این باره: ن. ک.:

Khan, 2017: 120.

۱۳۶۸: ۲۱). لذا به نظر می‌رسد از همین جاست که «نهر، نخست‌وزیر و کریشنا منون، وزیر دفاع هند اذعان داشتند پذیرش تقسیم شبه‌قاره از سوی کنگره صرفاً به دلیل خلاصی از شر انگلیسی‌ها صورت گرفته است. آچار پاگوبیالانی، رهبر وقت کنگره نیز آشکارا گفت: حزبش و ملتش از دعوی خود نسبت به یک هند متحد انصراف نداده‌اند» (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۱۱) و حتی «هندی‌ها، پاکستان را جزئی از سرزمین خود می‌دانستند و برای آن در مجامع بین‌المللی حق استقلال قائل نبودند» (بهمنی قاجار، ۱۳۸۲: ۶۴)؛ بنابراین واقعیت تئوریک که «جنگ بین دو کشور همسایه از مقدرات جغرافیایی ناشی می‌شود» (بوتول، ۱۳۷۹: ۱۲۵) جنگ بین هند و پاکستان نیز بر سر منطقه کلیدی کشمیر غیرقابل اجتناب بود. این اجتناب از آنجا ناشی می‌شد که سران دو کشور و خصوصاً هند به دلیل داشتن دست برتر در قدرت نظامی «از میان روش‌های متعدد مدیریت بحران که شامل روش‌های لفظی، سیاسی، اقتصادی، نظامی غیر خشونت‌آمیز و نهایتاً نظامی خشونت‌آمیز می‌شود» (برچر، ۱۳۸۲: ۲۹)، همواره برخورد خشونت‌آمیز را به‌عنوان اولویت اول مدیریت این بحران بر اتخاذ یک استراتژی مصالحه‌جویانه- تا پیش از دستیابی دو کشور به بمب اتم- برتری داده‌اند.

رهبران هند برای تحقق دیدگاه‌های خود، جنگ ۱۹۴۷ م. را آغاز نمودند. هر چند با تقسیم کشمیر، موضوع در ظاهر خاتمه یافت، اما بسترهای جنگ همچنان بین دو کشور برقرار بود. با وجود قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت سازمان ملل متحد و حتی برخی مذاکرات مستقیم دو کشور، تلاش هند برای تصرف سراسر کشمیر، رهبران پاکستان را ناگزیر می‌نمود سیاست جنگ را که به باور گروهی «معیار و دلیل استقلال ملت‌ها به‌شمار می‌رود» (بوتول، ۱۳۷۹: ۱۲۶)، به‌طور جدی تعقیب نمایند. مجموع این دیدگاه‌ها زمینه‌ساز جنگ ۶ سپتامبر ۱۹۶۵ م. گردید. اما پیش از آغاز جنگ در ۱۹۶۴ م. دو رویداد، روابط هند و پاکستان را بحرانی نمود که در وقوع جنگ مؤثر افتاد. بی‌نظیر بوتو در این باره می‌نویسد:

«نخست، یکی از یادگارهای بسیار مهم مسلمانان که تصور می‌گردید تار موی حضرت محمد (ص) است از مسجدی در سرینگر^۱ واقع در کشمیر تحت سلطه هند ربوده شد. بسیاری از پاکستانی‌ها دولت هند را مسئول اعلام کردند و گفتند: هند در تلاش برای رویارویی با پاکستانی‌ها است. دوم آنکه در همین سال، وضعیت قانونی جامو و کشمیر تحت کنترل هند، زمانی که این سرزمین مورد اختلاف، با بقیه سرزمین‌های اتحادیه هند وفق داده شد، تغییر یافت. پاکستان معتقد بود که این اقدام به دستور دهلی به‌عنوان بخشی از

^۱. Sringer

برنامه آنها برای ادغام کشمیر به هند صورت پذیرفته است و در حقیقت بیانگر این نکته است که هندی‌ها قصد دارند قطعنامه ۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را که دستور برگزاری یک فراندوم برای مردم جامو و کشمیر به منظور تعیین آینده خود می‌داد، نقض نمایند^۱ «(بوتو، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۰۶).

به این ترتیب به نظر می‌رسد نخست از یک سو «القاء تفکرات ژئوپلیتیک بر مردم که سبب تشدید بحران گردید» (افشردی، ۱۳۸۱: ۲۹) و از دیگر سو «وجود معضل امنیتی در سطح یک منطقه که سبب‌ساز مسابقه قدرت در بین واحدهای رقیب می‌گردد» (احمدیان، ۱۳۷۷: ۱۷-۱۸؛ راست و استار، ۱۳۷۱: ۷۹-۷۸) باعث بروز جنگ ۱۹۶۵م. هند و پاکستان گردید. جنگ ابتدایی ۱۹۶۵م. با وساطت انگلیسی‌ها خاتمه یافت، اما «برخی از پاکستانی‌ها را قانع کرد که قدرت هند در حال تضعیف است» (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۰۷). هر چند این استنتاج سبب عملیات جبل الطارق از سوی ارتش پاکستان در جامو و کشمیر و موجب عمده آغاز رخداد جنگ سپتامبر (۶ تا ۲۳ سپتامبر) بود، اما این دولت هند بود که با حمله ناگهانی و گسترده به مرزهای پاکستان غربی زمینه بروز جنگ ۱۹۶۵م. را فراهم آورد (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۶۹). این جنگ که در آن بزرگترین نبرد تانک‌ها پس از جنگ دوم بین‌الملل رخ داد، تلفات زیادی را در بر داشت و نهایتاً نیز با اعلام آتش‌بس به وسیله قطعنامه ۲۱۱ شورای امنیت با وساطت کاسیگین^۲، نخست‌وزیر اتحاد شوروی و تلاش‌های دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا در ۱۰ ژانویه ۱۹۶۶م.، بیانیه تاشکند^۳ بین لعل بهادر شاستری، نخست‌وزیر هند و مارشال ایوب‌خان، رئیس‌جمهور پاکستان به امضا رسید و به‌طور رسمی و بدون تغییری در مرزها رسماً به جنگ خاتمه داد.

به باور گاستون بوتول^۴ «جنگ در روابط بین ملتها مستتر است» (بوتول، ۱۳۷۹: ۱۲۵). این دیدگاه درست، در روابط بین هند و پاکستان به‌روشنی قابل پیگیری است. تصدیق مطلب آنکه از یک طرف پاکستانی‌ها همواره هند را دشمن اصلی خود دانسته و حتی «بیانیه تاشکند را پیمان تسلیمی در مقابل هند» (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۰۸) قلمداد کرده‌اند. از طرف دیگر هندوها نیز مضاف بر آنکه «پاکستان را دشمن شماره یک هند به‌شمار می‌آوردند» (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۹۰) بلکه باور داشتند که این شبه‌قاره نمی‌بایست به دو کشور

۱. قابل ذکر است جز قطعنامه مذکور، قطعنامه ۵ ژوئن ۱۹۴۹م. نیز درخواست برگزاری فراندوم با پیش شرط اجرایی کردن مفاد قطعنامه ۱۳ اوت ۱۹۴۹م. می‌نمود.

۲. Alexei Nikolayevich Kosygin (The USSR Prime Minister: 1964-1980).

۳. Tashkent Agreement

۴. Gaston Bouthoul (French Sociologist: 1896-1980).

تقسیم می‌شده، بلکه باید یک دولت واحد با حاکمیت اکثریت هندو را حفظ و مسلمانان به صورت اقلیت در آن زندگی می‌کرده‌اند» (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۶۱). لذا وقوع جنگ سوم بین دو کشور امری غیرمنتظره نبود؛ چرا که هر دو کشور می‌دانستند «در فرآیند درگیری، به‌کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی متصاعد نخواهد شد و بنابراین میزان تهدید به‌واسطه ابزارهای به کار گرفته شده چندان جدی نبوده و هدف‌های مورد تهدید نیز چندان حیاتی نیستند» (احمدیان، ۱۳۷۷: ۳۳). به این ترتیب زمینه‌های بروز جنگ مهیا بود، اما پیش از هر چیز، اوضاع داخلی پاکستان آن را فراهم نمود.

زایش بنگلادش

در ۲۰ ژوئن ۱۹۴۷م. طبق نظر آتلی^۱ نخست‌وزیر بریتانیا، بنگال و پنجاب بر اساس رأی‌گیری جدا شدند (Khan, 2017: XvII & 2). این جدایی با خونریزی فراوان که «یکی از بدترین فاجعه‌های انسانی قرن بیستم» به‌شمار می‌رود، همراه بود و سرانجام رهبران هند «به‌صورت داوطلبانه» با جدایی دو استان موافقت کردند (Times of India January 4, 1947, in: Khan, 2017: 5). برخورد مستعمره‌ای و درجه دومی که از جانب رهبران پاکستان شرقی در قبال ایالت غربی صورت می‌گرفت (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۸۸)، باعث بروز اندیشه‌های برابرخواهانه در نیمه غربی پاکستان گردید. در نتیجه انتخابات مجلس ملی و مجالس ایالتی پاکستان در ۱۹۷۰م. که با پیروزی شیخ مجیب‌الرحمان در پاکستان شرقی خاتمه یافت، زمینه برای تجزیه پاکستان فراهم گردید. این شرایط، از طریق طرح ۶ ماده‌ای شیخ مجیب^۲ به‌وجود آمد، اما برخورد غیرسیاسی ژنرال یحیی خان با این مسئله که به‌زعم «دولت چین سیاسی کاری چاره رفع بحران بود» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۵: ۵۲۱)، سبب به‌خشونت

^۱. Clement Attlee (The UK Prime Minister: 1945-51; British Labour Party Leader: 1935-1955).

^۲. اصول شش ماده‌ای شیخ مجیب در انتخابات ۱۹۷۰م. پاکستان: ۱- قانون اساسی باید تشکیل‌دهنده دولتی فدرال با برتری مجمع قانونگذاری باشد (به دیگر سخن، غلبه بنگالی‌ها بر پاکستان شرقی در تدوین همه قوانین و منابع برای بازپرداخت به پاکستان غربی به خاطر سلطه‌اش بر پاکستان شرقی). ۲- مجلس ملی تنها باید به امور خارجی و دفاعی بپردازد. سایر حقوق در اختیار دولت هستند. ۳- دو واحد پول باید معرفی شود. یکی برای پاکستان شرقی و یکی برای پاکستان غربی. ۴- دولت فدرال حق اخذ مالیات ندارد و این حق در اختیار دولت ایالتی است (به‌عبارت‌دیگر، پولی برای حفظ ارتش و انجام سیاست‌های خارجی یا دفاعی باقی نمی‌ماند). ۵- هر دو جناح باید حساب‌های جداگانه برای مبادلات خارجی داشته باشند. ۶- پاکستان شرقی اجازه دارد که نیروهای شبه‌نظامی جداگانه خود را داشته باشد (به این معنی که پاکستان شرقی ارتش خود را خواهد داشت). برای اطلاعات بیشتر ن. ک: بوتو، آشتی؛ اسلام، دموکراسی و غرب، ۲۱۴-۲۱۳.

کشیده شدن ناآرامی‌ها گردید. مضاف بر این امر، ذوالفقار علی بوتو از پیشنهاد آمریکا مبنی بر اعطای خودمختاری به پاکستان شرقی استقبال نکرد و بدین ترتیب امکان گفتگو با شیخ مجیب را از بین برد (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۸۸). در نتیجه، دستور سرکوب ژنرال یحیی خان در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۱م. در پی «بیانیه استقلال پاکستان شرقی به وسیله شیخ مجیب» (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۱۶) چهار پیامد فوری در برداشت: ۱- بنگالی‌ها را خشمگین تر نمود. ۲- یگان‌هایی از ارتش علیه مرکز فرماندهی ژنرال (یحیی) در راولپندی شورش کردند (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۱۷). ۳- باعث تشکیل دولت در تبعید بنگلادش در کلکته هند گردید (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۱۸) و سرانجام ۴- سبب به وجود آمدن جنگ داخلی در پاکستان شرقی گردید که در نتیجه این امر، عده زیادی از مردم این منطقه به ایالت بنگال هند پناهنده شدند (فرزین‌نیا، ۱۳۸۵: ۵۲۱) و «بحران انسانی در بنگال غربی سبب پیدایش شش میلیون پناهنده تا سال ۱۹۷۳م.» گردید (Khan, 2017: 189) که این امر به نوبه خود به همراه عامل پیشین، زمینه حمله هند به پاکستان شرقی را فراهم آورد. دخالت^۱ هند در امور داخلی پاکستان باعث پیروزی جنبش تجزیه طلبی^۲ پاکستان شرقی و پیدایش کشور بنگلادش گردید. پیامد عمده تجزیه پاکستان بر سیاست خارجی کشور این بود که گرچه پیش از جنگ ۱۹۷۱م. نیاز ابرقدرت‌ها برای کسب حمایت کشورهای که دارای «تأثیرگذاری استراتژیک برای اقتدار بخشیدن به سوسیالیسم یا کاپیتالیسم بودند» (عزتی، ۱۳۸۸: ۱۱۰)، از یک سو و تلاش پاکستان برای حل مسئله کشمیر از راه نزدیک شدن به ایالات متحده (محمدی و ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۳۹؛ منصور، ۱۳۸۵: ۶۳) از دیگر سو، سبب گردید پاکستان به یک متحد سنتی ایالات متحده تبدیل شود (نیکسون، ۱۳۸۵: ۳۱۶). این اتحاد از اوت ۱۹۵۱م. که ژنرال ایوب خان به فکر درخواست کمک نظامی از آمریکا افتاد، آغاز گردیده بود (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۷۱). با این حال وقوع جنگ ۱۹۷۱م. و تجزیه پاکستان اولاً سبب گردید که این کشور نسبت به بی‌اعتباری پیمان‌های منطقه‌ای و نیز عدم حمایت جدی ایالات متحده در صورت بروز خطر تجزیه مجدد کاملاً مطمئن گردد، به نحوی که «قطع یکباره کمک‌های نظامی آمریکا به پاکستان در جنگ‌های ۱۹۶۵م. و ۱۹۷۱م. در شکل‌گیری بی‌اعتمادی پاکستان نسبت به آمریکا مؤثر بود» (نظیف کار، ۱۳۸۲: ۱۶۲) و ثانیاً باعث شد پاکستان برای برقراری موازنه قوا^۳ با هند به سمت تولید بمب اتمی روی آورد. شاهد مدعا آنکه «ذوالفقار

^۱. Intervention

^۲. Separation

^۳. Balance of Power

علی بوتو اعلام کرده بود: اگر لازم باشد علف می‌خوریم، برگ درخت می‌خوریم، گرسنگی می‌کشیم، ولی بمب اتم خودمان را می‌سازیم» (روزنامه جامعه، مورخ ۱۰/۳/۱۳۷۷: ۳). چرا که با وجود کمک‌های اساسی چین^۱ و ایران به پاکستان در نبرد ۱۹۷۱م. (پیشگاهی‌فرد و قدسی، ۱۳۸۷: ۸۷؛ اردستانی، ۱۳۸۷: ۵۰۲-۴۹۶)، بحران تجزیه باعث گردید «هند به‌عنوان نیروی مسلط در شبه‌قاره آسیای جنوبی ظهور کند» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۵: ۵۲۲). در مجموع فقدان الگوی چانه‌زنی‌سازشی در مذاکرات گاه‌گاهی دو کشور، عدم افول ادراکات دو کشور در باب تهدید، عدم سرمایه‌گذاری در جهت ایجاد فضای اعتماد، بروز نگاه مطلق‌گرایی بر ضمیر سیاسیون هندی سبب دامنه‌دار شدن بحران در روابط دو کشور بر سر کشمیر گردیده است.

مناسبات دو کشور پس از سال ۱۹۴۷م.

ایران در زمان جنگ ۱۹۴۷م. هند و پاکستان در شرایطی نبود که بتواند آشکارا یا پنهانی از پاکستان حمایت نماید. این شرایط به‌ویژه ناشی از پیامدهای اشغال ایران و بحران جدایی‌طلبی و ضعف اقتصادی و مهم‌تر، عدم حمایت جدی آمریکا از ایران به سبب آغاز تقابل و عدم پیچیدگی جدی در روابط دو بلوک شرق و غرب بود. از طرف دیگر، در این دوران مناسبات منطقه‌ای ایران به‌واسطه عدم ظهور دولت‌های رادیکال عرب و نیز نپا بودن روابط هند و شوروی با چالش‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی مواجه نشده بود. دیگر آنکه این جنگ کوتاه هند و پاکستان نیز با وساطت سازمان ملل متحد و تقسیم کشمیر به موجب قطعنامه شورای امنیت پایان یافت، مضافاً اینکه در آن زمان هنوز پیمان سنتو نیز شکل نگرفته بود. فارغ از این دلایل، دموکراسی نیم‌بندی که پس از سقوط رضا شاه در کشور پدید آمده بود، دست شاه جوان را- در صورتی که توانایی و تمایل کمک به پاکستان را داشت- در امور سیاست خارجی کاملاً باز نمی‌گذاشت. طی دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی به دلیل وضعیت بسیار ضعیف اقتصاد ایران، آمریکا کمک‌هایی تحت عنوان «برنامه کمک نظامی» در اختیار ایران می‌گذاشت. به نحوی که «میزان کمک نظامی آمریکا به ایران طی سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۴۹م. مبلغ ۱۶/۶ میلیون دلار بود و این مبلغ از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷م. مبلغ ۱۳۲ میلیون دلار، طی سال ۱۹۵۸م. مبلغ ۷۲ میلیون دلار، در سال ۱۹۵۹م. مبلغ ۹۰/۹ میلیون دلار و سال ۱۹۶۰ مبلغ ۸۹/۱ میلیون بود» (هالیدی، ۱۳۶۰: ۲۸۹). به سبب همین دلایل، ایران در

^۱ برای نمونه، چوئن لای، نخست‌وزیر چین، بعد از جنگ ۱۹۷۱م. به ذوالفقار علی بوتو گفته بود که ما پاکستان غربی را نجات دادیم (فونتن، ۱۳۶۲: ۱۹۲).

صورت تمایل نیز توانایی کمک به پاکستان را نداشت، لذا روابط دو کشور پس از جنگ ۱۹۴۷م. با گرمی هر چه بیشتر ادامه یافت (Razavi, 1971: 203) و تمام سطوح فرهنگی، اقتصادی (و پس از خلق پیمان سنتو)، نظامی و امنیتی را پوشش می‌داد و شاه نخستین رهبری بود که در مارس ۱۹۵۰م. به پاکستان سفر کرد (Sattar, 2011: 20; Razavi, 1971: 203). «اجازه استفاده از حریم هوایی ایران به جنگنده‌های پاکستانی» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۵: ۵۳۴)، برگزاری مانورهای نظامی مشترک (عاقلی، ۱۳۷۰: ۸۶۷)، امنیت پایدار مرزی و نیز همکاری پویا در عرصه امنیتی و اطلاعاتی (فردوست، ۱۳۶۹: ۵۴۷) از جمله نمودهای بارز روابط نظامی-امنیتی دو کشور است. دید و بازدیدهای فراوان سیاسی و فرهنگی و تلاش برای تقویت روابط اقتصادی را نیز در تمام دوران پهلوی دوم شاهد بوده‌ایم.

فارغ از دید و بازدیدهای سیاسی، رفت و آمدهای فرهنگی بین دو کشور که نه تنها پس از جنگ اول هند و پاکستان، بلکه تا ۱۹۷۹م. ادامه یافت، تأییدی بر تداوم مناسبات گرم دو کشور است. مسافرت اسکندر میرزا، اولین رئیس‌جمهور پاکستان و نیز بعداً رئیس‌جمهور ایوب خان به مشهد، به منظور زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به ترتیب در سال‌های ۱۳۳۵ش. و ۱۳۳۶ش. (سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس، سند شماره ۱۱۸۲۰۲/۱۲ [بی تا؛ سند شماره ۱۰۶۵۷ مورخ ۱۳۳۸/۰۸/۲۴ش.]) و مکاتبات و هدایای رد و بدل شده بین مدیریت آستان قدس و اسکندر میرزا (سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس، سند شماره ۱۱۸۴ مورخ ۱۳۳۰/۰۸/۲۲ش.؛ سند پیشین ۱۱۸۲۰۲/۱۲؛ سند شماره ۵۹/۶۴/۶ مورخ ۱۳۳۸/۰۸/۲۷ش.) و نیز اهدای مبالغی به مستخدمین آستان قدس از جانب محمد ایوب خان (سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس، سند شماره ۲۶۷۱۰ مورخ ۱۳۳۸/.../۲۷ش.) که تنها مختصری از اسناد باقی‌مانده در این زمینه است، خود تأییدی بر روابط مستحکم دو کشور در دوران پس از جنگ اول هند و پاکستان است. در این زمینه باید به دید و بازدیدهای سران و هیئت‌های پاکستانی به شیراز و اصفهان (روزنامه اطلاعات، مورخ شنبه ۱۳۵۲/۰۲/۲۲ش. شماره ۱۴۰۹۶: ۴) اشاره کرد. از طرف دیگر سفرهای مکرر شاه و نخست‌وزیران او مانند منوچهر اقبال و نیز هیئت‌های سیاسی و فرهنگی ایران به پاکستان و همچنین اعطای مدرک دکترای افتخاری حقوق به شاه از سوی دانشگاه پیشاور تأیید دیگری بر روابط مثبت فی‌مابین دو کشور است.

جنگ سپتامبر

طی جنگ سپتامبر ۱۹۶۵م. هند و پاکستان، شکست با پاکستان بود. هر چند این شکست ملموس نبود و تغییری در مرزها نداد، اما در این جریان، پیمان‌های سیتو و سنتو به پاکستان کمک نکرد؛ علت عدم کمک اعضای پیمان - جز ایران - به پاکستان ضعف ساختاری پیمان بود. برای نمونه «اعضای سنتو در ۱۹۵۰م. و اوایل ۱۹۶۰م. نمی‌توانستند در مورد مسائل بنیادین از قبیل فرماندهی مشترک نظامی و طرح‌های اضطراری برای جنگ محدود به توافق برسند. با اینکه در سنتو برنامه‌ریزی و تمرین‌های مشترک انجام می‌شد، کمک این اتحاد نظامی به ظرفیت نظامی کشورهای عضو بنا به یک بررسی وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۹۶۴م. «حاشیه‌ای» بود (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۱). در این بین «ایران در این جنگ از هر گونه کمک به پاکستان دریغ نورزید» (پیشگاهی فرد و قدسی، ۱۳۸۷: ۹۲؛ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۲/۰۲/۲۰ شماره ۱۴۰۹۵: ۴). شاهد مثال آنکه به گفته تیمسار حسن طوفانیان با آغاز جنگ بین هند و پاکستان «وی با دستور شخصی شاه مسئول هر گونه کمکی به پاکستان شد»^۱ (پروژه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، مصاحبه با حسن طوفانیان، نوار شماره ۲، دقیقه ۰۳:۲۷-۲۷:۲۲) و سخنان وزیر خارجه هند مؤید این مطلب است. «وزیر خارجه هند در آوریل ۱۹۶۷م. اعلام نمود: اگر جنگ دیگری بین هند و پاکستان واقع شود، ایران دیگر کمک نظامی در اختیار پاکستان قرار نخواهد داد» (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۴۱۳). حتی ایالات متحده نیز اقدام جدی در حمایت از پاکستان انجام نداد؛ علت امر آن بود که آمریکا در مفاد پیمان سنتو «اعزام نیروهای آمریکایی را مشروط به زمانی نمود که «تجاوز کمونیستی» مشهود باشد و آن هم تنها پس از طی فرآیندهای قانونی مقرر از طریق کنگره» (لافه‌بر، ۱۳۷۶: ۱۸۸). در مورد سایر اعضای پیمان سیتو نیز از آنجا که تلویحاً پیش‌شرط «توافق همه اعضای پیمان در باره به مخاطره افتادن صلح و امنیت همه اعضا» (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۰) قید گردیده بود، کمک لازم به پاکستان صورت نگرفت. آمریکا با وجود آنکه بر اساس معاهدات دوجانبه با ایران، پاکستان و ترکیه در مارس ۱۹۵۹م. بر حمایت از این سه کشور تأکید می‌کرد، «ولی از تضمین رسمی حمایت آمریکا از آنها پرهیز می‌نمود» (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۰).

^۱ در جایی دیگر طوفانیان به کمک‌های ویژه به پاکستان از طرف شاه سخن گفته است. به گفته وی، شاه در یک مورد صد میلیون دلار کمک بلاعوض به پاکستان نمود و خود او نیز در مواقع بحران مانند ناآرامی در بلوچستان پاکستان اتوبوس، هلی‌کوپتر و هواپیمای رایگان در اختیار پاکستان گذاشته بود. در این باره بشنوید: پروژه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، مصاحبه با حسن طوفانیان، نوار شماره ۲، دقیقه ۲۴:۵۷ - ۲۴:۲۰.

با وجود تشنج‌زدایی^۱ در روابط شرق و غرب و بهبود نسبی روابط دو ابرقدرت، اما همچنان رقابت شدید و عدم اعتماد بر فضای نظام بین‌الملل حاکم بود. به همین جهت نیز «اتحاد شوروی تا پایان دهه ۱۹۸۰م. حدود ۶۵٪ نیازهای دفاعی هند را تأمین می‌کرد» (امینی، ۱۳۷۸: ۹۳۰). به همین خاطر «نهر و نیز برای ارتباط با کشورهای سوسیالیستی اهمیت زیادی قائل بود» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۵: ۵۳۰)، هر چند آمریکا نیز از متحدین منطقه‌ای خود حمایت می‌کرد و محرک و مشوق همبستگی متحدانش در منطقه خاورمیانه بود، اما با این وجود به نظر می‌رسد عامل اصلی پیوند دهنده دولت‌های غرب‌گرای منطقه مذکور، تهدیدات اتحاد شوروی بود. چنانکه از یک‌سو شاه به شدت از کمونیسم و حمله همه‌جانبه شوروی در هراس بود و از دیگر سو، حمایت صریح شوروی از هند و «تهدید خروشچف مبنی بر حمله موشکی به پایگاه نظامی پیشاور در ۱۹۶۰م.» (فرزین‌نیا، ۱۳۷۸: ۵۳۱) از جمله نمونه‌های تهدیدات شوروی برای دو کشور بود و این امر، سبب هم‌گرایی دو کشور حتی پس از جنگ ۱۹۷۱م. گردید. هر چند در جنگ ۱۹۶۵م. تغییری در مرزهای پاکستان ایجاد نگردید و توافقنامه تاشکند در ۱۰ ژانویه ۱۹۶۶م. به جنگ پایان داد^۲ (Razavi, 1971: 283)، اما کمک‌های «اساسی ایران به این کشور در ۱۹۶۵م.» (Razavi, 1971: 203) نه تنها بیانگر اشتراک مواضع و ترس یکسان دو کشور در باره تهدیدات اتحاد شوروی، بلکه نمایانگر تلاش ایران برای ایجاد منطقه امن در پیرامون مرزهای خود بود. چنانکه شاه در مصاحبه مطبوعاتی ژانویه ۱۹۶۹م. با اشاره به تهدید عراق و جنگ هند و پاکستان گفت: «اگر فردا عراق به ما حمله کند چه خواهد شد؟ هنگامی که پاکستان در چند کیلومتری لاهور مجبور به درخواست آتش‌بس شد سنتو چه کرد؟ ما برای دفاع از خودمان نمی‌توانیم به دیگران تکیه کنیم» (نجاتی، ۱۳۷۱: ۲۵۳).

از جمله شواهد آشکاری که حکایت از مناسبات ویژه ایران و پاکستان پس از جنگ ۱۹۶۵م. دارد، گزارش‌های علم، وزیر دربار شاه است و در اینجا برای روشن‌تر شدن بحث چند مورد ذکر می‌کنیم. علم در یادداشت سه‌شنبه مورخ ۱۳۴۸/۰۱/۰۵ ش. می‌نویسد: «رادیو گزارش داد که ایوب خان استعفا داده است. بسیار ناراحت شدم... به شاه عرض کردم، ایشان هم بسیار ناراحت شدند... امشب خیلی ناراحت هستم. کنار رفتن ایوب خان به این صورت

^۱. Detent

^۲. توافقنامه تاشکند که بین محمد ایوب خان، رئیس‌جمهور پاکستان و لعل بهادر شاستری، نخست‌وزیر هند منعقد گردید طبق بند دوم مقرر داشت نیروهای نظامی دو کشور تا ۲۵ فوریه ۱۹۶۶ به موقعیت ۵ آگوست ۱۹۶۵ عقب‌نشینی نموده و در خط مرزی پایبند به آتش‌بس باشند. برای اطلاعات بیشتر در باره ۹ بند توافقنامه، ن. ک.: Razavi, 1971: 283-285.

برای ما بد و خطرناک است» (علم، ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۵۷). این در حالی بوده است که «بر سر کتاب ایوب خان که از ناصر خیلی تعریف کرده بود، شاهنشاه قلباً از ایوب رنجیده‌اند» (علم، ۱۳۸۰: ۲۰۲) [یادداشت یکشنبه مورخ ۱۳۴۸/۰۳/۰۴]. این امر نشانگر پیوند استراتژیک دو کشور است که هر دو طرف به آن نیاز داشتند. در جایی دیگر علم از تلاش‌های شاه برای جلب موافقت آمریکا با فروش سلاح به پاکستان سخن می‌گوید (علم، ۱۳۸۰: ۲۰۲) و در جایی دیگر می‌نویسد: «طیب حسین، سفیر سابق پاکستان در ایران به من می‌گفت: یحیی خان می‌خواهد به‌طور خصوصی مطالب زیادی حتی مشکلات داخلی خودش را با شاهنشاه صحبت کند» (علم، ۱۳۸۰: ۲۰۲) [یادداشت پنج‌شنبه مورخ ۱۳۴۸/۰۸/۰۸]. مورد دیگری که می‌توان ذکر نمود، یادداشت شنبه مورخ ۱۳۴۸/۰۸/۱۰ است. علم می‌نویسد: «ساعت ۷/۳۰ در فرودگاه بودم که شاهنشاه با یحیی خان باید ساعت ۸ به پایگاه وحدتی (در شمال خوزستان) جهت مانور هوایی تشریف می‌بردند. من نرفتم. ولی گویا مانور خیلی خوب بود و مارشال رحیم خان، فرمانده جدید نیروی هوایی پاکستان خیلی تعریف می‌کرد...» (علم، ۱۳۸۰: ۲۸۵) [یادداشت شنبه مورخ ۱۳۴۸/۰۸/۱۰]. علم، موارد بسیار دیگری که حکایت از هم‌گرایی و استحکام روابط خارجی دو کشور دارد را ذکر کرده است.

تجزیه پاکستان

جنگ ۱۹۷۱م. که به تجزیه ارضی پاکستان منتهی شد، سبب گردید پاکستان در حمایت و پشتیبانی متحدین خود چه در پیمان سنتو و چه در پیمان سیتو شک نماید. ناکارآمدی پیمان‌های نظامی منطقه‌ای نیز پس از جنگ‌های ۱۹۶۵م. و به‌ویژه جنگ ۱۹۷۱م. آشکار شد. حتی آمریکا نیز به دلیل جنگ ویتنام و نیز استراتژی مهار چین - که تلاش داشت به‌وسیله هند آن را دنبال نماید - تنها «به اعزام ناوگان هفتم^۱ خود به اقیانوس هند قناعت نمود» (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۱۸). در بین متحدین رسمی پاکستان، ایران در جنگ سوم شبه‌قاره به‌شدت و آشکارا از پاکستان حمایت نمود؛ چرا که از یک طرف «تجزیه پاکستان به‌روشنی راه را برای افزایش نفوذ شوروی با از هم پاشیده‌شدن پاکستان غربی در آب‌های اقیانوس هند از طریق سند و بلوچستان می‌گشود» (بوتو، ۱۳۸۸: ۲۱۱) و از طرف دیگر، تجزیه پاکستان سبب تقویت جنبش جدایی‌طلب بلوچستان می‌شد که برای دو کشور خطرناک بود. «شاه معتقد بود برخی گرایش‌های جدایی‌طلبانه بلوچستان به تحریک روس‌ها متحد

^۱. Seventh Fleet

عراقی‌ها بوده است» (علم، ۱۳۷۱: ۳۳۵) و به همین دلیل نیز ایران در سرکوب گروه‌های شورشی قبایل بلوچ با پاکستان همکاری می‌نمود (گازبورووسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۵). افزون بر این دلایل، شاه پس از کسب جایگاه ژاندارمی خلیج فارس و افزایش قیمت نفت اوپک، سعی در «اعمال سیستم امپراتوری خود» (متقی‌پور، ۱۳۷۸: ۲۰۶) در سطح منطقه داشت. این امر نیز در زمره عللی بود که سبب می‌گردید شاه برای کسب موقعیت هژمونیک در سطح منطقه از سیاست حراست و کمک به متحدین بزرگ منطقه‌ای خود مانند پاکستان، اسرائیل و ترکیه گرفته تا مخالفت و دشمنی با دشمنان منطقه‌ای‌اش در پیش بگیرد.^۱ بر این اساس، به تناسب بزرگی خطری که پاکستان در ۱۹۷۱ م. با آن مواجه شد، استحکام روابط ایران و پاکستان نیز پررنگ‌تر از هر زمانی گردید.

جز کمک‌های اقتصادی (عاقلی، ۱۳۷۰: ۸۶۷)، سران دولت ایران به طرق گوناگون همواره بر دوستی عمیق و حمایت از پاکستان تأکید داشتند. شاه در سفر ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر پاکستان به تهران اعلام داشت:

«یک‌بار دیگر اعلام می‌کنم که ما همواره در کنار شما خواهیم بود. ما ناگزیریم بگوییم آنچه برای همسایه شرقی ما، پاکستان روی دهد، اهمیت حیاتی برایمان دارد و اگر حادثه دیگری برای آن کشور اتفاق بیفتد، ما آن را تحمل نخواهیم کرد. دلیل این امر تنها داشتن احساسات برادرانه نسبت به شما به عنوان یک ملت مسلمان نیست، بلکه همچنین به خاطر منافع ایران است که نمی‌توانیم دگرگونی‌ها را در پاکستان تحمل نماییم. کاملاً طبیعی است که چشمان خود را نسبت به هر جنبش جدایی طلب در کشور شما - خدای ناکرده - نخواهیم بست» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۰۲/۲۲ ش.). روزنامه اطلاعات این سخنان شاه را یک قرارداد دفاعی غیررسمی بین دو کشور قلمداد نمود (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۰۲/۲۲ ش.).

نمونه‌ای دیگر که بیانگر استحکام بیش از پیش روابط دو کشور به‌ویژه پس از جنگ ۱۹۷۱ م. پاکستان و هند است، سخنان منوچهر ظلی، سفیر ایران در پاکستان، است. ظلی طی مصاحبه‌ای در فروردین ۱۳۵۱ ش. / آوریل ۱۹۷۳ م. اظهار داشت: «ایران ثبات پاکستان را برای امنیت خودش حیاتی می‌داند» (روزنامه کیهان، فروردین ۱۳۵۱ ش.). چنانکه شاه نیز در سال ۱۳۵۲ ش. این مقوله از اهمیت امنیتی تعهدساز پاکستان برای ایران را خاطر نشان ساخت. پیش‌تر، وزیر خارجه هند در ۲۷ آوریل ۱۹۶۷ م. اعلام کرده بود که در صورت وقوع

^۱ از جمله اقدامات شاه علیه دشمنانش به طور نمونه شرکت در کودتای ناموفق علیه حسن البکر بود. البته دولت عراق نیز از مخالفان شاه مانند تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک حمایت می‌نمود.

جنگ دیگری بین هند و پاکستان، ایران دیگر کمک نظامی در اختیار پاکستان قرار نخواهد داد، امام هنوز شب به پایان نرسیده بود که سخنگوی وزارت خارجه ایران قاطعانه اظهار داشت: «به وزیر امور خارجه هند به‌روشنی گفته شده است که در صورت بروز مناقشه دیگری بین هند و پاکستان، ایران بدون تردید با هر وسیله ممکن به پاکستان کمک خواهد نمود» (بورک و زایرینگ، ۱۳۷۷: ۴۱۳-۴۱۴). همچنین دولت پاکستان طی بیانیه‌ای که پیش از سفر ذوالفقار علی بوتو به تهران در سال ۱۳۵۲ ش. منتشر کرد، اعلام داشت: «ایران، همواره نزدیک‌ترین دوست پاکستان بوده است و به عوامل آشوبگر اجازه داده نمی‌شود در روابط دو کشور دوست و برادر و هم‌پیمان اخلال کنند» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۰۲/۲۰، شماره ۱۴۰۹۵: ۶). در همین بیانیه اشاره شده بود که ایران بیش از هر کشور مسلمان دیگری به پاکستان کمک کرده است. به‌عنوان نمونه بیانیه می‌گوید:

«در آخرین جنگ هند و پاکستان، ایران هواپیماهای مسافربری خطوط بین‌المللی پاکستان و سایر هواپیماهای مسافربری پاکستانی را پذیرفت و در آشیانه فرودگاه‌های خود جای داد. در بیانیه دولت پاکستان اشاره شده است که در عرض چند ساعت پیش از حمله هوایی هندوستان به کراچی، دولت ایران دستگاه‌ها و متخصصان آتش‌نشانی به کراچی اعزام داشت و نیز کمبودهای پاکستان را از نقطه‌نظر مهمات و هواپیما تأمین کرد» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۰۲/۲۰، شماره ۱۴۰۹۵: ۴).

نکته غیرقابل‌گذشت آنکه از مهم‌ترین دلایل حمایت صریح شاه از پاکستان در جنگ سوم این کشور با هند، بی‌شک کسب جایگاه ژاندارمی در حوزه خلیج فارس بود که این امر اعتماد به نفس دستگاه سیاست خارجی ایران را به‌شدت افزایش داد. در نتیجه شاه برنامه‌های خود را علناً اعلام می‌کرد، از جمله آنکه ایران «برای حفظ ثبات و امنیت این منطقه و رهبری آن» (رضوانی، ۱۳۵۵: ۱۳) که هدف عمده ایران بود، تلاش داشت با حمایت از پاکستان ضمن بسط نفوذ خود در شبه‌قاره و اقیانوس هند، رهبری منطقه‌ای ایران را نیز به نمایش بگذارد. همچنان‌که «مهدی وکیل، سفیر ایران در سازمان ملل گفته بود: ایران در خلیج فارس ناچار به رهبری است؛ ولی قصد برتری ندارد» (کیهان، ۱۳۴۹/۰۲/۰۹ ش.). شاه نیز در آذر ماه ۱۳۵۰ ش. برای نخستین‌بار اعلام داشت: «از این پس مرزهای دریایی ایران در آن سوی خلیج فارس و بحر عمان، یعنی اقیانوس هند قرار دارد» (کیهان، ۱۳۵۱/۰۹/۰۷ ش.). سپس وزیر خارجه ایران در سال ۱۹۷۴ م. در سازمان ملل گفت: «تأمین صلح و امنیت در شبه‌قاره هند یکی از ارکان اساسی سیاست کشور ماست... ایران با انتشار خطوط کلی استراتژی دفاعی

خود، اقیانوس هند را حریم امنیتی خلیج فارس می‌داند» (کیهان، ۱۳۵۳/۰۷/۲۷ ش.). با وجود آنکه چنین اظهاراتی بی‌شک در تشکیک خاطر رهبران هند نسبت به مواضع شاه مؤثر بود (آوری، ۱۳۸۸: ۱۳۹)، با این وجود، تلاش ایران برای الف) کسب موقعیت هژمونیک در سطح منطقه خاورمیانه و بسط آن به حوزه شبه‌قاره و حتی شمال آفریقا، ب) ترس از حضور اتحاد شوروی در اقیانوس هند و حتی خلیج فارس به‌عنوان نیروی جایگزین انگلیس، ج) وظایف ژاندارمی، حمایت از متحد استراتژیکی‌اش پاکستان را ضرورت می‌بخشید.

با تمام این مسائل، عدم شرکت‌دادن پاکستان در سازمان ترایدنت^۱ (مرکب از ایران، اسرائیل و ترکیه) و یا کلپ سافاری^۲ (مرکب از ایران، عربستان، اسرائیل، مراکش و فرانسه)، هم تأییدی بر تلاش ایران برای مهار تهدید کمونیسم سوای از مرزهای پاکستان است و هم مبین این نکته است که اتحاد ایران و پاکستان ظاهراً محدود به ژئوپلیتیک اقیانوس آرام بود. این امر به نوبه خود بیانگر تلاش ایران برای کسب موقعیت برتر در سطح منطقه نیز هست.

نتیجه‌گیری

تشدید دشمنی نظامی-اقتصادی و البته ایدئولوژیک بین بلوک شرق و غرب و سرایت آن به متحدین دو بلوک در همه حوزه‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک تنها پیامدش استمرار عدم اطمینان به یکدیگر نبود، بلکه طراحی سیستم‌های امنیتی و ایجاد بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای نیز پیامد دیگر آن بود. از همین رو، جنگ‌های هند و پاکستان که سرانجام تجزیه تمامیت ارضی پاکستان را در سال ۱۹۷۱م. در پی داشت، گرچه در دکترین امنیتی پاکستان موجد تحولات عمده‌ای گردید، اما پیوند استراتژیک ایران و پاکستان پس از هر جنگ بیشتر تقویت گردید. از جمله تحولات خطوط سیاست امنیتی پاکستان پس از جنگ سومش با هند، بروز بی‌اعتمادی نسبت به ایالات متحده بود. این کشور پیش از جنگ ۱۹۷۱م. تلاش داشت از راه نزدیک شدن به ایالات متحده، مسئله کشمیر را حل نماید که این امر مضاف بر نیازهای

۱. پیمان ترایدنت (Trident Alliance) به منظور همکاری اطلاعاتی بین سازمان‌های اطلاعاتی ایران، اسرائیل و ترکیه در سال ۱۹۵۶م. ایجاد گردید و تا ۱۹۷۹م. پابرجا بود.

۲. کلپ سافاری (Safari Club) یک اتحاد مخفی از سرویس‌های اطلاعاتی بود که در سال ۱۹۷۶م. تشکیل شد و در زمانی که کنگره ایالات متحده قدرت سیا را پس از سال‌ها سوءاستفاده محدود کرده بود و زمانی که پرتغال در حال از بین بردن امپراتوری استعماری خود در آفریقا بود، عملیات‌های مخفی را در سراسر آفریقا انجام می‌داد. اعضای رسمی آن شامل ایران، فرانسه، عربستان سعودی، مصر و مراکش بودند که با اعضای غیررسمی این سازمان اطلاعاتی مانند ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، آفریقای جنوبی و رودزیا نیز همکاری داشتند.

دیگر این کشور، سبب گرایش و اتکای فزاینده پاکستان به ایالات متحده گردید. دیگر آنکه این کشور- و حتی ایران- نسبت به بی‌اعتباری پیمان‌های منطقه‌ای و نیز عدم حمایت جدی آمریکا در صورت بروز خطر تجزیه مجدد کاملاً مطمئن گردید. ثانیاً باعث شد پاکستان برای برقراری موازنه قوا با هند به سمت تولید بمب اتمی روی آورد. با تمام این اوصاف، پاکستان با تجاوز دانستن اقدامات هند از یک سو و نیز چالش مرزی با افغانستان و تهدیدات اتحاد شوروی از دیگر سو، ناگزیر بود برای مقابله و مهار تهدیدات داخلی و حفاظت از امنیت ملی و نیز رسیدن به توسعه اقتصادی، پیوندهای خود را با ایران- و حتی آمریکا- حفظ نماید. به‌این ترتیب، برای پاکستان دشمنی هند و برای ایران از یک منظر ترس از سرایت بحران‌های تجزیه‌طلب داخلی پاکستان به ایران و در بُعدی دیگر و مهم‌تر، ترس از سقوط اسلام‌آباد و متعاقب آن محاصره ایران در بین کمونیسم و عناصر وابسته به آن، از جمله علل تقویت مناسبات دو کشور به‌شمار می‌آمد. وجه اشتراک دو کشور در ترس و نگرانی از کمونیسم عامل اساسی هم‌گرایی دو طرف بود؛ بنابراین، جنگ و ترس از تکرار آن مضاف بر معادلات ناسازگار در عرصه سیاست خارجی کشورهای منطقه، زمینه‌ساز تقویت روزافزون مناسبات دو کشور گردید. مضاف بر این، درک مشترک نسبت به منافع به‌واسطه خطرات واحد تهدیدکننده برای دو کشور نیز زمینه همکاری و همگرایی سیاسی، امنیتی و نظامی بیشتر را فراهم می‌آورد. به همین دلیل نیز پس از تجزیه، پاکستان با وجود آزرده‌گی خاطر از متحدین غربی خود به علت عدم کمک جدی، این کشور هم به‌واسطه کمک‌های ایران و هم به سبب درک موقعیت خطیر سیاسی- اقتصادی خود، ناگزیر بود برای طرد تجربه مجدد تجزیه، همچنان روابط مستحکم خود را نه‌تنها با ایران، بلکه با تمام متحدانش حفظ نماید. هم‌گرایی با ایران می‌توانست نیاز پاکستان را که از فقدان عمق استراتژیک به‌واسطه محاصره شدن از جانب هند و افغانستان و نیز خطرات ایدئولوژیک چین کمونیست- در صورت سازش چین با شوروی یا هند- در رنج بود، مرتفع نماید. فارغ از همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی، کمک‌های مالی ایران در رفع بحران اقتصادی پاکستان و نیز پیشبرد برنامه مخفی اتمی او ضروری بود. از بُعدی دیگر، به علت آنکه رژیم پهلوی ماهیت ایدئولوژیک نداشت و حتی از مذهب روی‌گردان بود، زمینه برای مشاجرات ناشی از تضاد ایدئولوژیک بین دو کشور- با عنایت به اینکه پاکستان به علت عدم وحدت زبانی، تنها و تنها از متغیر مذهب برای یکپارچگی ملی بهره می‌برد- به وجود نیامد. در یک کلام، نتیجه کار استمرار پیوند استراتژیک و اتحاد پاکستان و ایران بود.

منابع و مآخذ

اسناد:

- سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، سند شماره ۱۱۸۲۰۲/۱۲ [بی‌تا].

سند شماره ۱۱۸۴ (۱۳۳۰/۰۸/۲۲).

سند شماره ۱۰۶۵۷ (۱۳۳۸/۰۸/۲۴).

سند شماره ۵۹/۶۴/۶ (۱۳۳۸/۰۸/۲۷).

سند شماره ۲۶۷۱۰ (۳۸/.../۲۷).
- پروژه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، مصاحبه با حسن طوفانیان، نوار شماره ۲.

کتاب‌ها و مقالات فارسی:

- آشوری، داریوش، ۱۳۹۰، *دانشنامه سیاسی*، چ ۲۰، تهران: مروارید.
- احمدیان، قدرت، «کشمکش هسته‌ای هند و پاکستان: علل و نتایج»، *مجله سیاست دفاعی*، بهار ۱۳۷۷، ش ۲۲، صص. ۳۷-۷.
- اردستانی، حسین، ۱۳۸۳، *تحولات عمده نظامی جهان*، تهران: مؤسسه تحقیقات دفاعی و امنیتی.
- ازغندی، علیرضا، *تاریخ روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۰*، ش، ۱۳۷۶، تهران: قومس.
- امینی، محمداسماعیل، «تحلیلی بر علل گرایش هند به سمت همکاری نظامی با اسرائیل»، *مجله سیاست خارجی*، پاییز ۱۳۷۸، س ۱۳، ش ۳، صص. ۹۳۸-۹۲۷.
- برچر، مایکل، ۱۳۸۲، *بحران در سیاست جهان*، ترجمه: حیدرعلی بلوچی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بصیری، محمدعلی، «چیستی و چرایی نظامی‌گری در پاکستان»، *مجله راهبرد*، بهار ۱۳۸۰، ش ۱۹، صص. ۱۶۸-۱۵۵.
- بوتو، بی‌نظیر، ۱۳۸۸، *آشتی: اسلام، دموکراسی و غرب*، ترجمه: علیرضا عیاری، تهران: اطلاعات.
- بوتول، گاستون، ۱۳۷۹، *جامعه‌شناسی جنگ*، چ ۵، ترجمه: هوشنگ فرخجسته، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بورک، س. م. و لارنس زایرینگ، ۱۳۷۱، *تاریخ روابط خارجی پاکستان*، ترجمه: ایرج وفايي، تهران: کویر.
- بهمنی قاجار، محمدعلی، «ژنرال ایوب خان و پیشنهاد تشکیل کنفدراسیون ایران، پاکستان و افغانستان»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، بهار ۱۳۸۳، س ۴، ش ۱۴، صص. ۷۶-۶۱.
- پرتوی، کتایون، «سیاست منطقه‌ای کرملین در ایران (۷۸-۱۹۱۸)»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، پاییز ۱۳۸۱، س ۳، ش ۱۲، صص. ۸۱-۶۴.
- پیشگاهی‌فرد، زهرا و امیر قدسی، «بررسی و تحلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیک پاکستان و نقش آن در روابط با سایر کشورها»، *مجله پژوهش‌های جغرافیایی*، بهار ۱۳۸۷، ش ۶۳، صص. ۹۹-۸۱.
- حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۷۹، *مبانی مطالعات سیاسی-اجتماعی*، ج ۱، قم: سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، *پاکستان*، ۱۳۸۷، تهران: وزارت امور خارجه.

- دو بوروگار، فیلیپ، ژان پیر کابستان، ژان لوک دو مناک، فرانسوا گودومان، ژاک دو گولد فییم و فرانسوا ژووایو، ۱۳۶۸، *سیاست آسیایی چین*، ترجمه: عباس آگاهی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. راست، بروس و هاروی استار، ۱۳۷۱، *سیاست‌های جهانی*، ترجمه: سید امیر ابافت، تهران: سیمای جوان.
- رضوانی، (سپهد) سعید، ۱۳۵۵، *جزوه سیاست امنیت ملی ایران*، تهران: [بی‌نا].
- سایکل، امین، ۱۳۸۸، «سیاست خارجی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج از رضا شاه تا انقلاب اسلامی* (جلد دوم از دفتر هفتم، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، زیر نظر: پیتر آوری، تهران: جامی.
- شیخی، بهنام، «همگرایی سیاسی ایران و پاکستان در دوره پهلوی دوم»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، زمستان ۱۳۹۹، س ۲۲، ش ۸۵، صص. ۱۲۴-۱۰۳.
- عاقلی، باقر، ۱۳۷۰، *نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*، تهران: جاویدان.
- عزتی، عزت‌اله، «ژئواکونومی انرژی و پیامدهای امنیتی آن بر سر کشور ایران، پاکستان و هند»، *فصلنامه سیاست خارجی*، بهار ۱۳۸۸، س ۲۳، ش ۱، صص. ۱۰۵-۱۴.
- علم، اسدالله، ۱۳۷۱، *گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)*، ترجمه: گروه مترجمان، تهران: طرح نو.
- ، ۱۳۸۰، *یادداشت‌های علم: متن کامل، به‌کوشش: علی‌نقی عالیخانی*، ج ۱، تهران: مازیار - معین.
- ، ۱۳۹۰، *یادداشت‌های علم: متن کامل. ویراسته: علی‌نقی عالیخانی*. جلد دوم سال ۱۳۴۹-۱۳۵۱، تهران: کتابسرا.
- فردوست، حسین، ۱۳۶۸، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: اطلاعات.
- فرزین‌نیا، زیبا، «پویایی پیچیده روابط خارجی پاکستان با چین»، *فصلنامه سیاست خارجی*، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، س ۲۰، ش ۲ و ۳، صص. ۵۵۵-۵۱۷.
- فونتن، آندره، ۱۳۶۲، *یک بستر و دو رؤیا؛ تاریخ تنش‌زدایی (۱۹۶۲-۱۹۸۱)*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو.
- قدیمی، علیرضا و جواد کریمی، ۱۳۷۵، «پاکستان»، در *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۵، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی،
- گازیوروسکی، مارک جی، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه: بنای دولتی دست‌نشانده در ایران*، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- لافبر، والتر، ۱۳۷۶، *پنجاه سال جنگ سرد؛ از غائله آذربایجان تا سقوط گورباچف*، ترجمه: منوچهر شجاعی، تهران: نشر مرکز.
- متقی‌پور، ابراهیم، «جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷)»، *فصلنامه نامه مفید*، پاییز ۱۳۷۸، ش ۱۹، صص. ۲۰۶-۱۷۷.
- مجتهدزاده، پیروز، «نقش انگلستان در چگونگی شکل‌گیری مرزهای ایران و افغانستان»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، زمستان ۱۳۷۸، س ۳، ش ۱۲، صص. ۹۲-۴۳.
- محمدی، مصطفی و شهروز ابراهیمی، «روابط هسته‌ای پاکستان و آمریکا از ۱۹۴۷ تا ۲۰۱۰»، *فصلنامه مطالعات شبه‌قاره*، بهار ۱۳۹۰، س ۳، ش ۶، صص. ۱۵۳-۱۳۵.
- منصوری، جواد، ۱۳۸۵، *آمریکا و خاورمیانه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

نجاتی، غلامرضا، ۱۳۷۱، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، ج ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
نظیف‌کار، غزاله، ۱۳۸۲. *برآورد استراتژیک پاکستان*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر.
نیکسون، ریچارد میل هاوس، ۱۳۸۵، ۱۹۹۹، *پیروزی بدون جنگ*، چاپ پنجم، ترجمه: فریدون
دولتشاهی، تهران: اطلاعات.
هالیدی، فرد، ۱۳۶۰، *عربستان بی‌سلاطین*، ترجمه: بهرام افراسیابی، تهران: روزبهان.

نشریات:

روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۴۹/۰۲/۰۹.
----- مورخ ۱۳۵۱/۰۹/۰۷.
----- مورخ ۱۳۵۳/۰۷/۲۷.
روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۲/۰۲/۲۰.
----- مورخ ۱۳۵۲/۰۲/۲۲.
روزنامه جامعه، مورخ ۱۳۷۷/۰۳/۱۰.

Pakistan Times, 5 March. 1966.
Pakistan Time, 27 Sep. 1967.
Times of India, January 4, 1947.

لاتین:

Ali, Mehrunnisa, 3rd Quarter 1973, "Iran's Relations with the U.S. and USSR", *Pakistan Horizon*, Vol. 26, No. 3, pp. 45-68 (24 pages).
Belal, Kulsoom, 2017, "Pak-Iran Relations: Evolving Dynamics, Prospects and Approaches", *Policy Prospectives*, Vol. 14, No. 1, Pakistan and its Neighbors, pp. 88-104(22pages).
Choudhary, L. K, Oct.-Dec. 1974., "Pakistan as a Factor in Indo- Iranian Relations", *The Indian Journal of Political Science*, Vol. 35, No. 4, pp. 352-361 (10 pages).
Khan, (Major- General) Fazal Muqem, 1963, *The Story of the Pakistan Army*, Oxford University Press.
Khan, Yasmin, 2017, *The Great Partition: The Making of India and Pakistan*, 2nd Edition, New Haven: Yale University Press.
Razavi, Mojtaba, 1971, *The Frontiers of Pakistan: A Study of Pakistan Frontier Problems in Pakistan's Foreign Policy*, Karachi, National Publishing House.
Sattar, Abdul, 2012, *Pakistan's Foreign Policy 1947-2009: A Concise History*, 2nd Edition, Oxford University Press.

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی: تحصیلات:

شغل:

آدرس:

کدپستی / صندوق پستی:

تلفن: نمابر (فاکس):

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی اداره چاپ و

انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵

فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲

تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و

بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

